



ماهانامه تحلیلی در زمینه سیاستگذاری اجتماعی

قلم و رخاه

سال اول، شماره هفتم، آبان ۹۴

تصور عمل گرایانه از برابری

مقاله‌ای از توماس پیکتی

بارگران

به بهانه فصل بررسی بودجه سال ۹۵
و برنامه ششم توسعه
به تعهداتی پرداخته‌ایم
که بر دوش نظام تامین اجتماعی ایران
سنگینی می‌کنند



صندوق سرمایه‌گذاری یا عابر بانک؟

در پرونده‌ای به وضعیت آموزش و پرورش ایران
در سه دهه گذشته و جایگاه آن در سیاست اجتماعی پرداخته‌ایم

آنتیپو

هفته‌نامه



تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

تلفن آگهی‌ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱

2

در این بخش خبرتحلیل این شماره نگاهی کرده‌ایم که آمار یکبارگی در ایران، هزینه‌های خانوار را بر اساس آمارهای بانک مرکزی بررسی کرده‌ایم و همچنین اخباری از مسایل رفاهی و اجتماعی در جهان را مرور کرده‌ایم.

1

نزاع درباره ادغام بیمه‌ها و از جمله تامین اجتماعی برای حل مشکل منابع مالی طرح تحول نظام سلامت بهانه‌ای شد که به ریشه‌های این نزاع و آن مشکل بپردازیم.

14

با تشدید روند پولی شدن آموزش و پرورش در ایران، در این شماره به وضعیت این نهاد در سه دهه گذشته و جایگاه آن در نظام رفاهی ایران پرداخته‌ایم

34

به بهانه فصل بررسی بودجه ۹۵ و برنامه ششم توسعه در مجلس به بارها و تعهداتی پرداخته‌ایم که کمر سازمان تامین اجتماعی را خم کرده‌اند

42

به بهانه سفر رهبر کاتولیک‌های جهان، رویکردهای رفاهی او را بررسی کرده‌ایم. همچنین به معاهده جدید TTIP نگاه می‌داشتیم که معادلات اقتصادی و رفاهی در جهان را دگرگون خواهد کرد

94

در این شماره، نقدی از توماس پیکتی - نویسنده سرمایه در قرن بیست و یکم را می‌خوانید بر کتاب جدید آنتونی اتکینسون، با نام «نابرابری: چه می‌توان کرد؟»

صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
مدیر مسئول: حامد شمس
رئیس شورای سیاستگذاری: ابراهیم رستمیان مقدم
سرمدیر: متین غفاریان

صاحب امتیاز: مؤسسہ فرهنگ، ہنری آہنگ آتیہ

مدیر مسئول: حامد شمس

رئیس شورای سیاست‌گذاری: ابراهیم رستمیان مقدم

سرديپير: متين غفاريان

دبیر تحریریه: سینا چگینی

امور هنری: احسان نیکروان

صفحه آرا: الھام جھانفرد

طرح جلد: پریسا نظری

ویراستار: کورش اشرفی

حروفچین: اکرم خاکپور

باتشکر از: ابراهیم باقری، صولت فروتن، حسین پیرورامی، میکائیل عظیمی

امیر شفیعی، سایر ارفعی، مرجان نمازی، محمد بیکران بهشت، سحر کریمی، علی قره داغی، زهرا پور عزیز، سحر سرسنگی، امیر حسین سادات، زهرا طاهری، لادن احمدیان هروی، مسعود شاه حسینی، مهدی پهلوی، عاطفه احمدی، کامیار صفایی، لیلا فاطمی نسب، مسعود کسرای نژاد، فرشته بهروزی، علیرضا کدیو، آناه شعیب

آدرس: تهران، خیابان احمدقصر، خیابان دوازدهم غربی شماره ۲۲، مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
صندوق پستی: ۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

فکس: ۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۷

ایمیل : refahmonthly@gmail.com

چاپ: هنر سرزمین سبز



شماره هفتم

آمار: ۱۳۹۴

ضمیمہ ہفتہ نامہ آتیہ نو



ریشه‌شناسی بیکاری در اقتصاد ما

صندوق بین‌المللی پول: بیکاری در ایران تا سال ۲۰۱۶ بیشتر می‌شود

مرجان نمازی-فرشته بهروزی

طبق گزارش اخیر صندوق بین‌المللی پول از وضعیت اقتصاد جهانی (اکتبر ۲۰۱۵)، نرخ بیکاری در ایران که در سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴، به ترتیب ۱۰/۴ و ۱۰/۶ درصد بوده است، تا پایان سال ۲۰۱۵ به ۱۱/۶ درصد می‌رسد و پیش‌بینی می‌شود با تداوم وضعیت و سیاست‌های فعلی، این نرخ در سال ۲۰۱۶ به ۱۲/۳ درصد افزایش یابد. به موازات افزایش نرخ بیکاری در ایران جایگاه کشورمان در رتبه‌بندی جهان نیز بدتر شده است. براساس آمار مربوط به ۱۰۸ کشور جهان که نرخ بیکاری آنها در این گزارش آمده است، ایران در سال ۲۰۱۳ از نظر نرخ بیکاری، در رتبه ۲۹ قرار داشت اما در سال ۲۰۱۵ به رتبه ۲۴ می‌رسد طبق این آمار، پنج کشور مقدونیه، بوسنی، یونان، آفریقای جنوبی و اسپانیا با حدوداً بین ۲۲ تا ۲۷ درصد، بالاترین نرخ بیکاری را دارند. از بین ۱۱ کشور منطقه خاورمیانه، شمال آفریقا و پاکستان که آمار آنها در این گزارش آمده است، ایران بعد از کشورهای تونس، سودان، مصر و اردن در رتبه پنجم قرار دارد. آمار مربوط به نرخ بیکاری در عراق، سوریه و افغانستان در این گزارش ذکر نشده اما دیگر کشورهای همسایه از جمله ترکیه، پاکستان و عربستان با به ترتیب ۱۰/۷، ۶/۵ و ۵/۵ درصد نرخ بیکاری مواجه‌اند و از این جهت در مقایسه با ایران از وضعیت بهتری برخوردارند.

جدول زیر روند بیکاری در ایران طی ۱۰ سال طبق گزارش صندوق بین‌المللی پول را نشان می‌دهد. با نگاهی به آمار صندوق بین‌المللی پول و جدول زیر که برگرفته از وبگاه مرکز آمار ایران است، می‌توان مقایسه‌ای میان برآورد این دو نهاد انجام داد که بر اساس این مقایسه می‌توان فهمید آمارهای داخلی نیز مؤید صحت آمارهای صندوق بین‌المللی پول است. افزایش نرخ بیکاری در بین اقشار گوناگون مردم در ایران و تبدیل شدن آن به یک مسئله بفرنج اجتماعی-اقتصادی امری است که برخی از کارشناسان و مسئولان داخلی نیز تأکید بسیاری بر آن دارند. پیش از رجوع به داده‌های آماری موجود در زمینه نرخ بیکاری، ذکر این نکته ضروری است که در این داده‌ها، شاغل به فردی با بیش از ۱۰ سال سن می‌گویند که در طول هفته مرجع، حداقل یک ساعت کار کرده و یا بنا به دلایلی به‌طور موقت کارشان را ترک کرده باشد. به عبارت دیگر نرخ بیکاری در ایران تنها افرادی را در دایره بیکاران می‌گنجد که کمتر از یک ساعت در هفته شاغل باشند.

اجرای نادرست قانون هدفمندی یارانه‌ها از سال ۸۹ که در مقطعی به تحلیل کارشناسان و بر اساس آمارهای رسمی، موجب کاهش اشتغال صنعتی در ایران و به دنبال آن تعدیل گسترده نیروی کار از بخش‌های تولیدی کشور شد را نمی‌توان در تشدید معضل بحران بیکاری نادیده گرفت

طبق داده‌های مرکز آمار ایران، در بهار سال ۹۴ نرخ بیکاری کل برای جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر ۱۰/۸ درصد بوده که نسبت به بهار ۹۳، رشدی بیش از ۰/۱ درصدی اما نسبت به زمستان سال ۹۳، کاهش ۰/۷ درصدی داشته است. این نرخ برای جمعیت شهری و روستایی به ترتیب ۱۲ و ۷/۶ درصد و برای زنان و مردان به ترتیب ۱۹/۲ و ۹ درصد بوده است. وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نیز در گزارش خود از روند تحولات شاخص‌های منتخب اقتصادی کشور در سه‌ماهه چهارم ۱۳۹۳، نرخ بیکاری در ایران در این دوره را ۱۱/۵ درصد اعلام کرد که نسبت به دوره قبل و همچنین دوره مشابه سال قبل، یک درصد افزایش داشته است. به رغم اختلاف بین آمار ارائه شده از مراجع مختلف، مجموع همین آمار موجود نیز می‌تواند وسعت و عمق نگران‌کننده معضل بیکاری در جامعه را نشان دهد.

علاوه بر این آمار مکتوب، در چند ماه اخیر وزارتخانه مذکور آمارهای قابل توجهی در مورد اشتغال و بیکاری اعلام کرده است. دکتر ربیعی با اعلام اینکه هر ۵ دقیقه یک نفر بیکار به بیکاران کشور افزوده می‌شود، تأکید دارد سالانه باید برای ۸۰۰ هزار نفر شغل ایجاد شود. به گفته وی با توجه به اینکه هر یک درصد رشد اقتصادی ۱۰۰ هزار شغل ایجاد می‌کند، حتی اگر اقتصاد در سال جاری بتواند رشد ۵ درصدی را تجربه کند، باز هم نمی‌تواند پاسخگوی تقاضای موجود برای کار باشد.

یک نکته بسیار حائز اهمیت این است که بخش عمده جمعیت فرآینده بیکاران در کشور را جوانانی تشکیل می‌دهند که به امید کسب دانش و مهارت بیشتر و به تبع آن وضعیت شغلی بهتر، وقت و هزینه -فردی و جمعی- زیادی را صرف تحصیلات دانشگاهی کرده‌اند. دکتر ربیعی در نشست اخیر خود با رؤسای دانشگاه‌ها و پارک‌های علم و فناوری از دوبرابر بودن نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی نسبت به نرخ بیکاری کل در کشور خبر داد. طبق آمار، نرخ بیکاری برای کل دانش‌آموختگان حدوداً ۲۲ درصد و به‌طور جداگانه برای دانش‌آموختگان دختر و پسر به ترتیب ۳۰ و ۱۲ درصد است. یکی دیگر از آمار نگران‌کننده‌ای که اخیراً اعلام شده، آمار مربوط به بیش از ۱۰ میلیون نفر بیکار در بین جمعیت روستایی کشور است. جدیدترین گزارش وزارت کار از وضعیت اشتغال در روستاهای کشور نشان می‌دهد که از بیش از ۱۷ میلیون نفر جمعیت روستایی کشور، تنها ۶ میلیون و ۳۴۰ هزار نفر شاغل و ۴۷۸ هزار نفر جویای شغل‌اند. طبق آمار از کل ۱۰ میلیون نفر بیکار، ۵/۳ میلیون نفر زیر ۳۰ سال

سن دارند، همچنین از این تعداد ۲ میلیون و ۸۹۹ هزار نفر مرد و ۷ میلیون و ۴۶۵ هزار نفر زن هستند.

بررسی دلایل تشدید بحران بیکاری در ایران

دلایل مختلفی وجود دارد که به تحلیل دقیق آنچه صندوق بین‌المللی پول آن را بحران افزایش نرخ بیکاری در ایران تا سال ۲۰۱۶ می‌داند کمک کند. شاید یکی از ملموس‌ترین دلایل را بتوان تشدید تحریم‌های اقتصادی در ایران عنوان کرد اگرچه به تنهایی نمی‌تواند عاملی برای به وجود آمدن سیل بیکاران برشمرده شود. چرا که به نظر می‌رسد در کنار تحریم‌ها، سیاست‌های نادرست و شتاب زده اقتصادی برای درمان کوتاه مدت اقتصاد بیمار ایران نیز عامل دیگری برای بروز معضلات اقتصادی از جمله بیکاری در ایران به شمار می‌آید. از نگاه صاحب‌نظران اقتصادی، اوج منتج شدن سیاست‌های کلان اقتصاد به ناکارآمدی بخش‌های مختلف اقتصادی در دولت‌های نهم و دهم بوده است. برای نمونه، اجرای نادرست قانون هدفمندی یارانه‌ها از سال ۸۹ که در مقطعی به تحلیل کارشناسان و بر اساس آمارهای رسمی، موجب کاهش ۳۰ درصدی اشتغال صنعتی در ایران و به دنبال آن تعدیل گسترده نیروی کار از بخش‌های صنعتی و تولیدی کشور شد را نمی‌توان در تشدید معضل بحران بیکاری در ایران نادیده گرفت.

زمین گیر شدن تولید و تشدید بیکاری

از دیگر سو، اگر رابطه میان تقویت تولید و اشتغال را در نظر گرفته باشیم، می‌توان گفت سیاست‌های پولی در دولت‌های گذشته نیز نتایج مشابه منفی را بر اقتصاد گذاشته و عامل دیگر تشدید بحران بیکاری در ایران بوده و هست. به عنوان مثال؛ بالا بودن نرخ سود بانکی و جذب بخش اعظم نقدینگی به بانک‌ها با جدایت دریافت سود بیشتر برای سرمایه‌گذار، یکی از چندین مواردی است که کارشناسان اقتصادی به آن انتقاد دارند. مبنای نظر منتقدان به بالا بودن نرخ سود بانکی آن است، به دلیل اوضاع نابسامان اقتصادی بانک‌ها با جذب سرمایه‌ها تنها خواهند توانستند نقدینگی مورد نیاز خود را تأمین کرده و توجهی به تأمین سرمایه‌های تولیدی از طریق سرمایه موجود نخواهند داشت. به همین منوال است که در طی سال‌های گذشته واحدهای تولیدی نیازمند نقدینگی شدند، به ناچار تولید خود را کاهش دادند و در نهایت برای کاهش هزینه‌های خود، اقدام به تعدیل گسترده نیروی کار کردند. هرچند تیم اقتصادی دولت یازدهم نیز تلاش‌هایی را برای کاهش

نرخ بیکاری ۱۰ سال گذشته در ایران براساس پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول

سال گذشته	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸	۲۰۰۹	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵
(۱۳۸۵)	(۱۳۸۶)	(۱۳۸۷)	(۱۳۸۸)	(۱۳۸۹)	(۱۳۹۰)	(۱۳۹۱)	(۱۳۹۲)	(۱۳۹۳)	(۱۳۹۴)	(۱۳۹۵)
%۱۲	%۱۰/۵	%۱۰/۴	%۱۱/۹	%۱۳/۵	%۱۲/۳	%۱۲/۲	%۱۰/۴	%۱۱/۶	%۱۲	%۱۲

نرخ بیکاری ۱۰ سال گذشته در ایران براساس محاسبه بانک مرکزی ایران

سال گذشته	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۱	۱۳۹۲	۱۳۹۳
%۱۱/۵	%۱۱/۳	%۱۰/۵	%۱۰/۴	%۱۱/۹	%۱۳/۵	%۱۲/۳	%۱۲/۱	%۱۰/۴	%۱۰/۶	%۱۰/۶

«اشتغال یا خانه‌داری»: مسئله این است

روز به روز نسبت تحصیلکردگان زن به مرد فزونی می‌گیرد

اما در مقابل، سیر اشتغال زنان روند مطلوبی نداشته؛ چرا؟

آزاده شعبانی

با وجود آنکه بیش از ۵۰ درصد نیروی کار کشور را زنان تشکیل می‌دهند، آمارهای رسمی بیانگر آن است که در طول سال‌های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰، تعداد شاغلان زن در ایران با کاهش قابل ملاحظه‌ای مواجه بوده و روند نزولی را در پیش گرفته است. در حالی که در سال ۱۳۷۵ از کل جمعیت فعال زن در کشور ۸۶٫۷ درصد شاغل بوده‌اند. نرخ اشتغال زن در سال ۱۳۸۵ نسبت به سال ۱۳۷۵ ۱۰ درصد کاهش به ۷۶٫۷ درصد رسیده و در سرشماری سال ۱۳۹۰ به ۷۵٫۸ درصد کاهش یافته است. بر اساس این آمار، نرخ اشتغال در میان کل زنان جوان کشور در سال ۱۳۷۵ برابر با ۷۹٫۱ درصد بوده که شاخص مذکور در سال ۱۳۸۵ با کاهشی قابل توجه به ۶۲٫۳ درصد رسیده و در سال ۱۳۹۰ این نرخ به ۵۹٫۴ درصد تنزل یافته است.

همچنین نسبت جنسی بیکاری در این سال‌ها روندی کاهشی داشته بدین گونه که از ۲۸۳ مرد بیکار در مقابل ۱۰۰ زن بیکار در سال ۱۳۸۸ به ۲۲۱ مرد بیکار در مقابل ۱۰۰ زن بیکار در سال ۱۳۹۲ رسیده است.

در عین حال، با وجود کاهش تعداد زنان شاغل در سال ۱۳۹۲ نسبت به سال ۱۳۸۸، تعداد زنان شاغل دارای تحصیلات عالی طی همین دوره زمانی به میزان ۲۱٫۵ درصد افزایش پیدا کرده است. این افزایش عمدتاً می‌تواند ناشی از دو عامل اصلی ورود زنان تحصیلکرده به بازار کار و همچنین افزایش سطح تحصیلات زنان شاغل باشد.

نخستین موضوعی که درباره آمارهای اشتغال زنان جلب توجه می‌کند، تغییراتی است که در نرخ بیکاری زنان صورت گرفته است. براساس آمارهای رسمی نرخ بیکاری زنان از ۱۶٫۸ درصد در سال ۱۳۸۸ به ۱۹٫۸ درصد در سال ۱۳۹۲ رسیده که بیانگر افزایش ۳ درصدی شاخص نرخ بیکاری زنان در این ۵ سال است.

این در حالی است که طی این ۵ سال، نرخ بیکاری مردان از ۱۰٫۸ درصد به ۸٫۶ درصد کاهش یافته است. همچنین براساس آخرین آمارها در سال ۱۳۹۲، نرخ مشارکت مردان در بازار کار ایران، معادل ۶۳ درصد اعلام شده در حالی که این نرخ برای زنان تنها، ۱۲٫۴ درصد است. همچنین داده‌ها حاکی از آن است که نیم میلیون نفر از بیکاران مطلق کشور را زنان عموماً تحصیلکرده تشکیل می‌دهند و نکته قابل تأمل دیگر نسبت زنان سرپرست خانوار در بین سال‌های ۸۵ تا ۹۰ است که ۵ درصد افزایش داشته و از ۹ به ۱۳ درصد رسیده است.

در واقع، با بررسی شاخص‌های آماری در کشورهای مختلف، متوجه می‌شویم که زنان فعال ایران در عرصه اقتصادی به صورت میانگین ۱۲ تا ۱۶ درصد هستند؛ بنابراین حدود ۸۳ درصد از جمعیت زنان ایرانی از نظر اقتصادی غیرفعال محسوب می‌شوند. در میان آمارهای بیکاری زنان در شهرهای مختلف ایران، بیشترین آمار بیکاری بالای

۵۰ درصد زنان به شهرهایی چون اندیمشک، هیرمند،

مسجدسلیمان، گچساران و اردکان مربوط است.

در آخرین آمار و اطلاعات در رابطه با اشتغال زنان، مرکز آمار ایران نیز در گزارش بهار سال ۱۳۹۴، نرخ بیکاری مردان را ۹ درصد و نرخ بیکاری زنان را ۱۹٫۲ درصد اعلام کرد. نعمت‌زاده، وزیر صنعت، معدن و تجارت نیز از ۳ برابر شدن نرخ بیکاری زنان نسبت به مردان خبر داد و گفت: در حال حاضر جمعیت فعال کشور حدود ۲۳ میلیون نفر است که سهم خانم‌ها در این زمینه بسیار کم و حداکثر ۱۵ درصد است. وی با اشاره به نرخ بیکاری ۳۰ درصدی زنان کشور گفته است: متأسفانه تعداد بیکارهای خانم ۳ برابر متوسط نرخ بیکاری کشور است و اگر متوسط بیکاری کشور را ۱۱ درصد در نظر بگیریم، سطح بیکاران تحصیلکرده خانم به ۳۰ درصد می‌رسد.

کاهش سهم زنان از تصدی در مشاغل مختلف در حالی است که به نظر می‌رسد دولت یازدهم نیز همچون دولت‌های پیشین نگاه مردانه‌ای به اشتغال دارد. اوایل فروردین ماه سال ۱۳۹۴ بود که اولین اطلاعیه استخدام رسمی دولت یازدهم منتشر شد؛ اطلاعیه‌ای که به موجب آن قرار است در ۱۳ دستگاه اجرایی ۲ هزار و ۵۳۰ نفر استخدام شوند، اما نکته قابل توجه این بود که از این تعداد شغل، تنها ۱۳ نفر باید زن باشند، ۲ هزار و ۵۸ نفر الزاماً باید مرد باشند و ۴۵۹ نفر می‌تواند زن یا مرد باشند؛ یعنی سهم زنان از اولین استخدام دولت یازدهم کمتر از یک درصد است. البته باید اذعان کرد علاوه بر محدودیت‌های ساختاری برای اشتغال زنان دلایل متعددی از جمله تبعیض در محیط کار، ساعات کار طولانی، نبود امنیت شغلی، دستمزد کم و شرایط نامناسب کار موجب شده تا بازار کار در چند سال اخیر با بی‌ میلی زنان برای حضور در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی روبه‌رو شود که این امر در کاهش سهم اشتغال زنان بی‌تأثیر نبوده است. از سوی دیگر حضور زنان در بخش‌های مختلف هم قابل توجه است که بیشترین حضور آنها در بخش خدمات (۵۵٫۶ درصد) است. علاوه بر این ۲۶٫۱ درصد زنان در بخش صنعت و ۱۸٫۳ درصد از زنان هم در بخش کشاورزی مشغول به کار هستند.

در هفته‌های گذشته، کلیات طرح جامع جمعیت و تعالی خانواده به تصویب رسید که مطابق ماده ۹ کلیات این طرح، در کلیه بخش‌های دولتی و غیردولتی، اولویت استخدام به ترتیب با مردان دارای فرزند و سپس مردان متأهل فاقد فرزند و سپس زنان دارای فرزند است؛ که بنابه ارزیابی بسیاری از صاحب‌نظران علاوه بر تبعیض صریح مبتنی بر ارجحیت افراد متأهل به مجرد (به جای تخصص و شایسته‌سالاری)، تبعیض جنسیتی ناخوشایندی در زمینه اشتغال زنان نیز در آن به چشم می‌خورد؛ از نظر همین صاحب‌نظران تا زمانی که فارغ از ارجحیت دادن به جنسیت و تأهل و بچه‌داری و خانه‌داری، به معضل اشتغال زنان نگریسته نشود، این مسئله لاینحل باقی خواهد ماند و به جای اینکه اشتغال زنان به عنوان یک فرصت ملاحظه شود، متأسفانه به عنوان یک تهدید در نظر گرفته می‌شود. ■

نرخ سود بانکی سرازیر شدن سرمایه‌ها به تولید انجام داد که به دلیل نبود زیرساخت‌های مناسب چندان اقدام موثری از کار در نیامد.

■ رکود بدخیم در اقتصاد، پدیده چند شغله‌ها

جلوتر که بباییم، موضوع مهم و اصلی دیگر رکود نفس‌گیری است که در اقتصاد ایران ایجاد شده و هنوز بررسی راهکارهای خروج اقتصاد ایران از رکود روی میز مسئولان مانده و یا اینکه در مرحله آزمون و خطا به سر می‌برد. بدتر آنکه اقتصاد ایران سال‌هاست که «رکود تورمی» را تجربه می‌کند که در نتیجه کاهش توان مالی اقشار و دهک‌های مختلف جامعه است. در مقطعی معضل چندشغله‌ها یکی از پایه و اساس‌های انتقاد به وضعیت کار و اشتغال در ایران بود. بسیاری از دهک‌های درآمدی با داشتن چند شغل و صرف ساعات کاری بیش از نرم استاندارد تنها می‌توانستند در آمد حداقلی برای تأمین معیشت خود را به دست آورند. می‌توان گفت سال‌هاست اقتصاد ایران ظهور مشاغل زیر زمینی و «اقتصاد پنهان» را نیز تجربه کرده که باید در جای خود مورد آسیب‌شناسی و بررسی قرار گیرد، اما موضوع اصلی آن است که وجود چند شغله‌ها در رده‌های پایین اقتصاد حکایت از بحران بیکاری و تأمین معیشت بخشی از مردم جامعه دارد. تشدید رکود تورمی بیش از گذشته به این بحران دامن زده است.

■ خط فقر، متوسط درآمد سالانه و بیکاری

به روایت آمار، برای سال ۹۴ مرز فقر با درآمد بالای ۲/۷ میلیون تومان تعیین شده است. این در حالیست که متوسط درآمد در ایران بر اساس اظهار خود افراد و با استناد به آمارهای مرکز آمار ایران سالانه حدود ۲۴۱ میلیون و ۳۱۸ هزار ریال اعلام شده است. بر مبنای آمارهای رسمی خود مرکز آمار ایران، متوسط درآمد در ایران با محدوده خط فقر در حدود یک میلیون و ۷۰۰ هزار تومان تفاوت دارد. دولت در تلاش برای ایجاد اشتغال است اما به دلایلی که ذکر شد؛ نه‌تنها زمینه‌های ایجاد اشتغال در بخش‌های مختلف تولیدی و صنعتی کمتر فراهم شده که به دلیل بحران‌های موجود ظرفیت‌های فعلی نیز با خطر از دست رفتن رو به رو شده است. در نگاه کلی، تأکید یک‌سویه سیاست‌های اقتصادی دولت برای کاهش تورم و کم‌توجهی نسبت به رکود اقتصادی و صنعتی در کشور را می‌توان از دلایل عمده افزایش بیکاری در کشور و به تعبیر وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، رشد بدون اشتغال دانست. با این حال به نظر می‌رسد دولت به دنبال تغییر در این دسته از سیاست‌های خود است. اخیراً رئیس‌جمهور خبر از تدوین و اجرای یک بسته اقتصادی جدید داده است، با این هدف که با تأکید بر کاهش رکود در حوزه‌های مختلف اقتصاد، تحولی اقتصادی در پی داشته باشد. با این حال باید دید آیا دولت رویکرد و سیاست‌های اقتصادی خود را تغییر می‌دهد به گونه‌ای که کم‌توجهی نسبت به رکود اقتصادی و معضل بیکاری را جبران کند؟ آیا برای بهبود وضعیت نابسامان اشتغال در کشور چه در زمینه افزایش کمی فرصت‌های شغلی چه در مورد بهبود کیفی امنیت شغلی و درآمدی که بسیاری از مردم از اقشار مختلف را بشدت درگیر کرده تدبیری اندیشیده می‌شود؟ همه این مشکلات در کنار رکود دلیل خوبی برای تحلیل صندوق بین‌المللی پول فراهم کرده تا سال ۲۰۱۶ را سال بدتری برای حوزه اشتغال در ایران بدانند. چندی پیش برخی مواضع رسمی خبر از تعدیل قریب الوقوع رکود دارد. اما مدتی بعدگویی باز همه چیز به خانه اول بازگشت. کارشناسان اقتصادی معتقدند رکود در ایران یک شبه به وجود نیامده که در کوتاه‌ترین مدت بتوان آن را رفع کرد و شاید تا رسیدن زمان حل معضل بیکاری و رکود راهی طولانی در پیش باشد ■

چه خبر از جیب خانوارها؟

مقایسه گزارش بودجه خانوار در سال‌های ۹۰ تا ۹۳ نشان می‌دهد میزان هزینه‌های خانوارها افزایش یافته است

سینا چگینی

یکی از مهمترین معیارهای بررسی وضعیت اقتصادی کشورهای جهان، بررسی تغییر و تحول بودجه خانوار یا هزینه خانوار طی سال‌های مختلف است. گزارش اخیر بانک مرکزی ایران با عنوان بررسی بودجه خانوار در سال ۹۳ و مقایسه آن با گزارش سابق اتاق بازرگانی درباره هزینه خانوار در سال‌های ۹۰ تا ۹۲ نشان از وضعیت نگران‌کننده بودجه خانوارهای ایرانی دارد. این نکته بدان دلیل قابل توجه است که اگرچه گزارش اتاق بازرگانی بر مبنای گزارش بودجه خانوار بانک مرکزی در سال‌های ۹۰ تا ۹۲ تهیه شده، اما هنوز به مقایسه آمار بودجه خانوار در سال ۹۲ با ۹۳ نپرداخته است. اما با مقایسه نتایج گزارش سه ساله اتاق با گزارش بودجه خانوار سال ۹۳ به نتایج جالبی خواهیم رسید که می‌تواند مورد توجه سیاستگذاران قرار گیرد.

■ مسکن، منبع اصلی درآمد تهرانی‌ها

در قسمت مجموع درآمدهای پولی و غیرپولی، مجموع درآمدهای یک خانوار تهرانی در سال ۹۳، ۵۲ درصد از متوسط درآمد ناخالص خانوار در کل کشور بیشتر است که مقایسه همین نسبت

با سال‌های گذشته نشان‌دهنده افزایش شکاف درآمدی میان تهران و شهرستانهاست به طوری که نرخ این شکاف درآمدی از ۳۸ درصد در سال ۹۰ به ۴۰ درصد در سال ۹۱، ۴۵ درصد در سال ۹۲ و در نهایت ۵۲ درصد در سال ۹۳ افزایش یافته است. اما تناقض ماجرا این است که درآمد پولی ناخالص یک خانوار تهرانی در سال ۹۳ صرفاً ۱۷ درصد از میانگین درآمد کل کشور بالاتر بوده است. بنابراین آشکار است که تفاوت اصلی میان مجموع درآمد یک خانوار تهرانی با خانوار در کل کشور بیشتر ناشی از ارزش بالای درآمد اجاره مسکن شخصی برای هر خانوار در تهران است، به طوری که اگر بخش مسکن را حذف کنیم، میزان افزایش درآمد یک خانوار تهرانی در قیاس با خانوار کل کشور صرفاً ۲۲ درصد خواهد بود.

از سوی دیگر، درحالی که در سال ۹۳ به طور متوسط در کل کشور، نزدیک به ۷۰ درصد درآمد خانوارها را درآمد پولی (حقوق و دستمزد) و حدود ۳۰ درصد را درآمدهای غیرپولی (مسکن، تولید برای مصرف و...) تشکیل می‌دهد، وضعیت تهران چیزی متفاوت از کل کشور را نشان می‌دهد

به طوری که سهم درآمدهای پولی یک خانوار تهرانی تقریباً ۵۴ درصد و درآمدهای غیرپولی تقریباً ۴۶ درصد را تشکیل می‌دهد. نکته جالب ماجرا این است که بخش اصلی تشکیل‌دهنده مجموع درآمد پولی و غیرپولی نیز به ارزش تخمینی برای ارزش اجاره مسکن مالک نشین (تقریباً ۳۹ درصد) مرتبط است که به طور قابل توجهی از سهم گروه‌های درآمدی دیگر بیشتر است، بنابراین می‌توان گفت مسکن نقشی محوری را در کل درآمد خانوارهای تهرانی ایفا می‌کند. همچنین اگر به سهم درآمدهای پولی از کل درآمد، چه در تهران و چه در کل کشور، در طول سال‌های ۹۰ تا ۹۲ نگاه کنیم، شاهد نزول سهم درآمدی هستیم. این نشان می‌دهد که به مرور زمان تکیه خانوارها بر درآمدهای غیرپولی و به‌ویژه مالکیت مسکن بیشتر شده است. سهم درآمدهای پولی در بودجه یک خانوار تهرانی از ۶۲٫۶ درصد در سال ۹۰ به حدود ۵۲٫۲ در سال ۹۲ کاهش یافته است. البته این رقم در سال ۹۳ تنها رشد اندکی داشته و به ۵۳٫۹ رسیده است که می‌تواند نشانه کوچکی بر امکان تغییر روند سال‌های گذشته باشد.

درمان رکود؟

واکنش اقتصاددانان به بسته ضد رکود دولت چه بود

محمد بیکران بهشت

با تداوم سایه رکود بر اقتصاد کشور، دولت اقدام به ارائه برنامه اقتصادی

کوتاه‌مدت جدیدی برای دوره ۶ ماهه موسوم به بسته ضد رکود کرد. این برنامه به منظور تحریک تقاضا به شیوه‌ای «هدفمند» و معطوف به ایجاد تقاضا برای کالاهای داخلی تدوین شده است، با این انتظار که با رشد هدفمند تقاضا، تولید نیز افزایش پیدا کند و اقتصاد کشور از شرایط رکود فعلی خارج شود. دولت اعلام کرده که در این بسته علاوه بر رشد اقتصادی، سیاست مهار تورم را نیز در نظر داشته است. اقتصاددانان نزدیک به دولت معتقدند که بخش عمده‌ای از شرایط رکود فعلی به انتظار مردم از بهبود وضعیت اقتصادی در دوره پس‌اتحریم بازمی‌گردد، انتظاری که به‌ویژه پس از آغاز اجرای برنامه افزایش خواهد یافت؛ در حالی که

مسعود نبیلی

مشاور رئیس‌جمهور و طراح بسته

در حال حاضر اقتصاد ایران با بحث کاهش تقاضا روبه‌رو است که در عین حال با کاهش بودجه خانوار و درآمد سرانه کشور هم همزمان شده است، به همین دلیل امروز شاهد آثار ناشی از این چالش‌ها هستیم. مخارج دولت کاهش یافت و همین امر باعث شد کاهش تقاضا همه‌گیرتر شود، در عین حال با رکود در بازار مسکن سرمایه‌گذاری‌ها افت کرد و مجموع این موارد موجب شد تا واحدهای تولیدی با کاهش فروش و افزایش موجودی انبار مواجه شوند. شکاف بزرگی در اقتصاد روی داده و اگر تا سال ۹۵ ابعاد این شکاف عمیق‌تر و تحریم‌ها لغو نشود، آنگاه با مسائل پولی همچانی تهدیدآمیزی مواجه خواهیم بود. به این ترتیب لازم است سیاست‌های کنترلی لحاظ شود. ملاحظه برای تحریک تقاضا امری ضروری است و باید از سوی دولت انجام شود.

مهدی تقوی

استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی

وقتی قیمت تمام شده ماشین‌آلات و صنایع بر اثر افزایش نرخ ارز افزایش یابد، قیمت کالاها نیز دوباره افزایش خواهد یافت و این چیزی جز تحمیل دوباره تورم بیشتر به جامعه در بر نخواهد داشت. این بسته از سوی مؤسسه پژوهش‌های مدیریت برنامه‌ریزی در نیابوران پیشنهاد شده است. سؤال این است که این سیاست‌ها تا چه حد از سیاست‌های اقتصادی خسارت بار دولت قبل فاصله دارد؟

غلامرضا مصباحی مقدم

عضو کمیسیون اقتصادی مجلس

تحریک تقاضا در بخش صنایع خودرو پررنگ است و انگار مشکل اقتصاد کشور در خودرو متمرکز شده است. خودروسازان به دلیل این که در طول سالیان گذشته هم در کیفیت و هم در قیمت، به تقاضای مشتری توجه نکرده و در فضای غیررقابتی فعالیت کرده‌اند، نتیجه این شده که با پدیده نخریدن روبه‌رو شدند و محصولاتشان در پارکینگ مانده است.



■ تعاونی‌های روبه افول

در میان بخش‌های اقتصادی، سهم بخش خصوصی از درآمد خانوار در طی این چهار سال، همیشه از سهم بخش دولتی بیشتر بوده و نسبت این دو سهم هم تغییر چندانی نکرده است. پس در این زمینه از روی آمار نمی‌توان گفت نقش بخش خصوصی بیشتر شده اما از سوی دیگر سهم بخش تعاونی که پیشتر در دهه ۶۰ نقش مهمی در درآمدزایی ایفا می‌کرد، در سال‌های ۹۰ تا ۹۳ بسیار پایین آمده است. همین سهم پایین نیز از سال ۹۰ تا ۹۳ رو به نزول گذاشته است به طوری که در سال ۹۱ نسبت به ۹۰، شاهد کاهش ۳۰ درصدی سهم بخش تعاونی در مزد و حقوق درآمد خانوار کل کشور هستیم. جالبتر آن‌که وضعیت تعاونی‌ها در سال ۹۲ نسبت به سال ۹۱ در درآمد یک خانوار تهرانی نزول عظیم ۵۳ درصدی را نشان می‌دهد. این نشان می‌دهد سیاست‌ها نه در جهت تقویت، که در جهت تضعیف تعاونی‌ها عمل کرده است. همچنین نکته جالب توجه دیگر آن‌که اگرچه مجموع درآمدهای ناخالص یک خانوار تهرانی نسبت به کل کشور رشد داشته، اما از مجموع ۳۸ درصد رشد درآمد خانوار تهرانی، ۲۲ درصد ناشی از درآمدهای غیرپولی و ۱۶ درصد ناشی از درآمدهای پولی است، در حالی که این نسبت در درآمد خانوار کل کشور تقریباً برعکس است یعنی از ۳۲ درصد رشد درآمد خانوار کل کشور، ۱۲ درصد ناشی از درآمد غیرپولی و ۲۱ درصد ناشی از درآمد پولی است. این نشان می‌دهد علیرغم افزایش سهم درآمدهای غیرپولی، در نقاطی غیر از تهران هنوز تکیه اصلی روی درآمدهای پولی است.

■ تضعیف در آمد خانوارها

اما شاخص بعدی برای بررسی بودجه خانوار، شاخص هزینه خانوارهاست. در این بخش نیز ما شاهد روند افزایش هزینه خانوارها چه در تهران و چه در کل کشور هستیم. اما نکته مهم این‌که جمع کل هزینه‌های خالص یک خانوار تهرانی در سال ۹۲ نسبت به ۹۱، افزایش خیره‌کننده از ۲۹ میلیون تومان به ۴۰ میلیون تومان را نشان می‌دهد. در این میان نیز سهم بخش مسکن در افزایش هزینه‌ها نسبت به سایر بخش‌ها قابل توجه است. از سوی دیگر در میان گروه‌های مختلف هزینه در بودجه خانوار نیز بیشترین سهم مربوط به بخش «مسکن، آب، برق و گاز و سایر سوخت‌ها» است به طوری که سهم این بخش در کل هزینه‌های یک خانوار تهرانی در سال ۹۳ حدود ۵۰ درصد و در سال ۹۲ حدود ۵۰ درصد و در بودجه خانوار کل کشور ۳۳ درصد است که از سال ۹۰ تا ۹۲ همواره روبه افزایش بوده و در سال ۹۳ نسبت به سال ۹۲ تقریباً بدون تغییر مانده است. می‌توان گفت این افزایش شدید هزینه‌ها در بخش «مسکن، آب، برق و گاز و سایر سوخت‌ها» و «بهداشت و درمان»، «پوشاک و کفش» و «دخانیات» موجب کاهش سهم هزینه در بخش‌های دیگر (بخصوص در بخش هزینه «خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها») از ۱۹ درصد در سال ۹۰ به ۱۶ درصد در سال ۹۳ شده است. هماهنگ با رشد بیشتر درآمدهای خانوار تهرانی نسبت به درآمدهای خانوار کل کشور، در بخش هزینه‌ها نیز رشد هزینه‌ها در بودجه خانوار تهرانی از کل کشور حدود ۱۰ درصد بیشتر است. نکته قابل توجه آن

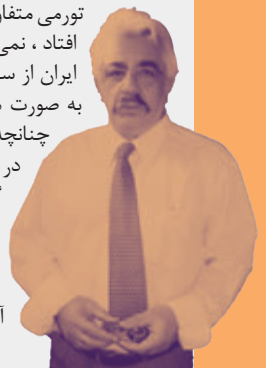
بیش از ۵۰ درصد رشد هزینه‌های یک خانوار تهرانی ناشی از افزایش هزینه «مسکن، آب، برق و گاز و سایر سوخت‌ها» است، در حالی که از رشد ۳۱ درصدی هزینه خانوار کل کشور حدود ۱۲ درصد مربوط به «مسکن، آب، برق و گاز و سایر سوخت‌ها» است

است که بیش از ۵۰ درصد رشد هزینه‌های یک خانوار تهرانی ناشی از افزایش هزینه «مسکن، آب، برق و گاز و سایر سوخت‌ها» است، در حالی که از رشد ۳۱ درصدی هزینه خانوار کل کشور، ۱۲ درصد مربوط به «مسکن، آب، برق و گاز و سایر سوخت‌ها» است. جالب‌تر از همه آن‌که در سال ۹۲ در میان گروه‌های هزینه‌ای یک خانوار تهرانی، بیشترین رشد (۵۹ درصد) مربوط به گروه «بهداشت و درمان» است، در حالی که در بودجه خانوار کل کشور ابتدا «مسکن، آب، برق و گاز و سایر سوخت‌ها» و «دخانیات» با ۳۶ درصد بیشترین افزایش رشد را داشته و بهداشت و درمان در رتبه بعدی (۳۵ درصد) قرار دارد.

به عنوان جمع‌بندی وضعیت بودجه خانوار می‌توان گفت که مقایسه درآمد و هزینه خانوار تهرانی با خانوار کل کشور نشان می‌دهد هرچند درآمد سال ۹۳ خانوار تهرانی حدود ۱۶/۲ میلیون تومان بیشتر از متوسط کل خانوار کشور است اما هزینه‌ها نیز به همین قیاس برای خانوار تهرانی به میزان ۱۵/۴ میلیون تومان بیش از کل کشور است. با این حال شرایط خانوار تهرانی در سال ۹۲ در قیاس با کل کشور بدتر شده زیرا خانوار تهرانی در سال ۹۱ دارای مازاد بودجه ۱۷۳ هزار تومانی بود، در حالی که این مازاد بودجه در سال ۹۲ تبدیل به کسری بودجه ۶۲۶ هزار تومانی و در سال ۹۳ به کسری بودجه ۶۷۲ هزار تومانی شده است. به طور کلی می‌توان گفت شرایط هزینه‌ها و درآمدهای خانوار در کل کشور نیز در سال ۹۳ نسبت به سال قبل بدتر شده و دچار کسری بودجه بیشتری شده است ■

فریبرز رئیس‌دانا

پژوهشگر سابق مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی مشکل اقتصاد ایران فرورفتگی تورمی است که با رکود تورمی متفاوت است. آنچه در ایران اتفاق افتاد، نمی‌تواند رکود تورمی باشد، در ایران از سال‌های دور تورم و بیکاری به صورت هم زمان وجود داشته‌است. چنانچه این بسته به اجرا درآید باید در برابر قدرت گرفتن بیشتر گروه‌هایی که هم اکنون در متن نابسانانی اقتصادی کشور حضور دارند، نظاره‌گر وخیم‌تر شدن وضعیت طبقه آسیب‌پذیر مزدبگیر باشیم.



فرشاد مؤمنی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی

تصور دولت این است که آثار عملی توافق هسته‌ای در بازه ۶ ماهه نمایان می‌شود و این مدت برای دولت بسیار حائز اهمیت است. احتمال موفقیت هر نوع بسته و اقدام جدیدی در صورت عدم داشتن تصور صحیح و فهم مشترک از وضعیت اقتصادی موجود بسیار کم است.



پرویز صداقت

اقتصاددان

اجرای بسته پیشنهادی دولت برای خروج از تورم نه تنها به افزایش قدرت خرید مزدگیران حداقلی منجر نمی‌شود بلکه در نهایت باعث می‌شود تا این گروه از جامعه از مصرف‌کننده به بدهکار تبدیل شوند. هم‌اکنون به سبب فاصله بسیار دستمزدها و سطح زندگی متعارف، تقاضا برای خرید کالاهای مصرفی، بخصوص کالاهای مصرفی بادوام، بشدت کاهش پیدا کرده است. صرف‌نظر از دلایل ساختاری رکود مزمن اقتصادی در ایران، با توجه به نقش مهم کمبود تقاضای مؤثر در رکود کنونی، بسته پیشنهادی دولت مبتنی بر تحریک تقاضا به مدد ارائه تسهیلات خرید به مردم یا بدهکار سازی مصرف‌کنندگان است.

سعید لیلاز

مدرس دانشگاه شهید بهشتی و اقتصاددان

بسته خروج از رکود دولت ممکن است معایبی داشته باشد زیرا برای نخستین بار در تاریخ ایران اتفاق افتاده و دستگاه اجرایی و اقتصادی ایران کوچک‌ترین تجربه‌ای در این زمینه ندارند و طبیعی است که آزمون و خطا در پی دارد. حدود دو ماه زمان لازم داریم تا نخستین نشانه‌های اثر بخشی بسته اقتصادی خروج از رکود آشکار شود اما در مورد آن چیزی که به دنبالش هستیم یعنی بحث افزایش رونق اقتصادی و خروج از رکود، اکنون اتفاق مهمی رخ نداده است.



علینقی مشایخی

استاد دانشگاه صنعتی شریف

اکنون که اقتصاد را کد است، تقاضا برای کالاهای تولیدشده کافی نیست و انبار بسیاری از تولیدکنندگان انباشته از کالاهایی است که خریدار ندارد. پر شدن انبار نیز موجب توقف تولید و بیکاری کارکنان و بنگاه‌ها و کاهش درآمد خانوارها و تعمیق رکود می‌شود. در چنین وضعیتی، پرداخت وام سرمایه در گردش برای به حرکت درآوردن اقتصاد کمک نمی‌کند. لازم است اعتبارات برای تحریک تقاضا و افزایش تقاضای کل اعطا شود. تقاضای کل با افزایش تقاضای مصرف‌کنندگان کالاهای و نیز افزایش سرمایه‌گذاری اتفاق می‌افتد. بنابراین اعتبارات بانکی باید متوجه وام‌های خریداران کالا، بخصوص کالاهای بادوام و نیز متوجه طرح‌های سرمایه‌گذاری که بازده مناسبی دارند، شود.



موسی غنی‌نژاد

استاد دانشگاه نفت

با توجه به تنگنای مالی دولت در حال حاضر و امکان ناپذیر بودن اجرای سیاست مالی انبساطی، سخن این است که اکنون با سیاست‌های انبساط پولی می‌توان به تحریک تقاضا دست زد؟ سخن این است که با پایین آمدن نرخ تورم، می‌توان نرخ بهره را هم به‌طور دستوری پایین آورد و با کاستن از نرخ ذخیره قانونی بانک‌ها، توان وام‌دهی آنها را افزایش داد؟ ظاهراً فراموش می‌شود که این سیاست‌ها قبلاً آزموده شده و عملاً جز شکل‌گیری و توسعه فرصت‌های رانت‌خواری، اتلاف منابع و نهایتاً روشن شدن موتور تورمی نتیجه‌ای به همراه نمی‌آورد.



رنج‌های مهاجران؛ انسان پرنده نیست...

پیترو بسو: مهاجرت حاصل نابرابری توسعه است



پیترو بسو، مدرس و محقق دانشگاه کافسکاری ونیز، در مورد پدیده‌های مهاجرتی بین‌المللی تحقیق می‌کند. او در این مصاحبه در مورد علل و مشخصه‌های «بحران مهاجران» که در حال حاضر اروپا را تکان داده، ارتباط آن با بحران سیستماتیک سرمایه‌داری و سیاست‌های اجرایی در سطح اتحادیه اروپا و دولت‌های مختلف عضو نکاتی را مطرح می‌کند که با توجه به انفجارهای تروریستی اخیر فرانسه قابل توجه است.

ترجمه: زهرا پورعزیزی

● رشد استثنایی مهاجرت‌های بین‌المللی بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۰ توجه شما را جلب کرده است. در طول ۳۵ سال گذشته بنا به محاسبه شما، جریان مهاجرتی در سطح جهانی می‌توانسته از ۲۳۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر گذر کند. آیا آنچه اروپا اکنون تجربه می‌کند، جزیی از این پدیده به شمار می‌رود یا تغییری اساسی است؟

این پدیده جزء لاینفک پویایی رشد مهاجرت‌ها در سطح بین‌المللی است، اما نقطه عطفی از این پویایی را بازنمایی می‌کند. افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی پیش از هر چیز مدیون علل ساختاری طولی‌مدت است و تعداد مشخصی از آنها را می‌توان مشخص کرد.

در ابتدا نابرابری توسعه، محصول استعمار و نواستعمار، دنیا را به دو بخش تقسیم کرده: کشورهای غنی و کشورهای فقیر. فشار خشونت‌بار سرمایه و شرکت‌های چندملیتی و تجارت محصولات کشاورزی بر کشاورزی کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای جنوبی نیز وجود دارد که مناطق روستایی و بخش‌های عمده‌ای از دهقانان فقیر و کارگران روستاها را طرد می‌کند. باید به بدهی اجباری این کشورها نیز بیندیشیم، به سلسله جنگ‌های «محلی» که با مستقیماً یا به نیابت از دولت‌های اروپایی یا ایالات متحده انجام می‌شود، بدون فراموشی جنایت هر روزه و سیستماتیک دولت اسرائیل علیه غزه. در نهایت، فاجعه زیست‌محیطی نیز وجود دارد.

بحرانی که سال ۲۰۰۸ منجر شد، این فرایندهای مختلف را تشدید کرده است. در نواحی گسترده جنوب، زندگی شرافتمندانه ناممکن شده است. به همین دلیل شمار زیاد و مهمتری از کارگران مجبور به مهاجرت شده‌اند.

در قالب این پویایی کلی‌تر، در طولانی‌مدت، آنچه در حال حاضر در اروپا اتفاق می‌افتد، تأثیر در حال رشد جنگ‌ها و درگیری‌های شهری را در تکوین مهاجرت‌ها آشکار می‌کند. در قاعده کلی، برای متمایز کردن مهاجران اقتصادی، صحبت از «پناهنده‌ها» یا «پناهجوها» است. من به این تمایز کاملاً باور ندارم. علل مهاجرت‌ها هر چه باشد (اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی یا در خیلی موارد ترکیبی از این عوامل)، مهاجرت‌ها همیشه اجباری‌اند. هیچکس، در شادی و خوشحالی، «به طور داوطلبانه» سرزمین مادری‌اش را رها نمی‌کند. این دلیلی است که به خاطرش من اصطلاح «ترک وطن» را به «مهاجرت کردن» ترجیح می‌دهم؛ برای نشان دادن این که آدمی بیشتر از یک بستر اجتماعی - فرهنگی و ملی مشخص می‌آید تا از یک مکان خاص.

گرچه امروزه همه از مهاجران حرف می‌زنند، در این که

این واقعیت که جریان‌های مهاجرتی سوری بیشتر توسط اشخاصی از طبقات متوسط و نه از سوی «پرولتاریا» به راه افتاده‌اند و این برای شرکت‌های آلمانی فاقد نیروی کار مجرب و سوسه‌انگیز است. اما همان‌طور که گفتم، مهاجرت ماه‌های اخیر به مقصد اروپای غربی و بالکان تنها در بردارنده ترکیبی از سوری‌ها، یا حتی به طور عمده از سوری‌ها نیست، بلکه دربردارنده شمار زیادی از مهاجران است که از مناطق نزاع یا جنگ شهری می‌گریزند.

● در مقاله اخیر منتشره شما، اشاره کرده‌اید که کنفرانس‌های بحران مهاجرت که توسط کشورهای اروپایی برگزار شده تنها نمایش‌های پانتومیمی هستند که جنگ را از پیش عرضه می‌کنند. چرا؟

از «پانتومیم‌ها» حرف زدم چون در طی چندین ماه، دولت‌های اتحادیه اروپا برای تصمیم‌گیری در مورد جای دادن ۲۰ هزار پناهنده پشت سر هم ملاقات‌هایی ترتیب دادند. به نظرم این عدد مسخره است و واقعیت به سرعت نشان دادند که حق با من است. کمی بعد، مرکل اعلام کرد که آلمان به تنهایی آماده استقبال از ۸۰۰ هزار پناهنده در سال ۲۰۱۵ است (چهار برابر سال ۲۰۱۴) و حتی طبق گفته وزیر صنایع آلمان، یک میلیون.

در عین حال، من ریاکاری غیرقابل تحمل این ملاقات‌ها را که پیام «پناهندگان هزینه‌ای دارند که از پس آن بر نمی‌آییم» را به آلمان عمومی انتقال می‌دادند، محکوم کردم. [موضوع] دولت آلمان، به واسطه نایب صدراعظم سوسیال دموکراتش «گابریل» درباره این مسئله صریح بوده است. کسی که ۱۰ سپتامبر در پارلمان آلمان اعلام کرد: «پناهندگان به کاهش هزینه نیروی انسانی کمک می‌کنند اگر بتوانیم پناهندگان را سریعاً در دنیای کار ادغام کنیم، یکی از بزرگترین مشکلات آینده اقتصادی کشور یعنی فقدان نیروی کار مجرب را حل خواهیم کرد.» و توضیح داد که از هم‌اکنون تا سال ۲۰۳۰، با توجه به نرخ پایین زادولد در آلمان، با کمبود نزدیک به ۶ میلیون کارگر در بازار کار آلمان مواجه خواهیم بود و اگر مهاجران،

انسان‌ها، بر خلاف پرندگان مثلاً، هرگز مهاجر نبوده‌اند، من موافق آ. ساید هستم. یعنی تارکان وطن و مهاجران، پس از گسیختن از محل اصلی زندگی‌شان، به دنبال مکانی برای استقرارند. با توجه به این مقدمات، مشخص است که جنگ‌ها و جنگ‌های در حال وقوع در بخش بزرگی از جهان که از لیبی به افغانستان و از ساحل عاج به شاخ آفریقا (شمال شرقی آفریقا یا شبه جزیره سومالی) پیش می‌رود، به شدت به ویرانگری منجر می‌شود. این شدت به خاطر جهانگیر شدن رشدیابنده نزاع‌هاست. مبارزه برای کنترل این نواحی زمین، رقابت شدید جاری بین قدرت‌های کهنه استعماری و بازیگران محلی جدید که باید کودتاها را به آن افزود. با این کار مردم توجیه این یا آن دولت محلی نیست. آنها همگی دشمنان جمعیت‌شان هستند. فقط می‌خواهم در این اتفاقات تراژیک، در آخرین لحظه، به مسئولیت اصلی قدرت‌های سرمایه جهانی موجود اشاره کنم.

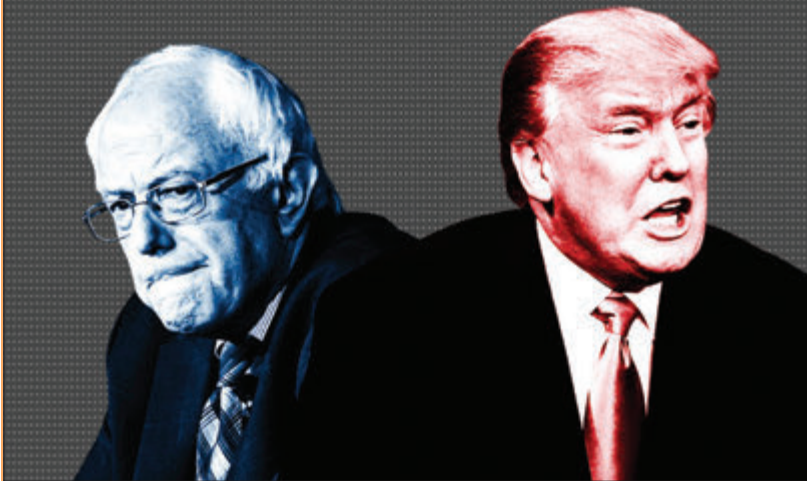
● این اواخر، از پناهندگان سوری زیاد صحبت می‌شود، اما آنها تنها کوچندگان در جست‌وجوی رسیدن به اروپا نیستند. دیگران از کجا می‌آیند؟

درست است که در هفته‌های اخیر، سوری‌ها بخش‌های مهمی از فضای رسانه‌ای را اشغال کرده‌اند، اما به هیچ‌وجه این مسئله‌ای «انسان‌دوستانه» نیست. همه چیز به خوابی مربوط می‌شود که برخی از دولت‌های برای سهیم شدن در مردار سوریه دیده‌اند. کشورهای مختلف اروپایی و ایالات متحده، همچنین ترکیه، عربستان سعودی و روسیه ... نیز منافع آشتی‌ناپذیر و متضادی دارند. گشایش به روی پناهندگان سوری که استادانه از سوی مرکل صدراعظم آلمان ساز شده، برای سرمایه آلمان، به نوعی تعیین جایگاه خود در آینده سوریه است؛ با کنار زدن بریتانیا و فرانسه که سال‌هاست روی گزینه نظامی و سقوط اسد قمار کرده‌اند. تظاهرات همبستگی مردمی زیادی در آلمان و اتریش به خاطر پناهندگان برگزار می‌شود، اما اگر «مورد» پناهندگان سوری چنین انعکاسی در رسانه‌ها داشته، البته به محاسبات مشخصی نیز مرتبط است. همچنین به

به این واقعیت دقت کنید که جریان‌های مهاجرتی سوری بیشتر توسط اشخاصی از طبقات متوسط و نه از سوی «پرولتاریا» به راه افتاده‌اند و این برای شرکت‌های آلمانی فاقد نیروی کار مجرب و سوسه‌انگیز است

نابرابری درآمدها یا رشد؟

در حالی که اغلب رأی‌دهندگان دموکرات، دغدغه نابرابری در آمدی دارند
۶۰ درصد مد جمهوریخواهان، نگران مسئله رشد هستند



دستمزدها کم و نرخ مشارکت اقتصادی نیروی کار هنوز یکی از کمترین مقادیر خود در ۴۰ سال گذشته را شاهد است. آمریکا با ۱۸ تریلیون بدهی مواجه است و تأمین مالی پروژه‌های بلندمدت در خطر است. این وضعیت نگاهی بدبینانه را در میان رأی‌دهندگان به وجود آورده است. اغلب رأی‌دهندگان فکر می‌کنند روند امور به نفع نهادهای سیاسی و مالی واشنگتن و ضرر دیگران پیش می‌رود. این مسئله، جو سیاسی را به نفع کاندیداهای بیرونی جمهوریخواهان در مقابل کاندیداهای سنتی تغییر داده است. منظور از کاندیداهای بیرونی (outsiders) کسانی مانند ترامپ و کارسون هستند که با رویکرد جمهوریخواه نزدیکی دارند اما سابقه سیاسی در همراهی با این حزب ندارند. سناتور برنی سندرز هم که اکنون رقیب هیلاری کلینتون در حزب دموکرات است، به واسطه همین جو رشد خوبی داشته است. با این حال در این پیمایش کمتر از ۱۰ درصد رأی‌دهندگان سنتی جمهوریخواه، ترامپ را فردی مناسب برای رهبری اقتصادی آمریکا دانسته‌اند. انتخاب‌های سنتی عبارت است از روبیو، کاسیاس و بوش. برای این رأی‌دهندگان رقابت جهانی با چین هم مهم است. سال آینده رشد ۶.۵ درصدی برای چین پیش‌بینی شده و به گفته یکی از این رأی‌دهندگان «آمریکا باید آرزوی رسیدن به نصف این عدد را داشته باشد». به گفته یکی از رأی‌دهندگان سنتی جمهوریخواه، جب بوش از این جهت که روی مسئله رشد اقتصادی تأکید می‌کند، کاندیدی مطلوبی است. در میان دموکرات‌ها وضعیت مشابهی برقرار است: سه چهارم رأی‌دهنده‌های سنتی دموکرات‌ها با اینکه به سندرز احترام می‌گذارند که مسائل اقتصادی را در مناظره‌ها مورد تأکید قرار داده، معتقدند کلینتون بهتر می‌تواند اقتصاد آمریکا را مدیریت کند. ■

مجله پولیتیکو - هفته‌نامه سیاسی‌ای که در واشنگتن منتشر می‌شود - پیمایش تازه‌ای انجام داده و در آن مجموعه‌ای از سیاستمداران، استراتژیست‌ها و فعالان مدنی در ایالت‌های آیوا، نیوهمپشایر، کارولینای جنوبی و نوادا سؤال کرده که مهمترین مسئله اقتصادی در کمپین‌های ریاست‌جمهوری چه بوده است. این پیمایش که در ابتدای ماه میلادی جاری (دهه دوم آبان) و قبل از حمله تروریستی داعش به پاریس انجام شده، نشان می‌دهد که در میان موضوعات اقتصادی روز - نابرابری اقتصادی، رشد اقتصادی، کاهش کسری بودجه، مالیات و بیکاری - رأی‌دهنده‌های سنتی دو حزب تفاوت دیدگاه مشخصی دارند: ۸۱ درصد از دموکرات‌ها نابرابری را مهمترین مسئله در میان کاندیداهای حزب‌شان دانسته‌اند و در مقابل ۶۳ درصد از جمهوریخواهان، رشد اقتصادی را مهم دانسته‌اند. یک رأی‌دهنده دموکرات نوادایی در این زمینه به پولیتیکو گفته است: «پایگاه رأی دموکرات‌ها وضعیت آمریکا را با واژه‌های صریح توصیف می‌کنند: گروه کوچکی در بالا همه چیز را در اختیار گرفته‌اند و بقیه برای بقا در کشوری که هیچ تضمینی حتی برای مرخصی و یا بودن در کنار خانواده نمی‌دهد، مبارزه می‌کنند».

همزمان جمهوریخواهان، رشد اقتصادی را مهم می‌دانند. هیچ‌کدام از ۶۰ جمهوریخواهی که در این پیمایش مورد سؤال قرار گرفته‌اند مسئله نابرابری را به عنوان اولویت انتخاب نکرده‌اند. تنها اولویت دیگری که می‌توان گفت برای جمهوریخواهان معنا دارد، کاهش کسری بودجه است. کمتر از ۲۵ درصد جمهوریخواهان گفته‌اند بدهی‌های دولت بسیار مهم است. با اینکه میزان بیکاری در ماه‌های اخیر بسیار کم شده اما رشد اقتصادی هم در سطح ملی و هم در ایوا - اولین ایالتی که انتخابات مقدماتی در آن برگزار می‌شود - بسیار کند است. رشد

نابرابری اقتصادی ۸۱٪

اولویت‌های دموکرات‌ها

رشد اقتصادی ۱۷٪

بیکاری ۲٪

مالیات ۱۰٪

کاهش کسری بودجه ۱۳٪

رشد اقتصادی ۶۵٪

بیکاری ۲٪

مالیات ۱۰٪

کاهش کسری بودجه ۱۳٪

اولویت‌های جمهوریخواهان

رشد اقتصادی ۶۵٪

بیکاری ۲٪

مالیات ۱۰٪

کاهش کسری بودجه ۱۳٪

مهاجران تازه‌وارد، کم‌تعدادتر باشند، نه تنها تمامی نظام مبتنی بر شرکت‌ها، بلکه رفاه عمومی جامعه مانند تمام نظام‌های بازنشتی در خطر قرار خواهد گرفت. پناهندگان برای طبیعی‌سازی حادث‌ترین شکل ناپایداری اقتصادی استفاده می‌شوند: کار رایگان. با دیدن آنچه در مجارستان اتفاق می‌افتد، پرسش این است که چرا دولت‌های اروپایی سیاست‌های متمایزی در مواجهه با مهاجران دارند. زیرا به طور عینی شرایط بسیار متفاوتی بین کشورهای مختلف وجود دارد. کشورهای ناحیه آلمانی‌زبان، از جنوب (اتریش) تا شمال (هلند و غیره) با آلمان یک بلوک ساخته‌اند اما تظاهر می‌کنند که هر گونه فعالیت مقدماتی گزینش مهاجران توسط کشورهای مرزی، مشخصاً ایتالیا، یونان، کشورهای حوزه بالکان و مجارستان صورت می‌گیرد. یعنی به طور دقیق در کشورهای جنوب و شرق که توانایی ضعیف‌تری در جذب (مهاجران) دارند و نمی‌خواهند در سازماندهی فعالیت گزینش پناهندگان به خاطر دولت‌های دیگر مصالحه کنند، همان‌ها که هر کدام به نوبت خواستار آن هستند که قواعد دویلین که پناهجویان را به ماندن در نخستین کشور اروپایی که به آن وارد می‌شوند وامی‌دارد، کنار گذاشته شوند. مخالفت کشورهای شرق اروپا صورتی از اعمال فشار برای کسب واقعی نیروهای سرکوب جهت فعالیت‌هایشان است، اما برای دولت‌های این کشورها، این مسئله خصوصاً نوعی هدایت نارضایتی عمیق ناشی از شرایط مادی بعضاً رقت‌بار کارگران علیه «دشمن خارجی» است.

● پس می‌بایست تفاوتی بین اروپای باز و دوستانه (منطقه آلمانی‌زبان) و اروپای بسته و متخاصم (شرق و جنوب) نسبت به مهاجران قائل شویم؟

قطعا نه! در این مورد کم صحبت شده، اما هفته‌های اخیر در کاله، ورودی تونل اروپا، مجارستان، یونان، ایتالیا، اتریش، صربستان، کرواسی و مقدونیه، تظاهرات پر جنب‌و‌جوش مهاجران وجود داشته، با تعداد زیادی کشته و زخمی، خصوصاً در حالی که بسیاری از آنها زندگی‌شان را در مدیترانه و کامیون حمل و نقل «غیرقانونی» به اتریش از دست داده‌اند. در مقابل این اعتراضات، اروپای «دموکراتیک» و «متمدن» از مخاطره از دست دادن اعتبارش مقابل همه دنیا می‌گریزد. آنچه از ابتدا احساس می‌کردم این است که مرکل پرچمدار سیاست پذیرش شده، اما توجه کنید! فقط برای پناهندگان جدی و تنها ۱۰ روز بعد، به خاطر ترس از ورود کنترل‌نشده مهاجران به آلمان، پیشنهاد تعلیق همه توافقاتی که شنگن، یعنی حرکت آزاد در اروپا را داده است.

واقعیت این است: حاشیه‌گسترده‌ای از کشورهای آفریقایی، از خاورمیانه و کشورهای آسیای شرقی در حال فرو رفتن در هرج و مرجی عظیم‌اند که حداقل به مدت ۲۰ سال (با برنامه‌ریزی پنتاگون)، افزایش جریان‌های مهاجرتی به سوی اروپا را موجب شده است و اروپا، به عنوان نیروی مرتبه اول سرمایه جهانی، به صورتی قطعی به ایجاد این هرج و مرج کمک کرده، اما نمی‌تواند به توده این مهاجران ضمانت کار، مسکن، تحصیلات، امتیازهای اجتماعی و زندگی شرافتمندانه را بدهد؛ چرا که در بحرانی فرورفته که در آن [آههه] حتی کارگران بومی‌اش از بیکاری، ناپایداری شغلی و فرسایش دستاوردهای اجتماعی و غیره رنج می‌برند. یعنی تضادی حل‌ناشدنی که رو به سوی عمیق‌تر شدن دارد. ■

منبع:

<http://www.revolutionpermanente.fr/Pietro-Basso-Les-emigrations-sont-toujours-des-emigrations-forces>

پرتغال: کودتایی که نشد

انتصاب نخست‌وزیر جدید از سوی ائتلاف پیروز انتخابات

علی قره‌داغی

۲۴ اکتبر، کاربران شبکه اجتماعی توئیتر روز خود را با خبر کودتایی در پرتغال آغاز کردند. این خبر که از سوی کاربران انگلیسی زبان منتشر می‌شد، بازتابی در اخبار خبرگزاری‌های مطرح جهان نداشت و حتی کاربران پرتغالی توئیتر نیز آن را بی‌اساس می‌دانستند. ماجرا با انتشار مقاله‌ای به قلم امبروز اوانز-پریچر در سایت انگلیسی تلگراف آغاز شده بود. نویسنده مقاله ادعا کرده بود انیبال کلاکو سیلوا رئیس‌جمهور پرتغال مانع از تشکیل دولت توسط ائتلافی از احزاب چپگرای مخالف سیاست‌های ریاضت اقتصادی دولت پرتغال شده است. ائتلاف این احزاب در انتخابات ماه اکتبر گذشته، اکثریت کرسی‌های پارلمان پرتغال را به دست آورده و متعهد شده بود تا سیاست‌های ریاضت اقتصادی که از سوی ترویکای اتحادیه اروپا و صندوق جهانی پول به پرتغال تحمیل شده است را از دستور کار خارج سازد. رئیس‌جمهور در پرتغال، بر خلاف اکثر کشورهای اروپایی که به روش پارلمانی اداره می‌شوند و رئیس‌جمهور در آنها سمتی تشریفاتی به حساب می‌آید، با رأی مستقیم مردم انتخاب شده و قدرت اجرایی بالایی دارد. از جمله وظایفی که در پرتغال به عهده رئیس‌جمهور قرار دارد، انتصاب نخست‌وزیر است. رئیس‌جمهور همچنین از نظر قانونی امکان انحلال مجلس و دولت را در اختیار دارد. رئیس‌جمهور پرتغال در مورد اخیر از همین اختیارات قانونی بهره برده است.

تاریخچه انتخابات اخیر

پس از ۴ سال اجرای سیاست‌های ریاضت اقتصادی، انتخابات پارلمانی اخیر که در ماه اکتبر برگزار شد، نتایج دور از انتظاری در بر داشت. ائتلاف دو حزب راست میانه

سوسیال دموکرات و حزب مردم که با عنوان مشترک «پرتغال به پیش» در انتخابات حاضر شده بودند، توانست با کسب ۳۸ درصد آرا، اکثریت نسبی آرا را به دست آورد. حزب سوسیالیست پرتغال، که تا چند ماه پیش انتظار می‌رفت پیروز انتخابات باشد، ۳۲ درصد آرا را کسب کرد و آمار خود را نسبت به انتخابات سال ۲۰۱۱ اندکی بهبود بخشید.

حزب بلوک چپ اما با کسب ۱۰ درصد آرا، صاحب‌نظران را غافلگیر کرد. این حزب که پس از نمایشی ضعیف در انتخابات محلی و اروپایی در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ شکست خورده به حساب می‌آمد، دو برابر سال ۲۰۱۱ رأی کسب کرد.

حزب ائتلاف متحد دموکراتیک نیز که توسط کمونیست‌ها اداره می‌شود، توانست ۸ درصد آرای مأخوذه را به نام خود ثبت کند، که با در نظر گرفتن استقبالی که از حزب بلوک چپ به عمل آمده بود، از نظر درصد آرای کسب شده و کرسی‌های به دست آمده عملکرد بهتری نسبت به انتخابات قبلی داشت.

اشتراک مساعی بین احزاب چپ

در حالی که احزاب چپگرای اکثریت کرسی‌های پارلمان را در اختیار گرفته بودند، اختلافات تاریخی و سیاسی بین حزب سوسیالیست و احزابی که در طیف سیاسی در جناح چپ این حزب قرار می‌گیرند، یعنی دو حزب بلوک چپ و کمونیست، آنچنان ریشه‌دار بود که اکثر صاحب‌نظران انتظار داشتند محافظه کاران برای تشکیل دولت اقلیت با حزب سوسیالیست وارد مذاکره شوند. اما بر خلاف انتظار هر سه حزب چپگرای تمایل خود را برای مذاکره در جهت ائتلاف و تشکیل دولت اعلام کردند ولی هر کدام از احزاب خط قرمزهای خود را داشتند. در

مورد حزب سوسیالیست خط قرمز، تعهدات به اتحادیه اروپا و موافقت نامه‌های بین‌المللی بود. دو حزب دیگر نیز برنامه‌های سیاسی برای دفاع از اشتغال، دستمزد کارگران، حقوق بازنشستگان و خدمات اجتماعی را خط قرمز خود می‌دانستند. صاحب‌نظران دلیل این مذاکرات جهت رفع اختلاف را، تمایل احزاب چپ برای ممانعت از ادامه حاکمیت احزاب محافظه کار و به تبع آن سیاست‌های ریاضت اقتصادی می‌دانند.

مداخله رئیس‌جمهور

انیبال کلاکو سیلوا که خود پیش از این رهبر حزب راستگرای سوسیال دموکرات و نخست‌وزیر پرتغال بوده است، با استفاده از حق قانونی خود، از پاسوس کوئلهو، رهبر حزب سوسیال دموکرات برای تشکیل دولت دعوت به عمل آورد. او اما ادامه سخنرانی خود را به حمله به احزاب چپگرای اختصاص داد و مخالفت خود را نسبت به حضور دو حزب کمونیست و بلوک چپ به هر شکلی در دولت آینده اعلام داشت. سیلوا که علت این امر را مخالفت این احزاب با ناتو و سیاست‌های ریاضت اقتصادی می‌داند، در ادامه اظهار داشت:

«پس از این که ما برنامه‌های دشوار مالی که مستلزم فداکاری‌های سنگینی بودند را به سرانجام رساندیم، اکنون وظیفه من است که در حیطه اختیارات قانونی، تمام تلاش خود را برای ممانعت از ارسال پیام‌های غلط به مؤسسات مالی، سرمایه‌گذاران و بازارها به عمل آورم.»

سیلوا استدلال می‌کند که اکثریت مردم پرتغال به احزابی که خواستار بازگشت به واحد پول سابق پرتغال، ايسکودو و مواجهه جدی با اتحادیه اروپا هستند رأی نداده‌اند. اما مسئله‌ای که او از نظر دور داشته، این است که حدود یک

یک درصد، مالک نیمی از ثروت جهان

بر اساس یک گزارش جدید، نابرابری در جهان رو

به افزایش است و نیمی از ثروت جهان تنها در

اختیار یک درصد مردم دنیا قرار دارد

کامیار صفایی

پژوهش «مؤسسه مالی کردیت سوئیس» نشان می‌دهد افزایش میزان ثروت افراد پردرآمد، سبب تشدید فشار بر طبقه متوسط شده و وضع اقتصادی نامطلوبی را برای آنان ایجاد کرده است؛ به گونه‌ای که مطابق آمارهای این پژوهش، برای نخستین بار، میزان افراد طبقه متوسط به طور میانگین در چین بیشتر از آمریکا شده است.

گزارش این مؤسسه نشان می‌دهد با داشتن سه هزار و ۲۱۰ دلار می‌توان در زمره ۵۰ درصد ثروتمندترین مردم جهان بود. این رقم برای ورود به ۱۰ درصد ثروتمندترین‌ها، به ۶۸ هزار و ۸۰۰ دلار می‌رسد. این درحالی است که آن یک درصد از مردم که بیش از نیمی از ثروت جهان را در اختیار دارند دارای ۷۵۹ هزار و ۹۰۰ دلار درآمد هستند. تعریف ثروت در این گزارش نیز مجموع دارایی‌های افراد از جمله پول نقد، املاک و سهام، با کسر بدهی آنان فرض شده است.

حدود ۳/۴ میلیارد نفر (بیش از ۷۰ درصد جمعیت جهان) درآمدی کمتر از ۱۰ هزار دلار دارند. بیش از یک میلیارد نفر نیز (حدود یک پنجم جمعیت جهان) درآمدی بین ۱۰ هزار تا ۱۰۰ هزار دلار دارند. از ۳۸۳ میلیون نفر باقی مانده (نزدیک ۸ درصد جمعیت جهان) هر کدام بیش از ۱۰۰ هزار دلار درآمد دارند. در بین این افراد، ۳۴ میلیون نفر میلیونرهای آمریکایی هستند که ۱۲۳ هزار و ۸۰۰ نفر از آنان بیش از ۵۰ میلیون دلار درآمد دارند و نزدیک به ۴۵ هزار نفر از آنان نیز بیش از ۱۰۰ میلیون دلار ثروت دارند. بریتانیا از لحاظ تعداد ثروتمندان در رتبه سوم جهان قرار دارد. نویسندگان این گزارش می‌گویند از سال ۲۰۰۸ نابرابری به دلیل تسلط یک درصد از مردم بر ۵۰/۴ درصد ثروت جهان، استمرار یافته است. «مؤسسه آکسفام»، در آغاز سال ۲۰۱۵ هشدار داد در سال آینده یک درصد از مردم جهان ثروتی بیش از ۹۹ درصد دیگر خواهند داشت. «مارک گادرنیگ» مدیر اجرایی آکسفام گفت: این بحران نشان می‌دهد که نابرابری مطلق از کنترل ما خارج شده است، اما آیا ما از زندگی در جهانی که یک درصد بالای آن نیمی از ثروت جهان را در اختیار دارند و فقیرترین مردم آن تنها مالک یک درصد ثروت جهانند خوشحال هستیم؟ این گزارش همچنین نشان می‌دهد مجموع ثروت جهان اکنون و در سال ۲۰۱۵ با ۱۲/۴ تریلیون دلار کاهش

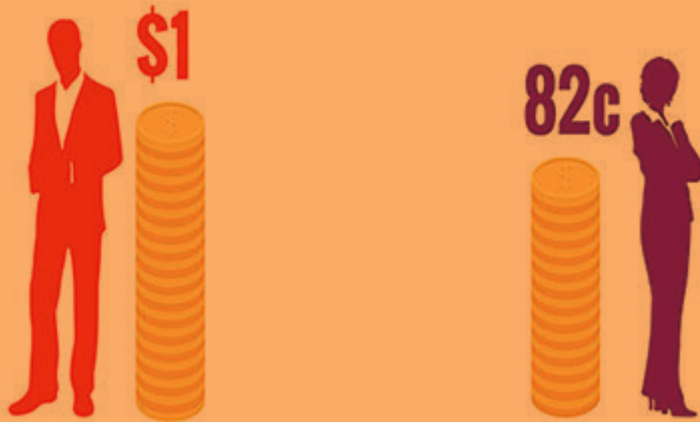
به ۲۵۰ دلار تریلیون دلار رسیده که این نخستین افت در مجموع ثروت جهانی از سال ۲۰۰۸ به این سو است. این مسئله تا حد زیادی به دلیل قدرت دلار است که در محاسبات مؤسسه کردیت سوئیس مورد استفاده قرار می‌گیرد. برآوردهای فوق متعلق به ژوئن سال ۲۰۱۵ است، یعنی زمانی که ارزش سهام در بازار بورس چین پس از آنکه در فاصله بین ژوئن ۲۰۱۴ تا ژوئن ۲۰۱۵ بیش از ۱۵۰ درصد افزایش نشان داده بود، ناگهان در این ماه ۲۰ درصد سقوط کرد. این گزارش در آخر دسامبر منتشر شده و از آن زمان ارزش بازار بورس چین ۲۵ درصد دیگر نیز سقوط کرده است. یک سال قبل بریتانیا تنها کشور در کنفرانس GY بود که نابرابری در آن افزایش یافته بود. نویسندگان گزارش امسال می‌گویند از سال ۲۰۰۰ نابرابری در بریتانیا در نتیجه افزایش اختلاف درآمد میان طبقات پایین‌تر و باقی جمعیت این کشور افزایش یافته است.

بریتانیا از نظر درآمد سرانه هر شهروند، چهارمین کشور دنیا است. این شاخص اقتصادی در بریتانیا (با در نظر گرفتن ۱۳ درصد کاهش نسبت به سال پیش) ۱۲۶ هزار و ۵۰۰ دلار است.

براساس محاسبات مؤسسه مالی کردیت سوئیس در حال حاضر ۲/۴ میلیون، میلیونر در انگلیس هستند که

چگونه ثروتمندتر شویم؟

پاسخ اکونومیست: به زنان حقوق بیشتری بدهیم



داخلی را تجربه خواهند کرد.

اگرچه تعیین هزینه‌های اجتماعی این پدیده دشوار به نظر می‌رسد ولی مؤسسه مک کینزی پیامدهای اقتصادی از دست رفته آن را تخمین زده است. برخی مطالعات نشان می‌دهند اگر میزان مشارکت و حضور زنان با میزان مشارکت مردان برابر باشد، کشورها می‌توانند تولید ناخالص داخلی خود را به میزان ۵ تا ۲۰ درصد افزایش دهند اما این نکته فراموش نشود که این رقم تنها بازگوکننده بخشی از زیان ناشی از وجود شرایط نابرابر جنسیتی است. حتی در نواحی ثروتمند دنیا که زنان نزدیک به نیمی از نیروی کار با دستمزد را تشکیل می‌دهند، همچنان تمایل آنها به داشتن مشاغل با ساعات کاری کمتر و با بهره‌وری پایین‌تر به چشم می‌خورد و پیامد دیگر قابل تأمل آن، برخورداری زنان از سطح پایین‌تری از حقوق و دستمزد نسبت به مردان است که پدیده تبعیض جنسیتی یکی از دلایل مهم آن به شمار می‌رود و اگر این تبعیض در مشارکت، ساعات کاری و بهره‌وری کاهش پیدا کند، اقتصاد جهانی معادل ۲۸/۴ تریلیون دلار (و یا ۲۶ درصد) ثروتمندتر خواهد شد. منافع بالقوه حاصل از این موضوع، همان‌طور که پیشتر توضیح داده شد، در مناطق با نرخ پایین‌تر مشارکت زنان، بیشتر خواهد بود. به عنوان مثال، کشور هند با قرار گرفتن در وضعیت برابری کامل زنان و مردان، ۶۰ درصد ثروتمندتر خواهد شد.

در انتهای این یادداشت، نویسنده از سیاست‌هایی نام می‌برد که در سرعت بخشیدن به کاهش شکاف جنسیتی در محیط کار اثرگذار است. سیاست‌هایی مانند افزایش مدت زمان ماندن دختران در مدرسه یا فراهم کردن حمایت‌های قانونی بهتر برای زنان که توسط دولت قابل بررسی و اجرا خواهند بود. برای زنانی که دارای سطح برابر تحصیلات در مقایسه با مردان هستند، احتمال یافتن مشاغل با درآمد در حرفه‌های تخصصی برایشان افزایش خواهد یافت ■

منبع:

هفته‌نامه اکونومیست، سپتامبر ۲۰۱۵
1- McKinsey Global Institute

میلیون نفر از مردم پرتغال به وعده‌های احزاب چپ‌گرا برای مقابله با ریاضت اقتصادی و کاهش سطح حقوق رای مثبت داده‌اند. مسئله‌ای که می‌توان آن را پیام اصلی انتخابات اکتبر ۲۰۱۵ به حساب آورد.

سخنرانی سیلوا باعث ایجاد فضای دوقطبی در پرتغال شده و احتمال ایجاد یک بحران قانونی را که در آن احزاب چپ با وجود داشتن اکثریت کرسی‌های مجلس امکان تشکیل دولت را نمی‌یابند، افزایش داده است؛ موضوعی که می‌تواند عملکرد دموکراتیک دولت پرتغال را تحت شعاع قرار دهد.

■ مخاطرات پیش روی احزاب

فضای دو قطبی ایجاد شده در سپهر سیاسی پرتغال، دو حزب بلوک چپ و کمونیست را تحت فشار می‌گذارد تا هر چه سریع‌تر با حزب سوسیالیست به توافق برسند. این توافق مشخص می‌سازد برنامه اقتصادی ۴ سال آینده پرتغال به چه صورت شکل خواهد گرفت. در صورتیکه این برنامه در اهداف بودجه‌ای تعیین شده توسط مسئولان اتحادیه اروپا انحرافی ایجاد کند، این احتمال می‌رود که پرتغال با تحریم‌هایی از سوی اتحادیه اروپا مواجه شود. در صورتی که حزب سوسیالیست اصرار به حفظ تعهدات کشور نسبت به اتحادیه اروپا داشته باشد، احزاب بلوک چپ و کمونیست دو انتخاب پیش رو خواهند داشت: یا وعده‌ها و خط قرمزهای خود را زیر پا گذاشته و با حزب سوسیالیست در ائتلاف باقی بمانند، یا مسئولیت شکست اتحاد شکننده احزاب چپ را بپذیرند ■

منبع

<http://www.telegraph.co.uk/finance/economics/11949701/AEP-Eurozone-crosses-Rubicon-as-Portugals-anti-euro-Left-banned-from-power.html>

<http://wire.novaramedia.com/2015/10/4-things-you-need-to-know-about-portugals-political-crisis/>

نسبت به سال گذشته ۶۸ هزار نفر افزایش داشته است. در آمریکا نیز تعداد میلیون‌ها با ۹ صدو ۳۰۰ نفر افزایش به ۱۵ میلیون نفر رسیده است. بریتانیا به همراه چین و آمریکا، تنها کشورهایی هستند که درآمد خالص آنها در سال ۲۰۱۴ دارای رشد قابل ملاحظه‌ای بوده است. بریتانیا همچنین از نظر تعداد افرادی که درآمدی بیش از ۵۰ میلیون دلار دارند با ۴۰۰ نفر افزایش در سال ۲۰۱۴ و افزایش کلی ۵ هزار و ۴۰۰ نفر حتی از آلمان نیز پیشی گرفته و هم‌اکنون پس از آمریکا با ۶۱ هزار و ۳۰۰ نفر و چین با ۹ هزار و ۶۰۰ نفر بیشترین تعداد ثروتمندان جهان را دارد. گزارش اسمال بر طبقه متوسط این کشورها متمرکز شده و به جای شغل افراد بر مفهوم کلی‌تری یعنی مجموع دارایی‌ها، تأکید دارد. بر این اساس تنها ۱۴ درصد مردم جهان که درآمدی بین ۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار دلار دارند جز طبقه متوسط محسوب می‌شدند، اما مارکوس استیرلی عضو مؤسسه می‌گوید: از سال ۲۰۰۸ به بعد افزایش ثروت در کشورهای در حال توسعه مانع گسترش طبقه متوسط، متناسب با افزایش جمعیت در این کشورها شده است. علاوه بر آن توزیع نابرابر نیز به سود طبقاتی بوده که از لحاظ اقتصادی در سطح بالاتری هستند. این دو عامل مشترک زمینه‌ساز کاهش قدرت اقتصادی افراد طبقه متوسط شده‌اند ■

لیلا فاطمی‌نسب

«اگر زنان برای کار خود حقوق دریافت می‌کردند، جهان بسیار ثروتمندتر بود.» این نکته را هفته‌نامه اکونومیست در یکی از شماره‌های اخیر خود گزارش کرده است.

برای میلیون‌ها زن داشتن شغل با دستمزد به چشم‌اندازی دور از دسترس بدل شده است. به عنوان مثال، در آفریقای جنوبی، زنان حدود ۹۰ درصد از کار مراقبتی بدون دستمزد مانند آشپزی، نظافت و مراقبت کودکان و سالمندان را بر عهده دارند و به میزان قابل توجهی نقش کم‌رنگ‌تری را در در مقایسه با مردان در محیط خارج از منزل ایفا می‌کنند و در مقابل آن کشوری مانند چین است که سهم زنان حدود ۴۱ درصد تولید ناخالص داخلی آن است. در کشور هند، سهم زنان از جمعیت نیروی کار با درآمد کمتر از یک چهارم نسبت به مردان است در حالی که سهم این جمعیت در تولید ناخالص داخلی- شاخصی که مشاغل بدون دستمزد در محاسبه آن لحاظ نمی‌شوند- ۱۷ درصد است. در گزارش اخیر مؤسسه جهانی مک کینزی^۱ به روشنی این موضوع نشان داده شده که چگونه پدیده نابرابری جنسیتی در محیط کار و جامعه، خود نیز به گونه‌ای نابرابر در سرتاسر جهان پراکنده شده است. این مؤسسه برای بررسی وضعیت زنان در مقایسه با مردان به محاسبه امتیازات برابری جنسیتی در کشورهای مختلف پرداخته است. نتیجه یافته‌های این تحقیق حاکی از آن است که آسیای جنوبی (بدون در نظر گرفتن هند) با امتیاز ۰/۴۴ از دیگر کشورها عقب‌تر است (امتیاز ۱ به معنای برابری کامل میان زنان و مردان است). نواحی ثروتمند دنیا در شرایط بسیار بهتری قرار دارند ولی همچنان برای بهبود وضعیت خود تا دستیابی به شرایط کامل برابری جنسیتی راه طولانی در پیش دارند. در این امتیازبندی آمریکای شمالی و اقیانوسیه بالاترین رتبه (۰,۷۴) را به خود اختصاص داده‌اند.

کشورهایی که با نرخ پایین مشارکت زنان مواجه هستند، در صورت وجود شرایط برابری کامل جنسیتی، افزایش بیشتر در تولید ناخالص

فرج بعد از شدت

بعد از چند ماه اختلاف نظر، با جلسه مدیران دو وزارتخانه رفاه و بهداشت، سه کارگروه تخصصی برای پیدا کردن راه حل برای برون رفت از مشکلات طرح تحول نظام سلامت تشکیل شد

امیر شفيعی
روزنامه نگار

اختلاف نظر میان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و وزارت رفاه و سازمان های بیمه گر در شیوه اجرای طرح تحول نظام سلامت، در ماه گذشته فراز و فرودهای متعددی را طی کرد. ظاهراً اختلاف، ناشی از تجمیع بیمه ها بود اما اصل اختلاف برمی گشت به کمبود منابع مالی طرح.

مدیران ارشد وزارت بهداشت، تجمیع منابع بخش درمان بیمه ها را راه برون رفت از مشکلات مالی طرح تحول قلمداد می کنند اما مدیران ارشد وزارت رفاه، تجمیع را مشکل گشا نمی دانستند و معتقد به اصلاح ساختاری و توجه به سیاست های ابلاغی از سوی رهبری انقلاب و نقش بیمه ها بودند. مهمترین مسئله احتمالاً بحث درباره سازمان تأمین اجتماعی نشد. با اینکه بحث مستقیمی درباره سازمان تأمین اجتماعی نشد (به جز اشارات کوتاه وزیر بهداشت که بر دخل و خرج سازمان کنایه ای هم زد) اما همه می دانستند که با توجه به سهم بالای سازمان تأمین در هزینه های درمانی، خواست وزارت بهداشت برای تجمیع بیمه ها دامن سازمان تأمین اجتماعی را خواهد گرفت. با اینکه هم بر اساس قانون و شرع، سازمان تأمین اجتماعی از ادغام به هر نحو معاف است و هم بر اساس تجربه تلخ سال های دهه ۶۰ ادغام بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی کارگران را حساس کرده بود (چنانچه آنان را بر آن داشت تا علاوه بر اعلام مخالفت ها، تجمعی مسالمت آمیز نیز برای بیان نگرانی خود از ادغام بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی که با پول خود آن را بنا کرده اند، برگزار کنند)، بحث ها

تا زمانی که طرفین در ساختمان باشگاه پل رومی متعلق به میزبانی تأمین اجتماعی دور هم نشستند و راهکاری برای حل مشکل پیدا نکردند، همچنان ادامه داشت: در آغازین روزهای

آذرماه، خبری منتشر شد که آبی خنک بر نگرانی های شرکای اجتماعی و صاحبان منابع سازمان تأمین اجتماعی ریخت. مدیران ارشد وزارت بهداشت، وزارت رفاه و سازمان های بیمه گر، مهمان تأمین اجتماعی بودند تا برای برون رفت از مشکلات طرح تحول سلامت، چاره اندیشی کنند و تشکیل سه کارگروه، حاصل این نشست بود.

■ خواب شکاف در دولت، تعبیر نمی شود

خبر را دکتر سید تقی نوربخش داد. مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی که پیش از این بر نبود شکاف در بین دو وزارتخانه و متولیان طرح تحول سلامت تأکید کرده بود، گفت: «در این نشست، مسائل فی مابین به طور شفاف مطرح و مقرر شد با تشکیل سه کارگروه ویژه مسائل، بررسی و راه حل های لازم استخراج و عملیاتی شود.» به گفته نوربخش، کارگروه پیگیری پرداخت بدهی بیمه ها به مراکز درمانی دانشگاه ها، کارگروه کنترل مصارف درمانی و دارویی و همچنین کارگروه هماهنگی میان معاونین دو وزارتخانه عنوان سه کارگروه مصوب نشست یاد شده هستند. نوربخش همچنین خبر داد که در جلسه مذکور مقرر شد با هدف ایجاد هماهنگی های بیشتر و تشریح سیاست ها و برنامه های مشترک دو وزارتخانه در آینده نزدیک همایشی با حضور مسئولان وزارتخانه ها، تمام دست اندرکاران طرح تحول سلامت، مدیران استانی بیمه ها و رؤسای دانشگاه های علوم پزشکی برگزار شود.

از راست به چپ: دکتر کبریایی زاده، دکتر کبیر، دکتر هاشمی، دکتر ربیعی و دکتر نوربخش

پیام این جلسه هم در این گفته نوربخش انعکاس شفاف داشت: طرح تحول سلامت مهمترین طرح دولت جناب آقای دکتر روحانی در بعد سیاست داخلی است و هیچ مسئله ای نباید مانع اجرای آن شود.

■ هماهنگی آری، ادغام هرگز

دکتر عباس کبریایی زاده، رئیس هیأت مدیره سازمان تأمین اجتماعی که در این نشست حضور داشت نیز در گفت و گو با «قلمرو رفاه»، درباره جزئیات مذاکرات و نتایج این جلسه گفت: حوزه های بیمه ای و وزارت بهداشت رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و بیمه ها اگر در سیاست گذاری های حوزه نظام سلامت حضوری فعال داشته باشند، می توانند به عنوان پشتیبان نظام سلامت، کارآمدی و اثربخشی خود و نظام سلامت را تضمین کنند، به همین دلیل همیشه بین وزارت بهداشت و سازمان های بیمه گر در طول سنوات گذشته جلسات هماهنگی وجود داشته است. کبریایی زاده همچنین با اشاره به این که بحث ادغام ساختاری بیمه های درمان اصلاً جزو بحث های این جلسه نبوده، اضافه کرد: «سازمان های بیمه گر باید از سیاست های هماهنگ و حتی المقدور منسجم و یکسانی تبعیت کنند. همه سازمان های بیمه گر این امر را قبول دارند. اما متأسفانه در کشور ما هر وقت می گوئیم هماهنگی، مفهوم ادغام و ساختارهای یکسان به ذهن می رسد که این اشتباه است. آنچه در قانون آمده و قانونگذار مدنظر داشته، این است که سازمان های بیمه گر زیر چتر شورای

عالی بیمه، وحدت رویه داشته باشند و در چارچوبی که وزارت بهداشت به عنوان متولی نظام سلامت تنظیم می کند عمل کنند.»

کبریایی زاده هم مانند نوربخش اهمیت استراتژیک جلسه را یادآور شد: «طرح تحول نظام سلامت، برنامه دولت آقای روحانی است



چسبندگی و جذابیت

چرا درمان تأمین اجتماعی نامزد اصلی در طرح تجمیع بیمه‌ها است؟

هزینه‌های فزاینده و رو به رشد درمان بیمه‌شدگان و مستمری‌بگیران از این سازمان ندارد!

■ چون از همه بزرگتر است

در حال حاضر بیش از ۱۸ صندوق و سازمان بیمه‌گر اجتماعی در کشور وجود دارد که سعی دارند در کنار هم، همه جمعیت ۸۰ میلیونی کشور را تحت پوشش بگیرند. سازمان بیمه سلامت ایرانیان، سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح، سازمان بیمه اجتماعی کشاورزان روستائیان و عشایر، سازمان تأمین اجتماعی و صندوق‌های بیمه‌گر کوچکنری مانند صندوق بانک‌ها، صندوق نفت و... از این جمله‌اند و جمعیت تحت پوشش بیمه کشور، بر اساس کارکرد هر صندوق یا سازمان، بین این صندوق‌ها توزیع شده‌اند. بزرگترین سازمان بیمه‌گر اجتماعی کشور را بدون تردید باید سازمان تأمین اجتماعی دانست. سازمان تأمین اجتماعی، اولین خریدار خدمات درمانی و دومین تولیدکننده آن در کشور است. بیش از ۷۷ بیمارستان و ۲۵۴ مرکز درمانی دیگر این سازمان، در بخش درمان مستقیم خدمات درمانی مورد نیاز بیمه‌شدگان و مستمری‌بگیران این سازمان را به صورت رایگان انجام می‌دهند. بودجه درمان سازمان تأمین اجتماعی در سال جاری بیش از ۱۶ هزار میلیارد تومان برآورد شده است. به نظر می‌رسد قانون اعداد بزرگ در تأمین اجتماعی از یک طرف گشایش‌گر و چاره‌ساز و البته از سوی دیگر دردسرساز شده است. طرح تحول نظام سلامت با هزینه‌ای حدود ۴/۸ هزار میلیارد تومان از محل انصراف برخی افراد از دریافت یارانه نقدی آغاز شد، در حالی که سازمان تأمین اجتماعی بر اساس اعلام معاون درمان آن، تاکنون بیش از ۷ هزار میلیارد تومان برای اجرای این طرح هزینه کرده است. برخی معتقدند اضافه شدن این تعداد مراکز درمانی و این مقدار منابع به وزارت بهداشت و طرح تحول نظام سلامت، شاید بتواند بخشی از مشکلات این طرح را حل کند.

■ استقلال درمان تأمین اجتماعی

استقلال اداری و مالی سامان تأمین اجتماعی و بودجه اختصاصی آن را نیز شاید بتوان از دیگر دلایل جذابیت منابع درمان این سازمان دانست. سازمان تأمین اجتماعی را در گذشته، حیات خلوت دولت‌ها می‌دانستند چراکه برخی دولتمردان با مقاصد و اهداف سیاسی، برداشت بی‌حساب و کتابی از منابع این سازمان می‌کردند و نیازی به پاسخگویی در خود نمی‌دیدند. دولت تدبیر و امید، اما از ابتدا با انتصاب مدیرعاملی غیرسیاسی برای این سازمان، پرچم تأمین اجتماعی را سفید اعلام کرد و آن را به ریل اصلی فعالیت‌های خود بازگرداند و دست‌سیاسیان را از منابع این سازمان که متعلق به کارگران زحمتکش و بازنشستگان شرافتمند کشور است، کوتاه کرد. اما باید قبول کرد که استقلال اداری و مالی سازمان تأمین اجتماعی و حضور این سازمان در بخشی از اقتصاد کشور برای برخی افراد جذابیت دارد ■

منابع بیمه‌ها بر اساس قانون، از محل مشارکت کارگران، کارفرمایان و دولت تأمین می‌شود و سهم دولت در تأمین این منابع، بر اساس نوع صندوق متفاوت است. در برخی صندوق‌ها مانند صندوق بازنشستگی کشوری، سازمان بیمه سلامت ایرانیان، سازمان بیمه اجتماعی کشاورزان، روستائیان و عشایر، سازمان تأمین اجتماعی نیروهای مسلح، صندوق کارکنان نفت و... دولت خود نقش کارفرمایی را بر عهده دارد و منابع این صندوق‌ها از محل مشارکت بیمه‌شدگان و کارفرما که در اینجا همان دولت است، تأمین می‌شود اما در سازمان تأمین اجتماعی، وضعیت تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد. منابع سازمان تأمین اجتماعی از محل حق بیمه‌های پرداختی از سوی کارگران، کارفرمایان و دولت تأمین می‌شود اما دولت تنها ۳ درصد در تأمین منابع، نقش و مشارکت تضامنی دارد (دولت متعهد است پایداری صندوق‌ها را تضمین کند). البته در مواردی دولت نقش کارفرمایی را نیز بر عهده گرفته و با این کار، بر میزان بدهی خود به سازمان تأمین اجتماعی افزوده است، اما با این حال، سهم دولت در تأمین منابع تأمین اجتماعی نسبت به سهم کارگران و کارفرمایان، بسیار ناچیز است و به همین دلیل، سازمان تأمین اجتماعی صندوقی غیردولتی و حق‌الناس‌خوانده می‌شود. اما چرا بخش درمان این سازمان هدف اصلی طرح تجمیع بیمه‌ها قرار گرفته است؟ و جذابیت سازمان تأمین اجتماعی برای متولیان سلامت عمومی کشور چیست؟

■ چون درصد حق بیمه درمانی آن بیشتر است

در سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی، حق بیمه‌های دریافتی از بیمه‌شدگان بر اساس محاسبات بیمه‌ای، به صورت درصدی از حقوق ماهیانه (مجموعی از هزینه‌های درمان، بازنشستگی، ازکارافتادگی، بیکاری و...) از بیمه‌شدگان اخذ می‌شود. نسبت این حق بیمه بر اساس نوع صندوق و تعهداتی که برعهده دارد، متفاوت است. برای مثال ۷ درصد از حقوق کارکنان دولت و ۹ درصد از حقوق نیروهای مسلح بابت خدمات درمانی به این بیمه‌شدگان کسر می‌شود. اما بر اساس قانون تأمین اجتماعی، سهم بیمه‌شدگان این سازمان در پرداخت هزینه‌های درمانی، ۹ درصد درآمد مشمول کسر حق بیمه‌آنان است. بر همین اساس و با در نظر گرفتن پوشش جمعیتی بیش از ۴۰ میلیون نفر در این سازمان، منابع جمع‌آوری شده بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی عدد بزرگی به نظر می‌رسد. هرچند این رقم، تناسبی با

و هیچ شکافی میان دولت ایجاد نکرده است. با اطمینان عرض می‌کنم هدف وزارت رفاه و وزارت بهداشت و کل دولت این است که طرح تحول کارآمدتر و مؤثرتر در خدمت بیماران و جامعه باشد.»

■ صیانت از حق کارگران

دکتر محمدعلی همتی، معاون درمان سازمان تأمین اجتماعی که از بحث‌های ماه‌های اخیر به عنوان بحث‌های «نه‌چندان مفید» یاد می‌کند، به طور خاص روی تأثیر بحث‌های ماه‌های گذشته و جلسه پل رومی بر وضعیت کارگران اشاره می‌کند: «منافع کارگران همواره به طور خاص از طریق این سازمان و وزارت رفاه دنبال می‌شود. سازمان تأمین اجتماعی و بیمارستان‌های ملکی سازمان از حق بیمه کارگران ساخته شده است. بدیهی است که کارگران به حق این بیمارستان‌ها را از آن خود بدانند و در صیانت از آنها تلاش کنند. ما هم به عنوان کارگران بیمه‌شدگان باید از اموال آنها صیانت کنیم و در واقع از هزینه‌های غیرضروری جلوگیری و منافع بیمه‌شدگان را در اولویت قرار دهیم.»

■ پیشگیری از یک تکرار اشتباه

با اینکه تشکیل کارگروه‌های سه‌گانه را باید راهی برای برون‌رفت طرح تحول سلامت از ایستگاه گرفتاری مالی دانست، اما تجربه نشان داده است که داستان تجمیع و ادغام بخش درمان یا تمامیت سازمان تأمین اجتماعی در سازمان بیمه سلامت، وزارت بهداشت یا هر نهاد دولتی و غیردولتی دیگر، داستانی نیست که امسال آغاز شده باشد و با تشکیل چنین جلساتی برای همیشه به فراموشی سپرده شود. زمان می‌گذرد و هربار مسائلی مانند محدودیت منابع مالی، این داستان کهنه را دوباره روی صحنه می‌آورد. اما آنچه به تجربه ثابت شده، اهمیت تداوم مالکیت و مدیریت سازمان تأمین اجتماعی بر مراکز درمان مستقیم آن است ■



بهبود کیفیت سلامت، از راهش...

طرح تحول نظام سلامت چیست و چه مشکلاتی دارد؟

پیش از آنکه دکتر مرضیه وحیددستجردی، به عنوان وزیر بهداشت دولت دهم از پرداخت ۵۵ درصد هزینه‌های درمان از جیب مردم خبر دهد و از تخصیص ارز دارو برای واردات کالاهایی مثل زین اسب و خودروهای لوکس انتقاد کند، شاید کمتر کسی باور می‌کرد که سالانه ۷/۵ درصد از مردم کشور به علت هزینه‌های سرسام‌آور درمان، به زیر خط فقر سقوط می‌کنند. بی‌بندوباری‌های مالی دولت نهم و دهم در حوزه سلامت و درمان کشور نه تنها بر آتش درمان عمومی آبی خنک نریخت، بلکه آن را شعله‌ورتر کرد. اما فارغ از تصمیمات دولتمردان گذشته در کاهش و مصرف خلاف قاعده ارز دارو، علت افزایش پرداخت از جیب مردم در سال‌های منتهی به سال ۱۳۹۲ چه بود؟

■ گام‌های سنجیده برای پوشش کامل

با اجرای قانون بیمه همگانی در سال ۱۳۷۴، قرار بود هزینه‌های درمانی بیمه‌شدگان در بیمارستان‌های دولتی، به ۱۰ درصد کاهش یابد و ۹۰ درصد نیز توسط بیمه‌ها پرداخت شود. قانون بیمه همگانی اجرا شد و موفقیت‌هایی نیز داشت اما همزمانی اجرای این قانون با خودگردانی بیمارستان‌ها، باعث شد مشکلی دیگر سربرآورد: هزینه‌های درمان بیماران فاقد بیمه را چه کسی تقبل می‌کرد؟ این‌گونه شد که از سال ۱۳۷۶، گام به گام قدم‌هایی برای گسترش چتر بیمه درمانی برداشته شد. در اولین اقدام روستائیان، صاحب کارت‌های بیمه درمان بستری شدند که با آن اول ۲۵ درصد و سپس تنها ۱۰ درصد از هزینه‌های درمانی خود را می‌پرداختند. در سال ۱۳۸۰، «برنامه اعتباری پوشش بیمه‌ای خویش‌فرمایان شهری» با فرانشیز ۲۵ درصد آغاز و در سال ۱۳۸۱، این فرانشیز به ۱۰ درصد کاهش پیدا کرد و به این ترتیب ۹۸/۵ درصد جمعیت کشور تحت پوشش بیمه درمان بستری قرار گرفتند. در سال ۱۳۸۴ بیمه روستائیان با گسترش طرح‌های «نظام ارجاع خدمات پزشکی» و «پزشک خانواده» توسط مجلس، تصویب شد و با این مصوبه علاوه بر بیمه درمان بستری، هزینه درمان سرپایی هم در دایره تعهدات دولت قرار گرفت.

■ بیماری هلندی در حوزه بهداشت و درمان!

در دولت‌های نهم و دهم، اول پیشرفت این برنامه متوقف شد. البته ارائه خدمات، کمابیش ادامه داشت اما در نهایت در نیمه‌های دولت دهم، «برنامه اعتباری پوشش بیمه‌ای خویش‌فرمایان شهری»، متوقف و جایش را به بیمه سلامت ایرانیان داد (و البته با همین جایگزینی ساده حدود ۴ میلیون نفر از جمعیت بیمه‌شده خویش‌فرمای شهری، عملاً از خدمات بیمه‌ای محروم شدند). در این دوره، همزمان با افزایش درآمدهای نفت در کشور، عارضه موسوم به بیماری هلندی در حوزه بهداشت و درمان نیز رخ داد و هزینه‌های درمان افزایش

یافت. زمانی که کشور با موج تحریم‌ها و کاهش درآمدهای نفتی مواجه شد، متأسفانه هزینه‌های افزایش‌یافته به میزان قبل از افزایش بازنگشتند و دولت هم به سمت سیاست افزایش قیمت ارز حرکت کرد. در پی این اقدام، مابه‌ازای ریالی ۵۰۰ میلیارد تومانی هزینه‌های دارو و تجهیزات پزشکی به ۹ هزار میلیارد تومان افزایش پیدا کرد و هزینه تأمین دارو و تجهیزات پزشکی هم ۱۸ برابر شد. همزمانی این افزایش با افزایش قیمت حامل‌های انرژی باعث شد هزینه فراوانی به بیمارستان‌ها و مراکز ارائه‌کننده خدمات درمانی تحمیل شود. از آنجا که محلی برای تأمین این افزایش هزینه‌ای وجود نداشت، بار این افزایش عملاً به مردم منتقل شد. به این ترتیب رقمی بیش از ۱۰ هزار میلیارد تومان افزایش هزینه به نظام بهداشت و درمان تحمیل شد و از آنجا که این بار افزایش یافته در بودجه‌های سالانه دیده نمی‌شد، مراکز درمانی ناگزیر شدند این هزینه‌ها را از مردم دریافت کنند ضمن آنکه تعهدات خود را هم کاهش بدهند. در دولت دهم، همچنین بیمارستان‌ها به دلیل کاهش قدرت مالی قادر به تأمین دارو و تجهیزات مورد نیاز از بازار نبودند و به بیماران نسخه می‌دادند تا اقلام موردنیاز را از داروخانه یا بازار سیاه تهیه کنند که این اتفاق هم بر هزینه درمان از جیب مردم می‌افزود. برخی آمارها در این زمان، سهم مردم از هزینه درمان را بین ۶۰ تا ۷۰ درصد اعلام کرده‌اند. دولت یازدهم از ابتدای مسئولیت خود، رفع مشکلات سلامت مردم را در دستور کار خود قرار داد و قرار بر این شد که شرایط را به وضعیت گذشته برگرداند.

■ تلاش برای بازگرداندن آب رفته

طرح تحول نظام سلامت در ابتدای سال ۱۳۹۳ و پس از ابلاغ سیاست‌های کلی نظام سلامت توسط رهبر انقلاب کلید خورد. در این زمان، دولت یازدهم در پرداخت یارانه‌ها مشکل داشت و افراد را به انصراف داوطلبانه از دریافت یارانه نقدی ترغیب می‌کرد. طرح تحول نظام سلامت در این شرایط، هم نشان‌دهنده اهتمام دولت به هزینه‌کرد منابع به غیر از شیوه پرداخت نقدی بود و هم می‌توانست آبی خنک بر آتش نارضایتی مردم از وضعیت درمان و سلامت عمومی کشور بریزد. مشکلات فراوان حوزه درمان و سلامت، دولت و در رأس آن، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی را بر آن داشت تا طرح تحول نظام سلامت را با شعارهایی مانند محافظت مالی از مردم در قبال هزینه‌های سلامت، ارتقای کیفیت و افزایش دسترسی به خدمات درمانی تدوین و به اجرا گذارند. تخصیص منابع مالی گسترده به طرح تحول، کاهش میزان پرداخت از جیب بیماران در بیمارستان‌های دانشگاهی را به ارمغان آورد و در کنار آن، با افزایش هزینه‌های دولت همراه شد. با اجرای فاز سوم طرح تحول هم تعرفه‌های خدمات درمانی بین ۱۲۰ تا ۳۰۰ درصد رشد کرد و دولت مجبور

شد منابع تخصیصی به این طرح را افزایش دهد. در این میان، هزینه درمانی بیماران در بیمارستان‌های غیردانشگاهی هم بالا رفت و بیمه‌ها مجبور شدند منابع بیشتری برای عقب‌نماندن از اجرای طرح تحول، هزینه کنند.

طرح تحول نظام سلامت به دلیل ارتقای کیفیت خدمات ویزیت و هتلینگ در بیمارستان‌های دولتی، توانست کیفیت خدمات درمانی را تا حدی ارتقا دهد. البته تزریق منابع مالی برای ایجاد انگیزه در پزشکان برای حضور در بخش دولتی و ارتقای تجهیزات بیمارستان‌ها، عامل اصلی این افزایش کیفیت بود که متأسفانه در ادامه اجرای طرح، به دلیل کمبود منابع این افزایش کیفیت با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کند. گزارش‌ها نشان می‌دهد، برخی واحدهای درمانی در نقاط مختلف کشور به دلیل عدم تزریق منابع مالی به پزشکان شاغل در این واحدها با مشکل مواجه شده‌اند و کادر درمان در این واحدها ضمن انتقاد از به عدم تحقق وعده‌های داده شده و نیز عدم پرداخت حق ماندگاری، کارانه و... معین شده، اعلام کرده‌اند که یا از این پس در واحدهای عمومی درمان خدمت نخواهند کرد و یا اینکه فقط بیماران اورژانسی را ویزیت خواهند کرد و یا تدبیر دیگری خواهند اندیشید. اخبار واصله نشان می‌دهد نارضایتی کادر پزشکی در این واحدها به نارضایتی کادر پرستاری اضافه شده و خدمت‌رسانی به مردم را مشکل کرده و حتی در مواردی به وضعیتی نامناسب‌تر از وضعیت قبل از اجرای طرح منجر شده است. خدمت در مناطق محروم، همواره مورد استقبال کادر درمانی نبوده و نیست. طرح تحول نظام سلامت اما توانست با ایجاد انگیزه و تأمین مالی پزشکان متخصص، دسترسی به خدمات درمانی و عدالت درمانی را در مناطق محروم بهبود بخشد. گرچه این کار با هزینه و تزریق منابع توسط دولت تا حدی انجام شد، اما ادامه این روند به تزریق منابع بیشتری نیاز دارد. باید توجه کرد تزریق منابع طرح تحول فقط در بیمارستان‌های دانشگاهی بوده و بیمارستان‌های بیمه‌ای ناچار شدند به هزینه خود افزایش تعرفه‌های خدمات درمانی را اعمال کنند و این عمل در برخی مراکز، به کاهش کیفیت خدمات درمانی هم انجامیده است.

اجرای طرح تحول سلامت، از همان ابتدا موافقان و مخالفان زیادی داشت. موافقان اجرای طرح، کاهش پرداخت از جیب مردم در مراکز دانشگاهی و رضایت نسبی مردم را نشانه اصلی موفقیت طرح می‌دانستند و به افزایش هزینه‌های درمان در مراکز غیردانشگاهی کاری نداشتند. مخالفان اما، نیاز طرح به منابع مالی هنگفت و تزریق منابع فقط به بیمارستان‌های دانشگاهی را چالش بزرگی می‌دانستند که در طولانی‌مدت، گریبان وزارت بهداشت را خواهد گرفت. به عقیده مخالفان، در کنار تزریق منابع باید به اصلاحات ساختاری بلندمدت مانند اجرای نظام ارجاع و پزشک خانواده نیز توجه شود ■

ایستگاه کمپولی

آیا منابع بیمه‌ها برای طرح تحول سلامت کافی است؟

در نخستین سال از اجرای طرح تحول سلامت، ۴ هزار و ۸۰۰ میلیارد تومان از محل هدفمندی یارانه‌ها، یک درصد از محل مالیات بر ارزش افزوده و معادل ۲ هزار و ۹۳۰ میلیارد تومان و ۲ هزار میلیارد تومان، مزاد برای اجرای بسته‌های طرح تحول سلامت اختصاص داده شد. اما سال ۹۴، ورق برگشت و در پی کاهش ۵۰ درصدی قیمت نفت، کل اعتبارات وزارت بهداشت - که باید هزینه طرح تحول سلامت هم در دل آن دیده می‌شد - نسبت به سال ۹۳ تنها ۳ درصد افزایش داشت. وضعیت مالی سازمان‌های بیمه‌گر که باید مراکز درمانی دولتی را تغذیه کنند هم قابل تعریف نبود. سازمان بیمه سلامت در سال ۹۳ از رشد ۶۵ درصدی اعتبارات برخوردار بود اما برای سال ۹۴، شاهد تنها رشد ۱۵ درصدی اعتبارات خود بود. بنابراین معلوم بود که سوخت و سوز ندارد و دیر یا زود صدای وزارت بهداشت به عنوان مجری طرح تحول سلامت از کمبود منابع بلند خواهد شد. از آنجا که همه می‌دانستند وزارت بهداشت از اجرای طرح کوتاه نخواهد آمد، همگان منتظر بودند ببینند، چه برگی برای جبران منابع طرح خود رو خواهد کرد. این برگ شامگاه یکی از روزهای پایانی مردادماه رو شد آنهم در برنامه نگاه یک شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی. زمانی که وزیر محترم، بیمه‌ها را پاشنه آشیل طرح تحول سلامت خواند و گفت که بیشترین تخلف را بیمه‌ها انجام می‌دهند و با تأخیر در پرداخت‌ها سبب بی‌اعتمادی مردم به طرح سلامت می‌شوند. بنابراین معلوم بود وزارت بهداشت دیر یا زود دست روی بیمه‌ها خواهد گذاشت چرا که طرح تحول سلامت به محدودیت منابع رسیده بود.

طرح تحول نظام سلامت در حالی امروز به مشکلات مالی دچار شده است و منابع مالی بیمه‌ها را طلب می‌کند که برخی کارشناسان از ابتدا چالش‌های آینده آن را پیش‌بینی و گوشزد کرده بودند. طرح تحول در ذات خود چالش‌هایی داشت و در اجرا نیز مشکلاتی بر این چالش‌ها افزوده شد. به عقیده برخی کارشناسان، طرح تحول نظام سلامت هیچگاه آشیل روئین‌تن نبود که مقاومت بیمه‌ها برای تجمیع منابع بخش درمان، پاشنه آسیب‌پذیر آن باشد. به عقیده کارشناسان، مشکلات ذاتی طرح تحول را می‌توان در مواردی مانند کم‌توجهی به نقش واسطه بیمه‌ها در اجرای طرح، کم‌توجهی به خدمات بهداشتی و پیشگیری، کم‌توجهی به منابع مالی پایدار در بخش سلامت، تخصیص مستقیم منابع مالی، به حاشیه رفتن وظایف حاکمیتی وزارت بهداشت و در یک کلام، عملی نشدن برخی از سیاست‌های کلی نظام سلامت ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری دانست که توضیح این موارد در ادامه می‌آید.

یکی دیگر از مشکلات ذاتی طرح تحول نظام سلامت که کمبود منابع را شاید بتوان ناشی از آن دانست، کمرنگ شدن نقش بیمه‌ها در اجرای این طرح است. در اصول سیاست‌های کلی نظام سلامت ابلاغی از سوی سیاستگذار حوزه سلامت عمومی کشور، در ۱۱ مورد از «بیمه‌ها» به عنوان نقش واسطه نظام سلامت یاد شده است. به طور مشخص در بند ۷ بر مدیریت منابع سلامت از طریق نظام بیمه و در بند ۹ بر توسعه کمی و کیفی بیمه‌های بهداشتی و درمانی و تقویت بازار رقابتی برای ارائه خدمات بیمه درمانی تأکید شده است، اما در طرح تحول نظام سلامت، متولیان این طرح بدون در نظر گرفتن این اصول و رهنمودها، نقش بیمه‌ها را کمرنگ کردند و منابع مالی طرح را مستقیماً

به مراکز درمانی اختصاص دادند. در این میان، بیمه‌ها نیز مجبور شدند با هزینه خود، افزایش بار مالی ناشی از اجرای طرح را جبران کنند. اگر موشکافانه نگاه کنیم، منابع مالی سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی از محل مشارکت کارگران، کارفرمایان و دولت (تأمین اجتماعی) یا از محل مشارکت بیمه‌شده و دولت (سازمان بیمه سلامت و سازمان بیمه روستائیان) تأمین می‌شود و در هر حالت، بیمه‌شده در تأمین منابع مالی سازمان بیمه‌گر نقش بسیار مهمی دارد. به همین دلیل، به نظر می‌رسد اجرای طرح تحول فقط در ظاهر توانست پرداخت از جیب مردم را کاهش دهد و در باطن، عمدتاً به هزینه و پس‌انداز همین مردم در سازمان بیمه‌گر، یا بودجه عمومی دولت انجام شده است.

نکته دیگر اینکه، در بند ۷ از سیاست‌های ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری، بر تفکیک وظایف تولید، تأمین مالی و تدارک خدمات در حوزه سلامت با هدف پاسخگویی، تحقق عدالت و ارائه خدمات درمانی مطلوب به مردم تأکید شده است. به نظر می‌رسد سیاست‌های یادشده نسبت به این نکته آگاهی کامل داشته که نمی‌توان وظیفه تولید، تأمین منابع مالی، ارائه خدمات و نظارت را بر عهده یک نهاد گذاشت و توقع عدالت درمانی و کیفیت خدمات را داشت. اما تمرکز بر اجرا و به حاشیه رفتن وظایف حاکمیتی، مأموریت اصلی وزارت بهداشت را که ایجاد بستر مناسب برای تأمین سلامت کلیه افراد کشور است، به چالش کشید؛ چراکه اجرای این مهم، از طریق سیاستگذاری، تنظیم مقررات، نظارت و ارزیابی بخش‌های مختلف امکان‌پذیر است اما وزارت بهداشت در حال حاضر به بزرگترین ارائه‌کننده خدمات درمانی تبدیل شده که این امر انجام مؤثر وظایف حاکمیتی را با مشکل مواجه می‌کند. درمان، در حالی از همان ابتدا محور اصلی طرح تحول نظام سلامت قرار گرفت که باور عمومی، پیشگیری را مقدم بر درمان می‌داند. دومین اصل از سیاست‌های کلی نظام سلامت ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری نیز بر اولویت پیشگیری بر درمان تأکید کرده است. کارشناسان نیز بر این نکته تأکید دارند که پیشرفت حقیقی سلامت در یک جامعه، مبتنی بر مراقبت‌های پیشگیرانه است و بدون بسط و گسترش نظام‌های مراقبتی، مواجهه با چالش‌های نظام سلامت بسیار دشوار است. اما متأسفانه تمرکز بر درمان، وزارت بهداشت را تا حدی از پیشگیری غافل کرده است. به نظر می‌رسد در طرح تحول نظام سلامت، قوانین زیربنایی حوزه سلامت، مانند قانون برنامه پنجم توسعه و تأکید این قانون بر مراقبت‌های اولیه سلامت، خرید راهبردی خدمات، جواز خدمت پزشکان در بخش دولتی یا خصوصی و... را که مبنای هر تغییری در نظام سلامت باشند، به حاشیه رانده است.

کمبود منابع، امروز در حالی به عنوان یک مشکل بزرگ در اجرای طرح تحول نظام سلامت مطرح می‌شود که سیاستگذار حوزه سلامت در سیاست‌های ابلاغی خود پیش از اجرای طرح، به آن اندیشیده و راهکاری مناسب نیز برای آن پیشنهاد کرده بودند. در بند ۱۰ این سیاست‌ها بر تأمین منابع مالی پایدار در بخش سلامت از طریق شفاف‌سازی قانونمند درآمدها، هزینه‌ها و فعالیت‌ها و مهمتر از آن، وضع عوارض بر محصولات و مواد و خدمات زیان‌آور سلامت تأکید شده، در حالی که وزارت بهداشت در عمل به این موارد توجهی نکرده و بار اجرای طرح

تحول را فقط بر دوش خود و دولت گذاشته است. برای مثال، بر کسی پوشیده نیست که هر سال منابع وسیعی از کشور به دلیل استعمال دخانیات، دود می‌شود و هزینه درمان بیماری‌های ناشی از استعمال دخانیات نیز بسیار سرسام‌آور است. وزیر بهداشت نیز بارها نسبت به پایین بودن قیمت دخانیات و هزینه‌های بالای درمان گلايه کرده و افزایش مالیات بر خرده فروشی دخانیات را راهی برای کاهش مصرف و جبران هزینه درمان بیماری‌های ناشی از استعمال دخانیات دانسته است، اما چرا به‌رغم تلاش این وزارتخانه، طرح افزایش مالیات بر دخانیات به نتیجه نرسید؛ طرحی که می‌توانست ظرف مدت ۵ سال، وزارت بهداشت را از بودجه عمومی کشور بی‌نیاز کند. علاوه بر این ایرادات ساختاری، مشکلاتی در اجرا نیز باعث تزلزل طرح تحول نظام سلامت شده که بیان آنها خالی از لطف نیست. قرار گرفتن طرح تحول به عنوان یکی از دستاوردهای بزرگ دولت یازدهم (در کنار به سرانجام رساندن پرونده هسته‌ای) تداوم طرح را در میان مدت تضمین می‌کند اما تزریق منابع مالی با روند کنونی، موجب افزایش هزینه‌های سلامت شده است. علاوه بر آن افزایش منابع مالی مورد نیاز با تداوم سیاست یکسان‌سازی تعرفه‌ها، تأمین منابع مالی برای سایر بخش‌های اقتصادی کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با این وجود، افزایش شکاف درآمدی بین بخش‌های مختلف نظام سلامت، بر کیفیت خدمات درمانی ارائه شده، تأثیر سوء می‌گذارد. همچنین اختلاف درآمدی بخش سلامت با سایر بخش‌های کشور نیز می‌تواند مقدمه بروز آثار منفی در نظام اقتصادی کشور در سال‌های آتی باشد. تداوم روند کنونی طرح تحول، بستر گسترش توقع و انتظار جامعه پزشکی (افزایش درآمد) و مردم (خدمت ارزان) است. با فرض محدود بودن منابع کشور، افزایش مستمر هزینه‌های سلامت می‌تواند مانع اصلی تداوم طرح باشد. در صورتی که طرح متوقف شود، انتظار به وجودآمده در جامعه پزشکی و مردم و ناتوانی مدیران اجرایی در پاسخگویی به انتظارات ایجاد شده، می‌تواند بستر بروز نارضایتی‌هایی را فراهم آورد که در آن زمان، حل واقعی مشکلات این بخش بسیار پیچیده و دشوار خواهد بود.

■ سخن آخر

مجموعه ایرادات ساختاری و اجرایی طرح تحول نظام سلامت و بی‌توجهی به سیاست‌های ابلاغی از سوی سیاستگذار ارشد حوزه سلامت، در کنار تخصیص نادرست یارانه سلامت و کمبود منابع بیمه‌ها، امروز طرح تحول نظام سلامت را در اجرا با مشکل مواجه کرده و برخی متولیان نظام سلامت به‌رغم تزریق چندین هزار میلیارد تومان از سوی سازمان تأمین اجتماعی و بیمه‌ها به مراکز درمانی، هنوز بر طبل تجمیع بیمه‌ها می‌کوبند. در فرض تجمیع بیمه‌ها، در نهایت دولت می‌تواند به شرط موافقت بیمه‌شدگان صندوق‌های بیمه‌گر دولتی و البته ارائه راهکاری برای از بین بردن تفاوت در نرخ پرداخت حق بیمه درمان در این صندوق‌ها، منابع درمان این صندوق‌ها را که از محل بودجه عمومی کشور پرداخت می‌شوند، تجمیع کند ■

پی‌نوشت

۱- حریزچی، قائم‌مقام وزارت بهداشت در گفت‌وگو با روزنامه اعتماد/ مهرماه ۱۳۹۴

طرح تحول نظام سلامت در حالی امروز به مشکلات مالی دچار شده است و منابع مالی بیمه‌ها را طلب می‌کند که برخی کارشناسان از ابتدا چالش‌های آینده آن را پیش‌بینی و گوشزد کرده بودند

فشار به در بسته

چرا بخش درمان تأمین اجتماعی را نمی‌توان ادغام کرد؟

طرح تحول نظام سلامت، به دلایل مختلفی از جمله کاهش منابع صندوق‌های بیمه‌گر به علت افزایش هزینه‌ها و تعویق بدهی آنها به بیمارستان‌های دانشگاهی، به کمبود منابع دچار شده و ادامه یافتن این طرح، به رویکرد اقتصادی دولت بستگی دارد. البته دولت و تأمین اجتماعی چندی پیش مبلغی حدود ۱۰۰۰ میلیارد تومان دیگر (جدا از ۷۰۰۰ میلیارد تومان مشارکت قبلی) برای پرداخت مطالبات بیمارستان‌های مجری طرح پرداخت کردند و قرار شد بانک مرکزی راهکاری برای تسهیل بازپرداخت بقیه بدهی بیندیشد؛ اما برخی همچنان، بیمه‌ها را مقصر کمبود منابع می‌دانند و به دنبال ادغام منابع درمان بیمه‌ها هستند. اما کدام بیمه‌ها؟

سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی در کشور، خدمات متنوعی ارائه می‌کنند. برخی خدمات بیمه‌ای و بازنشستگی، برخی فقط خدمات بیمه‌ای، بعضی تنها خدمات درمانی و برخی سازمان‌ها، هم خدمات بیمه‌ای و هم خدمات بازنشستگی به بیمه‌شدگان خود ارائه می‌کنند که سازمان تأمین اجتماعی از این نوع است. محل تأمین منابع سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی موجود در کشور نیز متفاوت است. برخی سازمان‌ها از بودجه عمومی کشور و منابع ناشی از حق بیمه‌های بیمه‌شدگان خود ارتزاق و برخی دیگر، منابع خود را از مشارکت بیمه‌شدگان (کارگر و کارفرما) جمع‌آوری می‌کنند. سازمان‌هایی که از محل بودجه عمومی کشور تأمین منابع می‌شوند نیز تفاوت‌هایی دارند و سهم دولت در تأمین منابع آنها با یکدیگر متفاوت است. در این میان، یک سؤال ساده وجود دارد. آیا مدعیان تجمیع منابع، به نوع سازمان بیمه‌گر و تفاوت میان شیوه تأمین منابع این سازمان‌ها دقت کرده‌اند؟ یا صرفاً به دنبال فرافکنی و جمع‌آوری منابع به هر طریق هستند؟ در این نوشتار، به بررسی ایرادات شرعی، قانونی و کارشناسی ادغام منابع درمان سازمان تأمین اجتماعی پرداخته‌ایم.

■ ایرادات شرعی

سازمان تأمین اجتماعی بدون شک بزرگترین سازمان بیمه‌گر اجتماعی در کشور است که چتر حمایتی خود را بر بیش از نیمی از جمعیت کشور گسترانیده است، پس دسترسی به منابع درمان سازمان تأمین اجتماعی برای متولیان بهداشت کشور رویایی شیرین است. اما یکی از بزرگترین موانعی که نمی‌گذارد این رویای شیرین تعبیر شود، حق الناس بودن منابع سازمان تأمین اجتماعی است. حق الناس از نظر اسلام با عدالت و حکمت الهی رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و دارای گستره وسیعی است. به عبارتی حق الناس در همه ابواب فقه وجود دارد و می‌توان گفت بابت از ابواب فقه اسلامی نیست که مسائل فراوانی در زمینه حق الناس در آن وجود نداشته باشد. برای مثال می‌توان به حدیثی از حضرت علی (ع) اشاره کرد که در آن، ادای حق الناس از ادای حق الله مهمتر دانسته شده است: «جَلَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حَقُّوْهُ عِبَادَهُ مَقْدَمٌ عَلَى حَقِّوْهِ فَمَنْ قَامَ بِحَقِّوْهِ عَبْدَ اللَّهِ كَانَ ذَلِكُمْ مَوْدِئاً إِلَى الْقِيَامِ بِحَقِّوْهِ اللَّهِ؛ خداوند حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داده و کسی که حقوق بندگانش را رعایت کند حقوق الهی را نیز رعایت خواهد کرد.» (محمدری شهری، میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۴۸۰) دولتمردان و رجال سیاسی و مذهبی نیز در دوران مختلف، بر حق الناس بودن منابع

دارد. در تبصره ۱ ماده ۳ این قانون نیز تصریح شده که هر صندوق می‌تواند در یک یا هر دو حوزه بیمه‌های اجتماعی و درمانی فعالیت کند. در بند ۳ جزء ۲ ماده ۶ نیز، دخالت دولت در امور تصدیگری و اجرایی منع و فقط در مواردی مانند شکست بازار، یعنی عدم امکان حضور بخش خصوصی و عمومی، دولت می‌تواند در حد لزوم دخالت کند، مثلاً برای درمان مناطق محروم. در بند ۶ ماده ۶ نیز بر شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری سازمان تأمین اجتماعی تصریح شده و طرح بحث ادغام بخش درمان، ناقض استقلال مالی و اداری سازمان تأمین اجتماعی است. در بند ۷ ماده ۷ نیز، وجوه و اموال سازمان تأمین اجتماعی در حکم اموال عمومی دانسته شده و دخالت دولت در آن منع و منابع و مصارف درمان و به ویژه مراکز درمانی، جزو اموال عمومی است و این ادغام، تصرف غیرقانونی و من غیرحق است.

در قانون تأمین اجتماعی مصوب سال ۱۳۵۴ و قانون الزام نیز وضعیت همین‌گونه است. بر اساس ماده ۱۰۴ قانون تأمین اجتماعی، وجوه و اموال سازمان در حکم وجوه و اموال عمومی است و به موجب قانون الزام، سازمان تأمین اجتماعی مکلف به ارائه مستقیم خدمات درمانی به بیمه‌شدگان است.

■ ایرادات کارشناسی

علاوه بر ایرادات شرعی و قانونی، تجمیع منابع درمان سازمان تأمین اجتماعی، دلایل کارشناسی زیادی نیز وجود دارد که غیرممکن بودن این تجمیع را به اثبات می‌رساند. نخست اینکه بخش‌هایی از فعالیت‌های درمان سازمان تأمین اجتماعی از جمله مباحث غرامت دستمزد، کمسیون‌های از کارافتادگی، مشاغل سخت و زیان‌آور، بازرسی حادثه و... در ماهیت اموری بیمه‌ای و جزء لاینفک یک سازمان بیمه‌گر اجتماعی هستند. تجمیع بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی، وضعیت این تعهدات و حقوق کارگران و بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی را در حاله‌ای از ابهام فرو می‌برد و به از بین رفتن تعادل میان منابع و مصارف سازمان تأمین اجتماعی خواهد شد.

یکپارچگی و انسجام بخش‌های بیمه‌ای، درمانی و سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی یکی از ضرورت‌ها و الزامات حفظ کبان بیمه‌شدگان و مستمیری‌بگیران و تضمین‌کننده حفظ تعادل منابع و مصارف سازمان تأمین اجتماعی است. اگر خدمات ارائه شده از سوی سازمان تأمین اجتماعی به بیمه‌شدگان را دسته‌بندی کنیم، برخی خدمات ماهیت بیمه‌ای (بازنشستگی)، برخی خدمات ماهیت درمانی و برخی خدمات نیز ماهیتی تلفیقی از بیمه و درمان (غرامت دستمزد ایام بیماری و...) دارند. از میان این خدمات، درمان اولویت همه بیمه‌شدگان است و به عنوان نیازی ضروری و در لحظه شمرده می‌شود. این فرض، اگر منابع بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی از این سازمان جدا شود، قطعاً تأمین اجتماعی در ارائه خدمات دیگر و گسترش چتر بیمه‌ای خود دچار اشکال خواهد شد؛ زیرا بسیاری افراد، وقتی خدمات درمانی خود را از مرجعی دیگر دریافت کنند، دیگر به دنبال خدمات بازنشستگی نخواهند بود. تجربه سازمان بیمه اجتماعی کشاورزان، روستائیان و عشایر مؤید این مطلب است. در این سازمان، به‌رغم اینکه دولت به میزان دو برابر حق بیمه پرداختی از سوی بیمه‌شدگان، تعهد پرداخت دارد، اما این سازمان هیچگاه نتوانسته تمام جامعه هدف خود را به زیر چتر حمایتی ببرد؛ زیرا بیمه‌شدگان بالقوه این سازمان، خدمات درمانی مورد نیاز خود را از طریق سازمان بیمه سلامت ایران‌یان دریافت می‌کنند و عجله‌ای برای دریافت خدمات بازنشستگی ندارند ■

تأمین اجتماعی تأکید کرده‌اند و پس‌انداز کارگران در این سازمان را مصون از دست‌اندازی دانسته‌اند. برای نمونه می‌توان به اظهارات رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در دیدار مدیران ارشد سازمان تأمین اجتماعی اشاره کرد. به عقیده آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، «هرکس در طول زندگی حق بیمه‌ای پرداخت کرده، برای بهره‌برداری از مواهب آن در زمان بازنشستگی حساب باز کرده و نباید حق هیچ انسانی پایمال شود. اموال سازمان از مصادیق روشن حق الناس است و جای تعجب است که کسانی دست در جیب این سازمان کردند و از حق کارگران جامعه برداشتند. حفاظت از اموال سازمان تأمین اجتماعی وظیفه همه مسئولان است.»

■ ایرادات قانونی

قانون اساسی، مصدر همه قوانین است و قوانین و آیین‌نامه‌های مصوب بعدی، نمی‌توانند با اصول قانون اساسی در تضاد باشند. به موجب اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های کلی ابلاغی آن، درمان جزو وظایف تصدیگری و اجرایی دولت (غیرحاکمیتی) بوده و دولت باید نسبت به واگذاری آن اقدام نماید، لذا دولتی کردن بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی مغایر با قانون اساسی و اصول و سیاست‌های کلی نظام است. بحث ادغام منابع درمان سازمان تأمین اجتماعی با قانون برنامه پنجم توسعه نیز مغایرت آشکار دارد. به موجب این قانون، وزارت بهداشت مکلف به واگذاری تصدی‌های خود به بخش غیردولتی است و به‌طور کلی دولت مکلف به کوچک‌سازی حجم خود شده است، لذا اضافه شدن درمان سازمان تأمین اجتماعی به وزارت بهداشت مغایر با قانون برنامه توسعه است زیرا منجر به بزرگ شدن حجم دولت می‌شود. به‌ویژه اینکه این ادغام با تبصره ۲ ماده ۳۸ قانون برنامه نیز مغایرت اساسی دارد. بر اساس تبصره ۲ ماده ۳۸، مراکز درمانی ملکی و درمان مستقیم سازمان تأمین اجتماعی از ادغام مستثنی شده است. در انتهای تبصره نیز ذکر شده که سازمان تأمین اجتماعی می‌تواند به سازمان بیمه سلامت، خدمات درمانی بفروشد که این حکم نافی ادغام است: «بیمارستان‌ها و مراکز ملکی صندوق تأمین اجتماعی که درمان مستقیم را برعهده دارند، با حفظ مالکیت در اختیار صندوق مذکور باقی مانده و مطابق مقررات به سازمان بیمه سلامت ایران فروش خدمت خواهند نمود.»

ادغام بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی، علاوه بر موارد پیش گفته، با قوانین بودجه کل کشور نیز تضاد دارد. براساس اسناد بالادستی مقرر شد در سال اول برنامه توسعه پنجم، دولت درصدی از پرسنل خود را کاهش دهد، اما ادغام بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی باعث افزایش قابل توجه (حدود ۴۰ هزار نفری) کارکنان دولت می‌شود و بودجه این بخش را دچار انحراف و مغایرت می‌سازد. قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی (مصوب سال ۱۳۸۳)، قانون تأمین اجتماعی (مصوب سال ۱۳۵۴) و قانون الزام (مصوب سال ۱۳۶۹) را می‌توان به صورت کل، نافی ادغام دانست. در قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی، بیمه‌های اجتماعی (بازنشستگی و بی‌کاری و...) با بیمه‌های درمان به‌طور توأمان مطرح شده و بین مقوله درمان با بیمه درمان، تفکیک وجود

بیمارستان‌ها و مراکز ملکی صندوق تأمین اجتماعی که درمان مستقیم را برعهده دارند با حفظ مالکیت در اختیار صندوق مذکور باقی مانده و مطابق مقررات به سازمان بیمه سلامت ایران فروش خدمت خواهند کرد



این گره با دست باز می‌شود

پیشنهادهایی که می‌تواند نظام سلامت را از بحران نجات دهد

طرح تحول نظام سلامت را شاید بتوان پاسخ بجای دولت به نیاز اضطراری درمان عمومی کشور دانست؛ طرحی که کاهش پرداخت از جیب مردم در بیمارستان‌های دانشگاهی را در برمی‌داشت و به افزایش رضایت نسبی مردم از دولت تدبیر و امید انجامید. اما در فرایند طراحی و اجرای این طرح مشکلاتی وجود داشت که متأسفانه مجری اصلی آن را به تنگنای مالی کشاند. به‌رغم حمایت همه‌جانبه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان‌های بیمه‌گر، چندی است وزارت بهداشت بدهی بیمه‌ها به بیمارستان‌های دانشگاهی را آفتی برای ادامه طرح تحول قلمداد می‌کند و معتقد است، منابع درمان بیمه‌ها باید جمع شود. فارغ از دلایل فقهی، قانونی و کارشناسی ناممکن بودن ادغام بخش درمان سازمان تأمین اجتماعی، به نظر می‌رسد دغدغه وزارت بهداشت در جمع منابع بیمه‌ها (به جز منابع تأمین اجتماعی)، غیر کارشناسی نیست. در این نوشتار، ابتدا به بررسی جمع بیمه‌ها از نظر متولیان وزارت بهداشت پرداخته و سپس، پیشنهادهای کارشناسان را برای عبور از موانع مالی طرح تحول نظام سلامت آورده‌ایم.

■ درخواست برحق وزارت بهداشت

در نخستین اظهارنظر وزیر محترم بهداشت، درمان و آموزش پزشکی درخصوص جمع بیمه‌ها، اجرای این امر ایجاد کننده عدالت درمانی در جامعه خوانده شد چراکه برخی دستگاه‌ها، از منابع عمومی برای بیمه کردن کارکنان خود، استفاده ناعادلانه می‌کنند. این اظهارنظر دکتر هاشمی بسیار بجا، منطقی و صحیح است، چراکه از دیرباز، برخی دستگاه‌های دولتی و حتی وزارتخانه‌ها، از محل منابع عمومی و اعتبارات دولتی نسبت به ارائه خدمات درمانی عادی و ویژه به کارکنان خود اقدام کرده و حتی در برخی از این وزارتخانه‌ها و دستگاه‌ها، صندوق درمانی اختصاصی و یا مکانیسم‌های ویژه درمانی صرفاً برای مدیران و کارکنان عالی‌رتبه ارائه شده و کارکنان رده پایین‌تر از آن محروم هستند. در حالی که این ویژه‌خواری درمانی از محل منابع عمومی و بودجه دولتی صورت گرفته و حتی از سال ۱۳۸۳ که هرگونه پرداخت بابت بیمه‌های مکمل هم ممنوع بوده است، این رویکرد همچنان تداوم دارد. این شیوه هزینه‌کرد منابع عمومی، مصداق آشکار بی‌عدالتی در درمان است که اعتراض وزیر بهداشت را نیز برانگیخت. به نظر می‌رسد تدوین ماده ۳۸ قانون برنامه پنجم توسعه نیز به همین دلیل بوده است. در بین کلیه وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی و عمومی، احتمالاً تنها

وزارتخانه‌ای که می‌تواند مجاز به داشتن سیستم‌های درمانی خاص برای کارکنان خود باشد، وزارت دفاع است و سایر وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی بایستی از یک نظام درمانی هماهنگ برای کلیه رده‌های شغلی خود برخوردار باشند.

■ پیشنهادهایی برای طرح تحول

طرح تحول نظام سلامت در حالی به مشکل کمبود منابع دچار شده که به عقیده کارشناسان، مشکلات می‌توانست اتفاق نیفتد. برای مثال، کارشناسان معتقدند در پوشش بیمه همگانی اولیه که توسط سازمان بیمه سلامت انجام شد، بهتر بود به جای پوشش رایگان برای همه افراد، از آزمون وسیع استفاده می‌شد. در این صورت افراد متمکن، همه یا بخشی از حق بیمه خود را پرداخت می‌کردند و تنها افراد نیازمند، به رایگان تحت پوشش قرار می‌گرفتند. این کار اگرچه ممکن بود باعث تأخیر در اجرای طرح تحول شود، اما در عوض از ورود افراد از سایر صندوق‌ها به این صندوق و هدر رفتن منابع عمومی جلوگیری می‌کرد. کارشناسان همچنین معتقدند که در اختیار گرفتن منابع مالی طرح از سوی وزارت بهداشت و خودداری از واگذاری خرید خدمات به سازمان‌های بیمه‌گر، بدعتی فاقد توجیه و اقامتی برخلاف وظیفه (تولیت) وزارت بهداشت بود. ابتدا قرار بود این اقدام موقتی باشد، اما هنوز هم ادامه دارد. در فاز اول اجرای طرح تحول نیز بهتر بود در کنار کاهش درصد پرداختی، از اهرم‌های مختلف برای کاستن از بار هزینه‌های اضافی و تقاضای القایی (خدمات غیرضروری) استفاده می‌شد. تدوین راهنماهای بالینی (گایدلاین) و اصرار بر پیاده‌سازی آنها می‌توانست از بهترین راهکارها در این زمینه باشد. در فاز سوم اجرای طرح نیز بالا بردن بی‌رویه تعرفه‌ها موجب شد پایه پولی و حجم بازار سلامت به ناگهان دچار افزایش سرسام‌آوری شود که در اقدامات و اصلاحات بعدی (نظیر کاهش پرداخت از جیب) مشکل‌زا خواهد بود. از سوی دیگر درآمد پزشکان متخصص تا حد زیادی بالا رفت و شکاف سطح درآمدی آنان با سایر کارکنان حوزه سلامت، به جای تعدیل، بیشتر شد. نارضایتی پزشکان عمومی، پرستاران، اساتید حوزه علوم پایه و سایر اقشار کارکنان حوزه سلامت پس از این فاز، آغاز شد و به نظر می‌رسد در سال آینده نیز شدت یابد. از بین این موارد، برخی اشکالات قابل‌رفع و رجوع است. مثلاً ممکن است تمديد بیمه در صندوق بیمه سلامت ایرانیان منوط به آزمون وسیع شود. یا منابع یارانه سلامت برای کاهش پرداخت در اختیار سازمان‌های بیمه قرار گیرد.

همچنین راهکارهای انقباضی برای کاهش هزینه‌های اضافی در بخش درمان، همچون ماهی است که هر وقت از آب بگیرند، تازه است!

■ نظام چندلایه و پیشنهاد تأمین اجتماعی

اگر بپذیریم برخی مشکلات طرح تحول نظام سلامت می‌توانستند از ابتدا به وجود نیایند، پیشنهادهای وزارت رفاه و تأمین اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی برای راهی بهتر و هزینه هدفمندتر منابع عمومی کشور، بسیار راهگشا است. مجموعه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و سازمان‌های بیمه‌گر که خود از بی‌بدهی و همپوشانی‌های زیاد، آسیب جدی دیده‌اند، چندی پیش اجرای «نظام چندلایه تأمین اجتماعی» را به عنوان راهی برای کاهش مشکلات و توزیع هدفمند منابع عمومی کشور پیشنهاد دادند. مقام معظم رهبری نیز در سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه کشور که ضمن مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ شد، بر «استقرار نظام جامع، یکپارچه، شفاف، کارآمد و چند لایه تأمین اجتماعی کشور» تأکید کردند، چراکه شرایط امروز صندوق‌های بازنشستگی و سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی کشور، با اختلافات جزئی، شرایط مطلوبی نیست و بی‌توجهی به آنها، دولت را در سال‌های آینده با بحران غیرقابل حل صندوق‌های بازنشستگی روبه‌رو خواهد ساخت که باید راهی برای خروج از آن پیش‌بینی شود. پیشنهادی که اخیراً مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی نیز آن را به دولت ارائه داده، بر اساس همین نظام چندلایه است. در پیشنهاد دکتر نوربخش، راه حل مشکلات طرح تحول نظام سلامت و در مقیاسی کلان‌تر مشکلات بخش سلامت کشور، اجرای نظام لایه‌بندی بیمه‌های اجتماعی و درمانی توصیف شده است؛ به‌گونه‌ای که در لایه غیرمشارکتی و در نظام بیمه پایه درمان، همه مردم از خدمات بیمه پایه درمان یکسان که از محل منابع عمومی تأمین منابع می‌شود، بهره‌مند شوند و در لایه بیمه‌ای، بیمه درمان و بازنشستگی توسط چهار صندوق تأمین اجتماعی نیروهای مسلح، بازنشستگی کشوری، بیمه سلامت ایرانیان و سازمان تأمین اجتماعی ارائه شود. سه صندوق اول از محل منابع عمومی و بودجه دولت تغذیه می‌کنند و صندوق‌های دولتی هستند، اما سازمان تأمین اجتماعی با بودجه خود اداره می‌شود و صندوقی غیردولتی است. در طرح پیشنهادی سازمان تأمین اجتماعی، در صورت تصویب و اجرای آن، قرار است همه منابع دولتی یکجا جمع شوند و از طریق نظام بیمه‌ای، بین این صندوق‌ها تقسیم شوند تا این صندوق‌ها از نظام درمان کشور خرید خدمت کنند ■



برخی دستگاه‌های دولتی و حتی وزارتخانه‌ها از محل منابع عمومی و اعتبارات دولتی نسبت به ارائه خدمات درمانی عادی و ویژه به کارکنان خود اقدام کرده و حتی در برخی از این وزارتخانه‌ها و دستگاه‌ها، صندوق درمانی اختصاصی و یا مکانیسم‌های ویژه درمانی صرفاً برای مدیران و کارکنان عالی‌رتبه ارائه شده و کارکنان رده پایین‌تر از آن محروم هستند. در حالی که این ویژه‌خواری درمانی از محل منابع عمومی و بودجه دولتی صورت گرفته و حتی از سال ۱۳۸۳ که هرگونه پرداخت بابت بیمه‌های مکمل هم ممنوع بوده است، این رویکرد همچنان تداوم دارد. این شیوه هزینه‌کرد منابع عمومی، مصداق آشکار بی‌عدالتی در درمان است که اعتراض وزیر بهداشت را نیز برانگیخت. به نظر می‌رسد تدوین ماده ۳۸ قانون برنامه پنجم توسعه نیز به همین دلیل بوده است. در بین کلیه وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی و عمومی، احتمالاً تنها

نیاز به ۴ نوع اصلاحات

چرا نظام سلامت در ایران
بهرغم هزینه‌های فراوان
هنوز ناکارآمد و ناعادلانه است؟



برای مواجهه با چالش‌ها و مسائلی که در حال حاضر گریبانگیر نظام سلامت است، در وهله اول باید مشخص کنیم در چه وضعیتی هستیم و هدف، رسیدن به چه موقعیتی است. بر اساس چشم‌انداز نظام سلامت، برخورداری از سلامت یک حق عمومی و غیرقابل انکار است و افراد در مواقع لزوم باید به شکل شایسته‌ای از خدمات به مناسب‌ترین وجه ممکن برخوردار باشند. اما وضعیت کنونی چگونه است؟ قرار بود تا پایان سال اول اجرای طرح تحول نظام سلامت، مسائلی مانند بیمه‌های پایه درمان، پزشک خانواده، نظام ارجاع، راهنماهای بالینی، اورژانس‌های پزشکی، تشکیل هیأت امنای (توانمندی جغرافیایی)، کلینیک‌های ویژه (بیمه‌های تکمیلی) و... تهیه و اجرایی شوند. بر این لیست می‌توان همچنان افزود مشکل اساسی نظام سلامت ما این است که می‌گوییم مردم هر چقدر در حوزه درمان هزینه کنند، ۹۵ درصد آن را پرداخت می‌کنیم اما بررسی نمی‌کنیم این هزینه‌ها از کجا ناشی شده و یا در کجا به مصرف رسیده است. بی‌جهت فقط هزینه می‌کنیم و نتیجه‌اش وضعیتی است که وزارت بهداشت و درمان به‌شدت با آن درگیر است. بیمه‌ها قادر نیستند پول پرداخت کنند، سیستم ناعادلانه است و پرداخت‌ها در نظام بهداشتی به‌شدت غیر کارشناسی است. در کجای دنیا یکسری از پزشکان ۱۰۰ میلیون حق‌الزحمه می‌گیرند اما برخی دیگر با همان تخصص در رشته‌ای دیگر ۵ میلیون حقوق دریافت می‌کنند؟ در کجای دنیا اینقدر اختلاف میان حقوق پزشکان رواج دارد؟ اینها مصداق بارز بی‌عدالتی است و اگر می‌خواهیم نظام سلامت به چشم‌اندازهای پیش‌بینی شده خود دست یابد، به روشی علمی و کارشناسی شده نیازمندیم.

۳ مشکل اصلی نظام سلامت در ایران

اما برای اینکه در میان این حجم عظیم از مشکلات و بی‌عدالتی‌ها غرق نشویم، می‌توانیم آنها را طبقه‌بندی کنیم. در حال حاضر، نظام سلامت در کشور ما با سه مشکل اساسی مواجه است:

۱. درمان‌گرایی، در حال حاضر نظام سلامت ما درمان‌گر است. مطالعات صورت گرفته نشان می‌دهند که ویژگی بارز نظام‌های سلامت، تکیه بر مراقبت تخصصی و سطح سوم بیمارستانی است. اما در کشور ما این اصل به شکل تعدد بیمارستان‌های فوق تخصصی درآمده است. به طور کلی اشتباه بزرگ این است که منابع مالی را به سطح سوم یعنی بیمارستان‌ها اختصاص دهیم. این کار نه تنها به رشد و بهبود خدمات درمانی نمی‌انجامد بلکه راهی غلط است که گذشتگان طی کرده‌اند و به نتایج فاجعه باری

انجامیده است. بسیاری از کشورها هم‌اکنون مرکز ثقل و نظام سلامت را از مراقبت‌های تخصصی به مراقبت‌های اولیه سوق داده‌اند. به این معنا که کشورهای اروپایی از سطح سوم خدمات سلامت به سطح اول در حال حرکت هستند اما در کشور ما این روند برعکس است و از سطح اول به سطح سوم در حال حرکت هستیم. وزارت بهداشت باید در سال اول نگاه خود را مناطق محروم و کمتر توسعه‌یافته بخصوص روستاها و حاشیه شهرها معطوف می‌کرد.

۲. تأکید بر نتایج کوتاه‌مدت و چندپارگی در ارائه خدمت: در نظام سلامت خود به دنبال نتایج کوتاه‌مدت هستیم و چندپارگی به معنای تعدد زیاد طرح‌ها و برنامه‌ها است. وضعیت کنونی صندوق‌های بیمه‌ای در کشور، وضعیت بیمارستان‌ها و مراکز درمانی و ارتباطاتی که این دو با یکدیگر دارند باعث شده مراجعان دچار نوعی سرگردانی شوند.

۳. غلبه روحیه تسلیم و دخالت نکردن دولت و حاکمیت و رونق خدمات تجاری: سلامت هم‌اکنون در دست بازار به حال خود رها شده و هیچگونه نظارتی بر قیمت‌ها و خدمات بیمارستان‌های خصوصی صورت نمی‌گیرد. وضعیت امروز ما به گونه‌ای است که افراد با در دست داشتن دفترچه بیمه درمانی می‌توانند در یک روز چندین آزمایش یا نسخه دارویی دریافت کنند. بیمه‌ها فقط پرونده‌ها را مورد توجه قرار نمی‌دهند و نمی‌پرسند که چرا مثلاً در یک روز، دو یا چند نسخه یا آزمایش را دریافت کرده است. علت این است که سیستم ما رها و عاری از هرگونه نظارتی است و همین عامل باعث شده است که به سوی تجاری شدن و دوری از نظم و نظارت سیر کنند. به تبع تجاری شدن مسئله سلامت، بی‌عدالتی در دسترسی مردم هم تشدید خواهد شد. برای مقابله با چنین وضعیتی ۴ نوع اصلاحات پیشنهاد می‌کنم: اصلاحات در پوشش همگانی، اصلاحات در نوع خدمت، اصلاحات در رهبری سازمانی و اصلاحات در سیاست‌ها و برنامه‌ها.

اصلاحات در پوشش همگانی

منظور از اصلاحات با محوریت پوشش همگانی آن است که خدمات نظام سلامت به همه مردم به شکل مساوی ارائه شود. در این نوع پوشش، عدالت اجتماعی در مرکز توجه است و کسی از توجه و حمایت دور نمی‌ماند. پوشش همگانی تنها محدود به پول نیست. اینکه همه مردم بیمه شوند کافی نیست بلکه باید میزان دسترسی را هم مورد توجه قرار داد. علاوه بر این باید دید که آیا پزشکان در همه نقاط کشور به گونه‌ای تقسیم شده‌اند که هم تمام اقشار به آن دسترسی داشته باشند و هم کیفیت خدمت ارائه شده مناسب باشد؟ پوشش همگانی به معنای توجه به ورودی‌ها، فرایند، برون‌داد و نتیجه کار است. بنابراین اصلاحات در این زمینه بدان معنا است که منابع خود را در جاهایی سرمایه‌گذاری کنیم که خطر مردم را تهدید می‌کند. مانع این کار آن است که در کشور ما پوشش هزینه منطقه‌ای به خوبی صورت نمی‌گیرد.

اصلاحات در ارائه خدمت

اگر در اصلاحات پوشش همگانی، عدالت نقطه ثقل و مرکزی است، در اصلاح ارائه خدمت، مردم در مرکز توجه قرار می‌گیرند. باید دید که آیا شکل قالب ارائه خدمت در نخستین سطح تماس از شکل تخصصی بیمارستانی به مراقبت اولیه و عمومی در نزدیک‌ترین محل به جایی که مردم در آن زندگی می‌کنند، در حال تحول است؟ آیا مسئولان نظام سلامت همه افراد جمعیت معین - چه آنها که حضور می‌یابند و چه کسانی که مراجعه نمی‌کنند - به ارائه‌کنندگان مراقبت اولیه واگذار

شده است؟ آیا ارائه‌کنندگان مراقبت اولیه از راه تقویت اختیارات اداری و قدرت خرید برای هماهنگ ساختن متخصصان و بیمارستان‌ها و خدمات اجتماعی تقویت شده‌اند؟ پایش پیشرفت، چنین سؤالاتی را به خوبی پاسخ می‌دهد. محوریت یافتن شخص در بعد دوم قرار دارد. آیا شواهدی برای بهبود شخص محوری از طریق پرس‌وجو از مصرف‌کننده در دست داریم؟ آیا از مردم پرسیده‌ایم که از وضعیت رسیدگی و حق و حقوق آنها و نوع خدماتی که باید دریافت کنند، اطلاعی دارند؟ بعد دیگر جامعیت است. آیا بسته خدمت رو به گسترش است و جامع‌تر شده است؟ آیا نیازهای افراد در منطقه پاسخ داده می‌شود؟ تداوم خدمات، محل ورود ثابت و... از دیگر ابعادی است که باید در مطالعات و تجربیات جهانی در مورد آنها بسیار گفته‌اند.

اصلاحات در سیاست‌ها و برنامه‌ها

نظام سلامت در کشور ما دچار دو نوع خطای قصور و اختیار است. به این معنا که در حوزه سرمایه‌گذاری، سیاست‌های درست و کارشناسی مورد غفلت واقع شده و با اینکه در گذشته قصور کردیم راه را به اشتباه پیمودیم اما امروز با اختیاراتی که داریم بدتر حرکت می‌کنیم. خطای اختیار به این معنا است که اختیار تخصیص منابع در دسترس برای مناطق مختلف را داریم اما به جای آن بیمارستان‌ها و تکنولوژی‌های پزشکی را ارتقا می‌دهیم. یعنی به طور اختیاری سیاست‌گذاری نادرست انجام می‌دهیم.

بدیهی است وضعیت امروز ما نیاز به اصلاحات دارد. این اصلاحات در قالب یک مجموعه شامل مواردی از قبیل اصلاح مکانیسم پرداخت، بهبود و اصلاح بسته‌های خدمت و نظام ارجاع، طرح پزشک خانواده و ایجاد نظام شبکه‌ای است.

تجربیات جهانی می‌گویند ۸/۶ درصد تولید ناخالص داخلی در دنیا صرف حوزه سلامت می‌شود. ما در این حوزه هیچ‌گونه مطالعاتی انجام نداده‌ایم که این منابع را در چه حوزه‌هایی هزینه کنیم و آیا هزینه‌های صورت گرفته بر اساس عدالت و خدمت به مردم بوده و آیا اساساً در حوزه‌های واقعی هزینه می‌شود یا خیر. نظام سلامت در کشور ما در حوزه سازماندهی نیازمند نوعی تجدیدنظر در خدمات است. شرط لازم در این راه این است که دسترسی مردم به خدمات مستمر، مستقیم، بدون تکیه غیرضرور بر پرداخت‌های مستقیم همراه با حمایت اجتماعی از طریق تأمین پوشش همگانی باشد.

اصلاحات در رهبری سازمانی

در بخش مدیریت باید مشخص کنیم که هر کسی مسئول چه چیزی است و چگونه باید عمل کند. بسته‌های ارائه خدمت هم به صورت یکپارچه است و مانند سوپرمارکت عمل می‌کند. یعنی افراد به محض وارد شدن در مراکز تمام خدمات مورد نیاز خود را دریافت کند و اگر نیاز به بیمارستان بود ارجاع شود. در سطح سوم نظام ارجاع بیمار و پزشک به صورت متقابل یکدیگر را می‌شناسند و مشخص است که چه کسی باید به چه کسی خدمت ارائه کند و جایگاه و مسئولیت هر فردی کجاست. بیمه‌ها هم به همین نحو دارای وظایف تعیین شده و مشخص هستند. دانشگاه‌ها هم به همین ترتیب برای این سازوکار نیروی متخصص تربیت می‌کند. همه این موارد در قانون مشخص است، اما مسئله این است که هیچ کدام به درستی اجرا نمی‌شوند. ما در نظام سلامت منابع در اختیار داریم اما گاهی حاتم‌بخشی می‌کنیم. در مسیر حرکت رو به جلو باید پیشرفت داشته باشیم. تحقیقات و تجربیات جهانی چنین اصلاحاتی را تأیید و جز این راه دیگری توصیه نکرده‌اند



در کجای دنیا یکسری از پزشکان ۱۰۰ میلیون حق‌الزحمه می‌گیرند اما برخی دیگر با همان تخصص در رشته‌ای دیگر ۵ میلیون حقوق دریافت می‌کنند؟ در کجای دنیا اینقدر اختلاف میان حقوق پزشکان رواج دارد؟ اینها مصداق بارز بی‌عدالتی است



تجميع

به نفع بیمه‌هاست!

گفت‌وگو با دکتر ایرج حریرچی، قائم مقام وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

در میان اظهارات ریز و درشت در خصوص بحث تجميع بیمه‌ها، دکتر ایرج حریرچی، قائم مقام وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در گفت‌وگویی با خبرنگار ما، پا را فراتر از تجميع منابع درمان بیمه‌ها می‌گذارد و از شامل تجميع کل بیمه‌های می‌کند که در کتاب سیاست‌های کلی حوزه سلامت نیز آمده است. بخشی از این گفت‌وگو را در ادامه بخوانید.

مسعود شاه‌حسینی

● معاون رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در نامه‌ای که خطاب به شما ارسال کردند، نوشته‌اند که سال گذشته سازمان بیمه سلامت و این معاونت طرحی را به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور ارسال کرده‌اند که بر اساس آن منابع دولت در بخش درمان در سازمان بیمه سلامت تجميع می‌شود و سازمان تأمین اجتماعی هم به طور مستقل به ارائه خدمات درمانی به بیمه‌شدگانش بپردازد، اما گویا وزارت بهداشت تاکنون جواب روشنی به این طرح نداده است. آیا دلیل خاصی برای این سکوت وجود دارد؟

آنچه در نامه آقای دکتر میدری آمده بیشتر ناظر بر تجميع منابع حوزه سلامت در بیمه سلامت است، در حالی که مراد وزارت بهداشت از تجميع، شامل تجميع کل بیمه‌ها است که در کتاب سیاست‌های کلی حوزه سلامت هم به خوبی منعکس و اعلام شده است. جلسات مورد اشاره، مربوط به قانون برنامه ششم توسعه بوده نه جلسات تصمیم‌گیری در رابطه با بیمه. در آن جلسات گروه‌های مختلف نظریات و پیشنهادهای خود را در خصوص پیش‌نویس برنامه ششم توسعه و این که این قانون شامل چه چیزهایی باشد، اعلام کردند. مسئولان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی هم بر اساس همین نظرات، موارد مطروحه را به دولت می‌بردند. وزارت بهداشت در حال حاضر تصمیم‌گیر نهایی نیست و ما هم پیشنهادهای خود را به صورت مکتوب اعلام کرده و اعتقاد داریم که موضع ما مشخص است و دولت یا کمیسیون اجتماعی دولت و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور می‌توانند تصمیم‌گیر اصلی باشند یا این که رایزنی‌ها میان طرفین صورت گیرد تا به موضع و نتیجه مشترکی دست یابیم.

● اصرار وزارت بهداشت در موضوع تجميع بیمه‌ها، این شائبه را در برخی اذهان متبادر می‌سازد که گویا وزارت بهداشت به دلیل هزینه‌های گسترده طرح تحول نظام سلامت، به دنبال دستیابی به منابع مالی مطمئنی است که برخی سازمان‌های بیمه‌گر از محل مشارکت بیمه‌شدگان خود در اختیار دارند. آیا می‌توان چنین ارتباطی را میان این دو یافت؟ استدلال شما چیست؟

بیمه‌های پایه فقط ۱۶ درصد از کل هزینه‌های حوزه سلامت را تأمین می‌کنند که رقم زیادی نیست.

و محوریت هزینه‌های بیمه‌ها بر عهده وزارت بهداشت است. بنابراین با وجود چنین صراحت قانونی باید سازمان‌های بیمه‌گر طبقه اعمال سیاست‌ها را به وزارت بهداشت اعلام کنند تا این وزارتخانه همان‌ها را اعمال کند.

● چرا سرانه درمان از محل بودجه عمومی کشور به بیمه‌شدگان سازمان تأمین اجتماعی پرداخت نمی‌شود؟

نظام بودجه‌ریزی کشورهای مختلف، متفاوت است. منابع عمومی در کشور ما از محل درآمدهای نفتی، مالیات‌ها و نظام بیمه‌ای تأمین می‌شود. در کشورهای مختلف هم این‌گونه است. بنابراین کمتر کشوری می‌توان پیدا کرد که در آن، یک روش پرداخت بیمه وجود داشته باشد. در اکثر کشورهای توسعه‌یافته، یک وجه غالب است که این وجه می‌تواند نظام مبتنی بر اشتغال و دریافت حق بیمه از محل حقوق افراد باشد. در خصوص بقیه افرادی که نمی‌توانند حق بیمه‌ای پرداخت کنند، دولت پرداخت می‌کند. در بعضی از کشورها، نظام پرداخت عموماً مبتنی بر منابع مالیات عمومی است. در کشور ما هر دو این مدل‌ها اجرا می‌شود و البته در هر دو مدل، اشکالاتی وجود دارد. مثلاً همه روستاییان از محل منابع دولتی بیمه می‌شوند، در صورتی که در روستا هم برخی افراد، قادر به پرداخت حق بیمه هستند. در نظام پرداخت بیمه‌ای هم که افراد درصدی از حقوق خود را پرداخت می‌کنند، باز هم اشکالاتی وجود دارد، مثلاً در مورد کارکنان دولت، تا دو برابر سقف داریم. در مورد تأمین اجتماعی هم این اشکال وجود دارد که تعداد قابل توجهی از افراد، درآمد واقعی خود را اعلام نمی‌کنند و ۵۰ درصد افراد، حداقل دریافتی خود را اعلام می‌کنند بنابراین ۹ درصد حق بیمه درمان تأمین اجتماعی، از درآمد واقعی فرد دریافت نمی‌شود.

● اما به هر حال، بیمه‌شده‌های تأمین اجتماعی هم بخش بزرگی از مردم این کشورند و برقراری سرانه درمان از محل بودجه کشور حق آنها محسوب می‌شود؟

بله. اما نظام بیمه‌ای ما بر این مبنا از ۵ تا ۶ دهه پیش شکل گرفته است. یکی از استدلال‌های ما در بحث تجميع بیمه‌ها همین است که اگر صندوق‌های متعدد نباشد، در یک صندوق واحد در مورد افراد با شرایط مشابه می‌توان تصمیم یکسانی گرفت و بر اساس این تصمیم یکسان عمل کرد. هم‌اکنون ما صندوق‌هایی داریم که رقم درشت حق بیمه را دریافت می‌کنند اما خدمات کمی می‌دهند. برخی از این صندوق‌ها هم مبالغی را می‌گیرند، اما ۷۰ درصد این مبلغ را به بهداشت و درمان اختصاص می‌دهند. فایده صندوق واحد این است که می‌تواند سیاستگذاری یکسان ایجاد کند

اشکالی که ایجاد می‌شود این است که ۱۶ درصد فقط در قسمت خدمات بستری در بیمارستان‌های دولتی پررنگ است. واقعیت این است که همان‌طور که بارها هم اعلام کرده‌ایم، حاضری تمام بیمارستان‌های خود را که از نظر ارزشی هم بسیار بالاتر از سایر بیمارستان‌ها هستند، به هر کسی که حاضر باشد با تعرفه و قیمت مناسب، خدمات شایسته به مردم ارائه کند، واگذار کنیم. وظیفه اصلی وزارت بهداشت، تولید، سیاستگذاری و نظارت است. ما نه به دنبال منابع مالی بیمه‌ها هستیم و نه در پی ایجاد تغییرات برای کسب قدرت بیشتر. اصل اساسی در این حوزه افزایش خدمت‌رسانی به مردم و تقویت بیمه‌ها است. اتفاقاً اگر منابع مالی بیمه‌ها تجميع و سایر منابع هم اضافه شود، بیمه‌ها می‌توانند بازیگر اصلی باشند و به عنوان خریدار واحد، قدرت چانه‌زنی بالاتری داشته باشند.

● در این صورت وزارت بهداشت چه جایگاهی برای بیمه‌ها در نظر گرفته است؟ آیا قدرت و انحصار در اختیار وزارت بهداشت قرار نمی‌گیرد؟

تجميع بیمه‌ها در جهت تقویت بیمه‌ها است. وزارت بهداشت فقط در جهت اصلاح سیستم سلامت گام برمی‌دارد، نه افزایش قدرت خود. کمتر از دو سال به عمر دولت یازدهم باقی مانده است. دلیلی ندارد «برای یک دستمال، قیصریه را آتش بزنیم». ما دنبال تقویت بیمه‌ها هستیم و این که یک خریدار واحد باشد و قدرت چانه‌زنی هم بالاتر رود.

● وزارت بهداشت به طور مشخص در پی تجميع منابع مالی بیمه‌ها است یا تجميع ساختاری بیمه‌ها را هدف‌گذاری کرده است؟

حرف اساسی ما اجرای قانون است. قانون به صراحت گفته که سایر سازمان‌های بیمه‌گر طبق ماده ۳۸ قانون برنامه پنجم باید در سازمان بیمه سلامت ادغام شوند. قانون مشخص کرده که ترکیب شورای عالی بیمه سلامت باید تغییر کند. همین قانون گفته که برای همه مردم باید خدمات یکسان ارائه شود. وزارت بهداشت تنها به دنبال اجرای قانون است.

● همین قانونگذار در تبصره‌های ۲ و ۴ ماده ۳۸ قانون برنامه پنجم توسعه، سازمان تأمین اجتماعی را مستثنی از هر گونه تغییر یا ادغام در سازمان و نهاد دیگری کرده است.

درست است که این تبصره، سازمان تأمین اجتماعی را معاف کرده اما روح کلی قانون چیز دیگری است و به تجميع گرایش دارد. تبصره ۲ و ۴ مربوط به استثنائات است اما ما می‌گوییم سایر صندوق‌های بیمه‌گر بیایند و ادغام شوند و سپس به سمت اجرای سیاست‌های کلی سلامت حرکت کنیم. در سیاست‌های کلی سلامت، تعیین بسته خدمات درمانی، اعمال تولید

حاضری تمام بیمارستان‌های خود را که از نظر ارزشی هم بسیار بالاتر از سایر بیمارستان‌ها هستند، به هر کسی که حاضر باشد با تعرفه و قیمت مناسب، خدمات شایسته مردم ارائه کند، واگذار کنیم. ما نه به دنبال منابع مالی بیمه‌ها هستیم و نه در پی ایجاد تغییرات

صندوق سرمایه گذاری یا عابر بانک؟

آموزش و پرورش محل سرمایه‌گذاری انسانی برای
توسعه است یا محلی برای کسب درآمد؟

میکائیل عظیمی

پژوهشگر تأمین اجتماعی



اگرچه در نگاهی غیرحرفه‌ای اقتصاد علمی ناظر بر منافع مادی شناخته می‌شود، اما باید یادآوری کرد که آدام اسمیت به عنوان بنیانگذار «علم» اقتصاد در سال ۱۷۷۶ به صراحت در کتاب تاریخ‌ساز خود «ثروت ملل» بر نقش آموزش و سهم کلیدی آن در فرایندهای اقتصادی تصریح کرده است:

«شاید کسی که در عوض کار بیشتر و فراغت، تحصیل کرده است ... با ماشینی گرانقیمت مقایسه شود. کاری که وی آموزش می‌بیند تا انجام دهد معمولاً دستمزد بیشتری نسبت به کارگران معمولی خواهد داشت که هزینه آموزش و تحصیل را جبران می‌کند» (آدام اسمیت، ۱۹۰۴ [۱۷۷۶]، ص ۱۰۱). بر این اساس توجه به آموزش به عنوان سرمایه‌گذاری در علم اقتصاد آغاز شد.

اگر هدف غایی سیاست‌گذاری اجتماعی در مفهوم پرپهل و سربسته «توسعه» محدود شود، می‌توان جان و حقیقت این مفهوم پرسامد را به میان کشید که حقیقت توسعه «تغییر متغیرهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به گونه‌ای است که بتوانند موجبات ایجاد و تداوم رشد را فراهم سازند». این همه در حالی است که مرور سیر تاریخی توسعه‌یافتگی در جوامع غربی دلالت بر آن دارد

حرکت کرده است: در سطح خرد که تا حد زیادی بر بازدهی‌های کلان آموزش متمرکز است؛ و در سطح کلان که ریشه در حسابداری رشد دارد.

با این همه، کوشش‌های اولیه برای سنجش اثر آموزش بر رشد اقتصادی یا براساس روش حسابداری رشد قرار داشت که توسط دنیسون و دیگران به کار رفته و یا بر پایه نرخ بازدهی سرمایه انسانی بود که توسط شولتز و دیگران پذیرفته شده است. در کنار این مطالعات پیشگام، امروزه پس از چندین دهه و انبانی از مطالعات تجربی باید اذعان کرد که شواهد فراوانی دال بر اثرات مستقیم و غیرمستقیم آموزش بر رشد اقتصادی وجود دارد ولی هیچگاه نمی‌توان رابطه مرغ - تخم‌مرغ را میان آموزش و رشد برقرار کرد. البته در تأیید اثر مثبت آموزش بر رشد (سمت علیت از آموزش) شواهد قوی و متقنی وجود دارد. برای نمونه می‌توان به مطالعه ایسترلین (۱۹۸۱) چرا «همه دنیا توسعه نیافته است؟» اشاره کرد که رابطه میان آموزش و رشد اقتصادی را در ۲۵ کشور از بزرگترین کشورهای جهان بررسی کرد و به این نتیجه رسید که گسترش تکنولوژی ناشی از رشد اقتصادی مدرن به امکان یادگیری بیشتر و انگیزه ناشی از توسعه مدارس غیررسمی بستگی دارد، بنابراین می‌توان گفت سرمایه‌گذاری در آموزش به رشد اقتصادی کمک می‌کند.

در کنار این مباحث، شایسته است که به بحث مایکل پورتر نیز اشاره شود. وی که از صاحب‌نظران اقتصادی بنام و برجسته دنیای کنونی است در تلاش برای فهم توسعه و عوامل آن (به ویژه در سطح بین‌المللی) ابتدا به نقش بنگاه‌ها در این رقابت رسید و در بررسی‌های خود در یافتن عامل برتری بنگاه‌ها یا کشورها، اینگونه جمع‌بندی کرد که آنچه موجب برتری و پیش افتادن کشورها یا بنگاه‌ها از رقبای خود می‌شود، بهره‌مندی از منابع طبیعی و موقعیت برتر جغرافیایی نیست. کشورها یا بنگاه‌ها زمانی می‌توانند گوی سبقت را از رقبای برابند که به عواملی مسلح و مجهز شوند که برآمده و ثمره سرمایه‌گذاری آنها باشد. بنابراین از نظر پورتر، بهره‌مندی از نیروی کار فراوان و جوان به هیچ‌وجه عامل شکل‌گیری مزیت رقابتی (پیش‌افتادن از رقبای) نیست. اما اگر همین نیروی کار، به نیروی کار متخصص و ماهر تبدیل شود می‌تواند منبع شکل‌گیری مزیت رقابتی محسوب شود. در این چارچوب است که می‌توان بر نقش آموزش در سرنوشت توسعه کشورها، بار دیگر، تأکید کرد.

با این همه و به رغم این قبیل استدلال‌های نظری باید اعتراف کرد منافع کوتاه‌مدت و میان‌مدت مسئولان گاه و در مواردی اجازه چنین توجه ویژه‌ای به حوزه آموزش را نمی‌دهد. در تفاهمی شوم و عقب برنده، نه تنها -شماری از صاحب‌منصبان همواره به بحث آموزش بی‌توجه‌اند، بلکه مردم هم تلویحا از آنها می‌خواهند که این‌گونه باشند. اما به‌رغم تمام دشواری‌ها و با وجود تمام رویه‌های عقب‌برنده نباید جمله طلایی برنده جایزه نوبل اقتصاد، آمارتیا سن، در کتاب «توسعه به مثابه آزادی» را فراموش کرد که «کمبود بودجه باید کابوس جنگ‌سالاران باشد، نه معلمان مدرسه و پرستاران بیمارستان‌ها» ■

که توسعه در آن بلاد از تغییر کمی و کیفی در منابع و ذخایر فرهنگی آنان (باورها، ارزش‌ها و ...) شروع و منتهی به تحولات بنیادین شد؛ و کیست که نداند هر گاه و به هر بهانه‌ای پای ارزش‌ها و نگرش‌ها و باورها در میان باشد، آموزش نقشی سترگ و جولانی چشم‌پُرکن خواهد داشت.

در دهه‌های گذشته، در سال ۱۹۶۱، تئودور شولتز بود که در کتاب خود با عنوان «نقش ثروت انسانی در رشد اقتصادی» کلید توسعه را نه منابع طبیعی و نه پول‌های هنگفت و نه ابزار و ماشین‌آلات که کلید توسعه را خود انسان معرفی کرد. او با انتشار کتاب خود، سنگ حوزه‌ای از مطالعات را بنا گذاشت که در نهایت از مفهوم «سرمایه انسانی» سربرآورد و این مفهوم نیز در سیر تکاملی خود به مفهوم کلیدی «توسعه انسانی» ختم شد. از نظر شولتز «در اصل بزرگترین سرمایه شکل‌یافته در اجتماع برای توسعه، همانا سرمایه‌گذاری بر روی انسان‌هاست. این سرمایه‌گذاری‌هاست که زمینه‌های ایجاد خلاقیت‌ها، توانایی‌ها و مهارت‌ها را در انسان فراهم می‌کند.» علاوه بر او، هاربینسون در کتاب «منابع انسانی در مقام ثروت ملل» (۱۹۷۳) معتقد است «سرمایه و منابع طبیعی، عوامل تبعی تولید هستند در حالی که انسان‌ها عوامل فعالی هستند که سرمایه‌ها را متمرکز و از منابع طبیعی بهره‌برداری می‌کنند، سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را می‌سازند و توسعه ملی را به جلو می‌برند. به وضوح کشوری که نتواند مهارت‌ها و دانش مردمش را توسعه دهد و از آن در اقتصاد ملی به نحو مؤثری بهره‌برداری کند، قادر نیست هیچ چیز دیگری را توسعه دهد.»^۲

■ نقش آموزش در رشد و توسعه

مبانی و ادبیات نظری مرتبط با آموزش و توسعه آن سبب شکل‌گیری مجموعه‌ای گسترده از مطالعات تجربی شد که به نسبت و ارتباط آموزش و رشد اقتصادی و در نهایت توسعه می‌پرداختند. با این همه باید یادآوری کرد بحث سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی و تأثیر آن بر رشد اقتصادی (همان‌طور که پیشتر اشاره شد) به زمان آدام اسمیت و اقتصاددانان کلاسیک برمی‌گردد.

به طور مشخص در نیمه اول قرن بیستم، مقالاتی پراکنده و نامنظم درباره آموزش به عنوان سرمایه‌گذاری منتشر شد (مانند استرومیلین، ۱۹۲۹؛ والشی، ۱۹۳۵). در اواخر دهه ۱۹۵۰ آموزش و سرمایه انسانی در مباحث علم اقتصاد مطرح شد، تمرکز اولیه نویسندگان بر عوامل و مؤلفه‌هایی بود که بر رشد اثر داشتند، اما در زمره سرمایه‌های فیزیکی و مالی نبودند. آنها متوجه شده بودند که بخشی یا درصدی از رشد اقتصادی کشورها ناشی از سرمایه‌های فیزیکی و طبیعی نیست، اما آن را کالبدشکافی نکرده بودند. در این دوره برخی محققان بخشی از رشد که ناشی از سرمایه‌های فیزیکی نبود را به «آموزش» نسبت می‌دادند. در این چارچوب با مرور ادبیات نظری می‌توان دو موج را شناسایی کرد. نخست، تقریباً با دوره ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ مرتبط است که آموزش را برون‌زا تلقی می‌کرد (بکر، ۱۹۶۴). دوم، در دوره ۱۹۸۰ تا امروز، که آموزش مؤلفه‌ای درون‌زا بوده به ویژه در ادبیات رشد درون‌زا. ادبیات تجربی حجیم و گسترده‌ای ایجاد شده که در دو مسیر

بهره‌مندی از نیروی کار فراوان و جوان به هیچ‌وجه عامل شکل‌گیری مزیت رقابتی (پیش‌افتادن از رقبای) نیست. اما اگر همین نیروی کار به نیروی کار متخصص و ماهر تبدیل شود می‌تواند منبع شکل‌گیری مزیت رقابتی محسوب شود

پی‌نوشت
۱- وصالی، سعید و رضا امیدی، بهار ۱۳۹۳، «سیاست‌گذاری اجتماعی: زمینه‌ها و رویکردها»، فصلنامه علمی-پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه، سال ۱۹، شماره ۱، صص. ۱۷۹-۲۰۶
۲- درآمدی بر سرمایه و توسعه، محمد ستاری‌فر، ۱۳۷۴، دانشگاه علامه طباطبائی، ص ۱۷۱
Frdrick, Human Resources as the Waelth of Nationa, York University Press, New York, 1973, P.3

کجا بودیم؟ کجا هستیم؟

مروری بر شاخص‌های آموزش و پرورش
در یک دهه (۹۲-۱۳۸۲)

مسعود کسرائی‌نژاد
کارشناس ارشد اقتصاد از دانشگاه علامه طباطبائی

در سال تحصیلی ۸۳-۱۳۸۲، مجموع دانش‌آموزان ۱۶ میلیون و ۶۱۱ هزار و ۴۴۹ نفر بود که از این تعداد ۵۱،۹۸ درصد را پسران و ۴۸،۰۲ درصد را دختران به خود اختصاص داده بودند. در سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲ تعداد دانش‌آموزان با رشد ۱۹،۲۹- درصد به ۱۳ میلیون و ۴۰۶ هزار و ۴۵۸ نفر کاهش یافته که سهم دانش‌آموزان پسر در این سال ۵۱،۹۵ درصد و سهم دانش‌آموزان دختر ۴۸،۰۵ درصد بوده که نشان‌دهنده افزایش سهم دانش‌آموزان دختر (هرچند ناچیز) است، به عبارت دیگر پسران (با ۱۹،۳۵- درصد)، کاهش بیشتری نسبت به دختران (با ۱۹،۲۷- درصد) داشته‌اند.

در سال تحصیلی ۸۳-۱۳۸۲ مجموع کارکنان آموزشی ۶۷۳ هزار و ۲۱۷ نفر و مجموع کارکنان دفتری و اداری نظام آموزش و پرورش ۲۶۸ هزار و ۸۵۱ نفر بوده است. این رقم در سال ۹۳-۱۳۹۲ به ترتیب ۶،۳۵ و ۱۴،۱۵ درصد کاهش یافته است. با مقایسه درصد تغییرات محاسبه شده، مشخص می‌شود، کاهش تعداد کارکنان آموزشی و دفتری و اداری کمتر از کاهش دانش‌آموزان است به طوری

جدول ۱
توزیع دانش‌آموزان، کارکنان آموزشی و کارکنان اداری و مقاطع مختلف تحصیلی (ارقام به درصد)

عنوان	دانش‌آموزان	کارکنان آموزشی	کارکنان اداری و دفتری	سال
جمع کل (نفر)	۱۶۶۱۱۴۴۹	۶۷۳۲۱۷	۲۶۸۸۵۱	۱۳۹۲-۹۳
آموزش استثنایی	۰،۴۶	۰،۵۴	۲،۴۸	۱۳۸۲-۸۳
آمادگی	۲،۶۴	۳،۹۷	۰،۴۵	۱۳۹۲-۹۳
ابتدایی	۴۰،۰۲	۵۲،۳۵	۲۷،۶۱	۱۳۸۲-۸۳
راهنمایی	۲۸،۱۶	۱۵،۴۵	۳۰،۲۱	۱۳۹۲-۹۳
متوسطه	۲۲،۹۸	۲۴،۵۳	۳۹،۶۲	۱۳۸۲-۸۳
پیش‌دانشگاهی	۲،۶۲	۰	۰	۱۳۹۲-۹۳
راهنمایی بزرگسال	۰،۲۵	۰،۱۶	۰	۱۳۸۲-۸۳
متوسطه بزرگسال	۱،۸۴	۳	۰	۱۳۹۲-۹۳
پیش‌دانشگاهی بزرگسال	۱،۰۲	۰	۰	۱۳۸۲-۸۳

جدول ۲
توزیع استانی دانش‌آموزان بر اساس پایه (ارقام: سهم استان از کل کشور به درصد)

رتبه	پایه اول	پایه دوم و سوم	پایه چهارم
اول	تهران (۱۵،۷۳)	تهران (۱۵،۷۰)	تهران (۱۷،۲۶)
دوم	خراسان رضوی (۸،۳۰)	خراسان رضوی (۷،۸۶)	خراسان رضوی (۷،۶۵)
سوم	خوزستان (۶،۶۷)	خوزستان (۶،۷۸)	اصفهان (۶،۷۸)

تفکیکی از تعداد کارکنان بخش‌های مختلف می‌توان نتیجه‌گیری دقیق‌تری در خصوص سرانه مذکور به دست آورد. در جدول شماره یک سهم هرکدام از مقاطع تحصیلی را در دو سال مورد بحث مشاهده می‌کنیم.

توزیع استانی دانش‌آموزان

براساس بررسی توزیع استانی دانش‌آموزان، سه استان دارای بیشترین دانش‌آموز در سال تحصیلی

که سرانه دانش‌آموز/ کارکنان آموزشی از ۲۴،۶۷ نفر به ۲۱،۲۶ نفر کاهش یافته و به طور متوسط هر کارمند آموزشی با ۳،۵ نفر دانش‌آموز کمتری در طول سال در ارتباط است. این آمار برای کارکنان اداری و دفتری از ۶۱،۷۹ به ۵۸،۰۸ نفر کاهش یافته است. البته باید به این نکته توجه داشت که این آمار مجموع کارکنان دفتری و اداری است و بخشی از کارکنان در ارتباط مستقیم با دانش‌آموزان نیستند، از این رو در صورت وجود آمار دقیق و

سهم هر طبقه از آموزش چقدر است؟

چگونه نابرابری اقتصادی به نابرابری بیشتر در حوزه آموزش منجر می‌شود

مرجان نمازی
دانش‌آموخته علوم اجتماعی دانشگاه تهران

پژوهشکده آموزش و پرورش با استفاده از داده‌های خام بودجه خانوارهای کشور در فاصله سال‌های ۸۳ تا ۸۶ که توسط مرکز آمار به شکل کدبندی منتشر می‌شود، پژوهشی را در مورد رفتار مصرفی خانوارهای شهری متقاضی خدمات آموزشی انجام داده است. در این پژوهش خانوارها به شیوه‌ای درون‌زا بر اساس تشابه رفتار آنها از جنبه مخارج آموزشی، به ۵ طبقه تقسیم شده‌اند که طبقه پنجم آن شامل پردرآمدترین خانوارها و طبقه اول شامل کم‌درآمدترین خانوارهاست.

همانطور که تحقیقات پژوهشکده نشان می‌دهد، به طور متوسط سهم هزینه‌های آموزش خانوارهای متعلق به طبقات اول تا چهارم با روندی فزاینده به ترتیب از ۳/۹ درصد برای طبقه اول به ۱۰ درصد برای طبقه چهارم افزایش ولی برای طبقه پنجم به حدود ۷ درصد کاهش می‌یابد با تمرکز بر مخارج آموزشی طبقات پنجگانه خانوارها می‌بینیم که وجود تفاوت در نسبت مخارج آموزشی خانوارها کاملاً بارز است. سهم هزینه آموزش خانوارهای طبقه اول از مجموع هزینه‌های آموزشی

افزایش قیمت کالاها و خدمات آموزشی، تقاضای آموزش را در میان اقشار کم‌درآمد کاهش خواهد داد. آموزش برای خانوارهای شهری متعلق به طبقات با درآمد بالا، متوسط بالا و متوسط پایین کالایی ضروری و برای خانوارهای شهری متعلق به طبقات کم‌درآمد و متوسط کالایی لوکس است

به طور متوسط بیشترین سهم (۵۴ درصد) از مجموع مخارج آموزشی خانوارهای شهری طبقه اول به تهیه نوشتافزار و ملزومات تحصیل از جمله کتب و پس از آن برای تأمین مخارج مربوط به خدمات آموزش دولتی (۳۲ درصد) اختصاص یافته است. بنابراین حدود ۸۶ درصد از مجموع مخارج آموزشی خانوارهای طبقه اول به دو زیر گروه کالایی مذکور و پس از آن در حدود ۷ درصد نیز به تحصیل در دوره آموزش عالی اختصاص می‌یابد. با در نظر داشتن این موضوع، افزایش قیمت این سه گروه کالایی، یعنی آموزش دولتی، آموزش عالی و نوشتافزار و ملزومات تأثیر منفی زیادی بر افزایش هزینه تحصیل فرزندان این خانوارها دارد. خانوارهای طبقه پنجم به طور متوسط در حدود ۵۹ درصد از مخارج آموزشی خود را به استفاده از خدمات آموزش عالی و ۲۲ درصد را به خدمات آموزش عمومی خصوصی اختصاص داده‌اند. دو قلم فوق در حدود ۸۱ درصد از مجموع مخارج آموزشی خانوارهای این طبقه را به خود منحصر کرده‌اند. به طور متوسط در میان طبقات پنجگانه خانوارها، زیرگروه خدمات آموزش عمومی دولتی کمترین سهم (۳/۵۴ درصد) را در سبد هزینه‌های آموزشی خانوارهای طبقه پنجم دارا است و بیشترین سهم متعلق به خانوارهای طبقه اول

خانوارهای نمونه در حدود ۰/۶ درصد است، این در حالی است که خانوارهای طبقه مذکور ۱۵/۷ درصد از کل خانوارها را تشکیل می‌دهند. در مقابل خانوارهای طبقه پنجم به‌رغم آنکه ۸/۱ درصد از کل خانوارها را شامل می‌شوند، ۲۴/۵ درصد از کل هزینه‌های آموزشی خانوارها را به خود اختصاص داده‌اند. نسبت مخارج آموزشی طبقات اول تا چهارم از مجموع مخارج طبقات با روندی فزاینده از ۴/۰۷ به ۹/۰۲ درصد افزایش ولی برای طبقه پنجم به ۴/۷۶ درصد بالغ می‌شود. میانگین سهم مخارج آموزشی خانوارهای نمونه ۷/۱ درصد است و متوسط هزینه آموزش خانوارهای طبقه پنجم (۴۶۸۹ هزار ریال) بیش از ۴۱ برابر متوسط هزینه آموزشی خانوارهای طبقه اول (۱۱۴ هزار ریال)، ۱۳/۳ برابر متوسط مخارج آموزشی خانوارهای طبقه دوم (۳۵۳ هزار ریال)، ۴/۶ برابر خانوارهای طبقه سوم (۱۰۱۳ هزار ریال) و ۱/۵ برابر متوسط مخارج آموزشی خانوارهای طبقه چهارم (۳ هزار و ۱۴۲ ریال) است.

در این پژوهش برای درک دقیق‌تر چگونگی توزیع هزینه آموزشی خانوارها در میان انواع کالاها و خدمات آموزشی، جدولی با عنوان ترکیب اقلام تشکیل‌دهنده مخارج آموزشی خانوارها به تفکیک طبقات پنجگانه خانوارهای شهری استخراج شده که بر مبنای داده‌ها نشان می‌دهد

عنوان	آموزشگاه			کلاس
سال	۱۳۸۲-۸۳	۱۳۹۲-۹۳	۱۳۸۲-۸۳	۱۳۹۲-۹۳
جمع کل	۱۳۷۵۸۳	۱۲۰۶۳۴	۶۶۰۶۸۱	۵۷۳۸۱۰
سهم مقطع آمادگی (درصد)	۹.۸۱	۱۳.۲۷	۳.۱۴	۴.۷۳
سهم مقطع ابتدایی (درصد)	۴۹.۲۸	۴۹.۷۹	۴۵.۲۸	۵۳.۴۰
سهم مقطع راهنمایی (درصد)	۲۲.۸۹	۱۸.۸۷	۲۶.۵۵	۱۵.۲۶
سهم مقطع دبیرستان (درصد)	۱۴.۲۵	۱۸.۰۷	۲۲.۲۱	۲۶.۶۲
سهم مقطع پیش دانشگاهی (درصد)	۳.۷۷	-	۲.۸۱	-

جدول ۳: سهم مقاطع از آموزشگاه و کلاس

عنوان	آموزشگاه			کلاس
سال	۱۳۸۲-۸۳	۱۳۹۲-۹۳	۱۳۸۲-۸۳	۱۳۹۲-۹۳
جمع کل	۱۳۷۵۸۳	۱۲۰۶۳۴	۶۶۰۶۸۱	۵۷۳۸۱۰
رتبه اول (درصد)	خراسان (۱۰.۷۵)	تهران (۷.۶۳)	تهران (۱۴.۲۲)	تهران (۱۲.۲۷)
رتبه دوم (درصد)	تهران (۹.۰۷)	خراسان رضوی (۷.۴۹)	خراسان (۱۰.۹۹)	خراسان رضوی (۸.۵۳)
رتبه سوم (درصد)	فارس (۶.۹۲)	خوزستان (۶.۷۵)	فارس (۶.۵۳)	خوزستان (۶.۸۲)

جدول ۴: توزیع استانی آموزشگاه و کلاس

که در سال ۱۳۹۲، به ۱۲۰ هزار و ۶۳۴ آموزشگاه با ۵۷۳ هزار و ۸۱۰ کلاس کاهش یافته است. در جدول شماره ۳ توزیع آموزشگاه‌ها در مقاطع تحصیلی مشاهده می‌شود. در ادامه در جدول شماره ۴ توزیع استانی آموزشگاه و کلاس برای ۳ استان اول مشاهده می‌شود. از منظر آموزشگاه استان‌های فارس، آذربایجان شرقی، اصفهان، کرمان و سیستان و بلوچستان و از منظر کلاس استان‌های فارس، آذربایجان شرقی، کرمان، سیستان و بلوچستان و آذربایجان غربی در رتبه‌های بعدی قرار دارند ■

در گرایش فنی حرفه‌ای تهران با ۱۵،۳۹ درصد، خراسان رضوی با ۷،۱۹ درصد و اصفهان با ۷،۱۴ درصد از کل کشور، به ترتیب در رتبه اول تا سوم قرار دارند و در گرایش کار دانش نیز تهران با ۱۲،۹۹ درصد، خراسان رضوی با ۸،۷۹ درصد و خوزستان با ۷،۰۶ درصد از کل کشور در رتبه‌های اول تا سوم قرار گرفته‌اند.

■ **توزیع مقاطع تحصیلی آموزشگاه و کلاس**
در سال ۱۳۸۲ در مجموع در کشور ۱۳۷ هزار و ۵۸۳ آموزشگاه با ۶۶ هزار و ۶۸۱ کلاس وجود داشته

۹۳-۱۳۹۲ به ترتیب عبارت است از تهران با ۱۵،۸۴ درصد، خراسان رضوی با ۷،۹۷ درصد و خوزستان با ۶،۶۷ درصد از کل دانش‌آموزان کشور؛ این توزیع در سال تحصیلی ۸۳-۱۳۸۲ در تهران با ۱۶،۷۷ درصد، خراسان با ۱۰،۲۵ درصد و خوزستان با ۶،۸۵ درصد بوده است. از نتایج پیداست سه استان اول دارای دانش‌آموز در یک دهه از منظر جایگاه تغییری نداشته‌اند؛ گرچه با افزایش پایتخت‌نشینان، سهم این استان نیز افزایش یافته است. پنج استان بعدی در سال ۸۳-۱۳۸۲ عبارتند از فارس، اصفهان، آذربایجان شرقی، مازندران و کرمان که این ترتیب در سال ۹۳-۱۳۹۲ به شرح زیر تغییر یافته است: اصفهان، فارس، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و کرمان.

■ **توزیع پایه‌ای دانش‌آموزان متوسطه ۹۳-۱۳۹۲**
از مجموع ۳ میلیون و ۲۸۸ هزار و ۱۵۶ نفر دانش‌آموز مقطع متوسطه در سال ۹۳-۱۳۹۲، ۲۹۸،۷ درصد در پایه اول، ۵۶،۰۲ درصد در پایه دوم، ۱۲،۸۷ درصد در پایه چهارم و ۱،۲۴ درصد دانش‌آموزان نیم‌سالی هستند. همچنین از مجموع یک میلیون و ۸۴۲ هزار و ۱۶۱ نفر دانش‌آموز مقطع دوم و سوم دبیرستان، ۵۸،۵۴ درصد نظری، ۱۷،۲۲ درصد فنی و حرفه‌ای و ۲۴،۲۵ درصد کار دانش هستند.

در این خصوص سه استان اول دارای بیشترین دانش‌آموز در پایه اول به ترتیب، تهران با ۱۵،۷۳ درصد، خراسان رضوی با ۸،۳۰ درصد و خوزستان با ۶،۶۷ درصد است. در جدول شماره ۲ نتایج بررسی مقطعی دانش‌آموزان در استان‌ها مشاهده می‌گردد. مقطع دوم و سوم دبیرستان، به طور کلی به سه گرایش، نظری، فنی حرفه‌ای و کار دانش تقسیم می‌شود. در بررسی آمار تفکیکی گرایش‌های موجود، استان تهران با ۱۶،۹۲ درصد، خراسان رضوی با ۷،۶۷ درصد و خوزستان با ۷،۰۸ درصد، سه استان دارای بیشترین دانش‌آموز در گرایش نظری هستند.

شاخص‌ها	طبقه اول	طبقه دوم	طبقه سوم	طبقه چهارم	طبقه پنجم
میانگین هزینه آموزش خانوار (هزار ریال)	۱۱۴	۳۵۳	۱۰۱۳	۳۱۴۲	۴۶۸۹
سهم هزینه آموزشی هر طبقه از مجموع هزینه آموزش طبقات (درصد)	۰/۵۷	۳/۷۵	۱۶/۴۳	۵۴/۷۷	۲۴/۴۸
سهم هزینه آموزش هر طبقه از مجموع هزینه طبقات (درصد)	۴/۰۷	۵/۳۲	۸/۲۳	۹/۰۲	۴/۷۶

جدول شماره ۱: مخارج آموزشی خانوارهای نمونه به تفکیک طبقات پنجگانه در طی سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۶

(۳۱/۹) است. به همین ترتیب بیشترین سهم اختصاص یافته برای استفاده از خدمات آموزش عمومی خصوصی (۲۲ درصد) به خانوارهای طبقه پنجم و کمترین آن (۲/۲ درصد) به خانوارهای طبقه اول اختصاص دارد. بیشترین سهم از مخارج آموزشی خانوارها که برای خرید خدمات تقویتی برای آموزش عمومی صرف می‌شود مربوط به خانوارهای طبقه پنجم (۵/۳) و کمترین سهم (۲/۴) متعلق به خانوارهای طبقه اول است.

ویژگی‌های آموزشی طبقه	آموزش عمومی	آموزش خصوصی	آموزش عالی	آموزش عمومی	آموزش تقویتی	آموزش عالی	سنگ بنای آینده آموزش	ملاحظات و آموزش
اول	۳۱/۹	۳/۲	۷/۳	۲/۴	۰/۰۵	۱/۱۵	۵۴	
دوم	۱۹/۵	۱۰/۶	۳۴/۲	۵/۳	۰/۹۷	۵/۹	۲۳/۵	
سوم	۷/۸	۱۱/۸	۶۰/۶	۳/۸	۰/۵	۴/۶	۱۰/۹	
چهارم	۴	۱۵/۵	۶۵/۵	۴	۰/۷	۴/۳	۶	
پنجم	۳/۵	۲۲	۵۹	۵	۰/۵	۴/۸	۵/۲	

جدول شماره ۲: ترکیب انواع هزینه‌های آموزشی خانوارهای شهری به تفکیک طبقات پنجگانه در طی سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۶

■ **آموزش کالایی لوکس برای کم‌درآمدها**
محاسبات این گزارش نشان می‌دهد تقاضای خانوارهای طبقات اول و دوم (پایین و متوسط پایین) برای آموزش در هنگام تغییر قیمت آن، حساسیت به مراتب بیشتری در قیاس با تقاضای خانوارهای متعلق به طبقات سوم تا پنجم و به ویژه چهارم و پنجم دارد و افزایش قیمت آموزش، سهم آموزش در سبد هزینه خانوارهای طبقات اول و دوم را در مقایسه با طبقه سوم و به ویژه طبقات چهارم و پنجم به شدت کاهش خواهد داد. به عبارت دیگر، افزایش قیمت کالاهای و خدمات آموزشی، تقاضای آموزش را در میان اقشار کم‌درآمد کاهش خواهد داد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد آموزش برای خانوارهای شهری متعلق به طبقات با درآمد بالا، متوسط بالا و متوسط پایین (دوم، چهارم و پنجم) کالایی ضروری و برای خانوارهای شهری متعلق به طبقات کم‌درآمد و متوسط (اول و سوم) کالایی لوکس است. مقایسه اندازه ضرایب کشش‌های مخارج (درآمدی)،

کشش مخارج برای طبقات اول و سوم تقریباً مشابه با یکدیگر و اندکی بیشتر از یک است، بنابراین می‌توان گفت در زمره کالاهای لوکس قرار دارد ■

نشان می‌دهد درجه ضروری بودن آموزش برای طبقات دوم و چهارم مشابه با یکدیگر اما برای طبقه پنجم (بیشترین درآمد) متفاوت و به عبارتی دیگر ضروری‌تر است. اندازه

فصلنامه علمی-پژوهشی
سن
آغاز می‌شود و تا
ار شماره ۱ توزیع
رداد سال ۹۰ به
می‌دهد.
به راحتی
نداد کرد؛
به ثبت‌نام
۱۷ تا ۱۹
کسانی در
ن مانده‌اند
ندرک دیپلم
ادامه

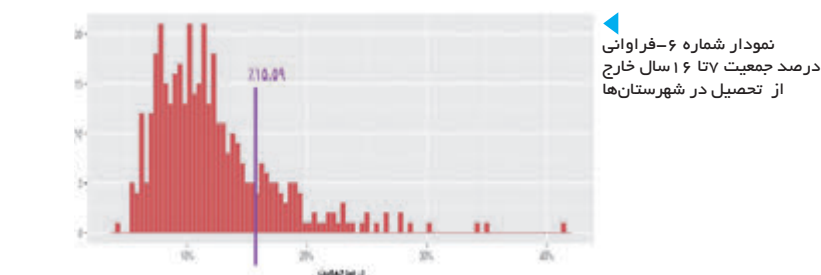
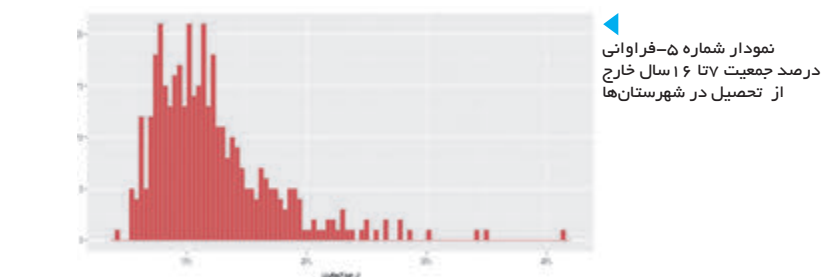
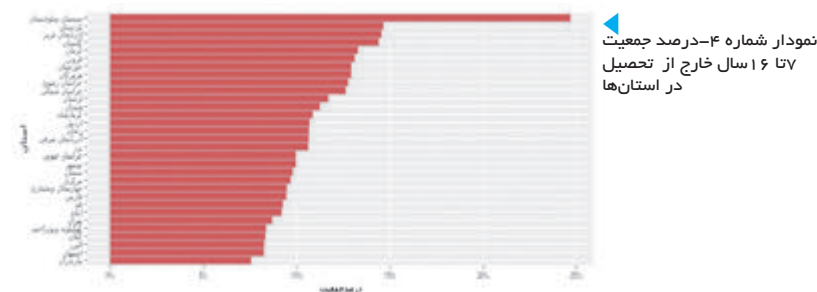
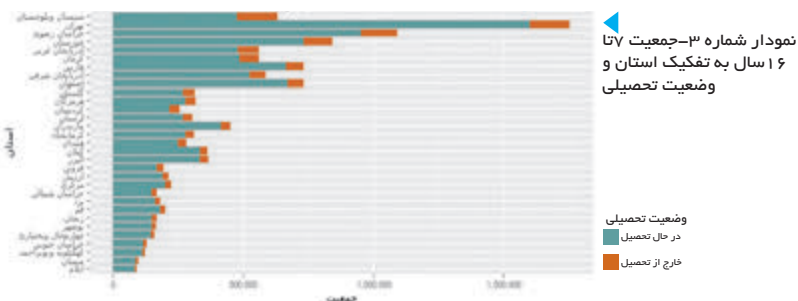
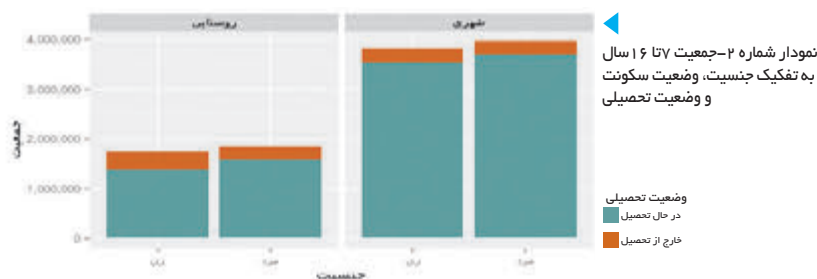
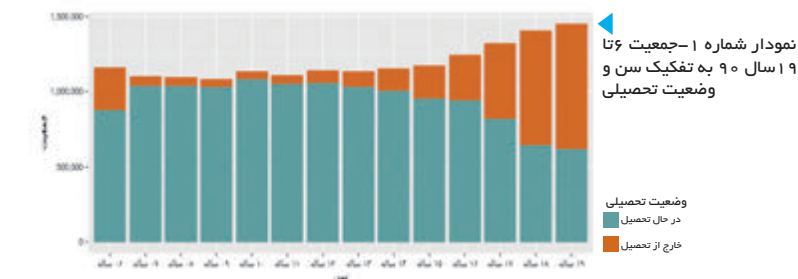
ایران (بنابر درصد
از جمعیت کل
استان)

خراسان شمالی گلستان
خراسان رضوی
خراسان جنوبی
کرمان
هرمزگان
فارس
بوشهر
کهگیلویه و بویراحمد
چهارمحال و بختیاری
خوزستان
اصفهان
قم مرکزی
همدان
کرمانشاه
لرستان
ایلام
کردستان
زنجان
گیلان
مازندران
البرز قزوین
نهران
سمنان
یزد
کرمانشاه

درصد
24%
20%
16%
12%
8%

مقداری حول ۱۰ درصد
۱۲.۱۶ درصد= میانگین
می‌توان تلویحاً گفت
به نحو متقارنی حول
آموزشی در سطح شهر

می‌توان تلویحاً گفت هرچه نمودار فراوانی شماره ۵ به نحو مقارنی حول میانگین متراکم‌تر باشد نابرابری آموزش، در سطح شهرستان‌های کشور کمتر است. به



بیان دیگر میزان عدم تقارن (چولگی) نمودار فوق را می‌توان به عنوان ترجمانی از میزان نابرابری آموزشی در سطح شهرستان‌های کشور در نظر گرفت. این صورتبندی می‌تواند مقدمه تعیین یک درصد بحرانی برای میزان کودکان خارج از چرخه تحصیل و در واقع یک استراتژی برای تعیین شهرستان‌هایی از این نقطه بحرانی عبور کرده‌اند باشد.

اگر حد وسط را همان درصد به‌دست آمده برای کل کشور یعنی ۱۰.۱۳ درصد در نظر بگیریم با توجه به این که کمترین درصد کودکان خارج از تحصیل در شهرستان‌ها برابر ۴.۳۶ درصد می‌توان نقطه بحرانی مذکور را به‌صورت $۱۰.۱۳ + (۴.۳۶ - ۱۰.۱۳) = ۱۵.۵۹$ محاسبه کرد.

■ استان و شهرستان‌های نیازمند توجه بیشتر

بیرون ماندن از چرخه تحصیل در هر یک از استان‌ها و شهرستان‌ها عوامل خاص خود را دارد. هر کدام از این مناطق باید به صورت مجزا مورد مطالعه قرار گیرند تا عوامل مؤثر در برکنار ماندن کودکان از تحصیل در آن مناطق کشف و آزمون شود و برای بازگرداندن کودکان به چرخه تحصیل برنامه‌ریزی شود.

در میان ۳۱ استان کشور تنها استان سیستان و بلوچستان است که میزان کودکان خارج از تحصیل آن بیشتر از ۱۵.۶ درصد است و به توجه ویژه نیاز دارد و در میان ۳۹۷ شهرستان کشور نیز ۷۷ شهرستان هستند که میزان کودکان خارج از چرخه تحصیل آن از ۱۵.۶ درصد تجاوز می‌کند.

یکی از اقداماتی که می‌تواند از میزان نابرابری آموزشی در کشور بکاهد و میانگین کودکان خارج از تحصیل را به نحو مؤثری در سطح کشور تحت تأثیر قرار دهد، در اولویت قرار دادن این مناطق است. با گردهم آوردن داده‌ها و اطلاعات میدانی می‌توان به سؤالات دقیق‌تری در این حوزه پاسخ داد. به عنوان مثال از کودکان خارج از تحصیل در یک منطقه چه تعداد از ابتدا مدرسه نرفته‌اند و بی‌سواد محسوب می‌شوند، چه تعداد ترک تحصیل کرده‌اند، چه تعداد از ترک تحصیل کرده‌ها به اجبار و چه تعداد با تصمیم خود از ادامه تحصیل منصرف شده‌اند. هر یک از این دسته‌ها رویکرد ویژه خود برای بازگشت به کلاس‌های درس را می‌طلبند.

مطالعه و تحقیق در مورد علل و عوامل مؤثر توسط جامعه‌شناسان و دیگر کارشناسان این حوزه و پس از آن انجام اقدامات لازم به منظور رفع آنها و جذب کودکان به چرخه تحصیل به ویژه در مناطقی که به توجه بیشتر احتیاج دارند را می‌توان از مهمترین مصادیق مقابله با نابرابری‌های آموزشی در کشور دانست.

■ چیدن دم نابرابری

در اصطلاح آماری به توزیع‌هایی شبیه نمودار فراوانی شماره ۶ توزیع‌های دم‌کلفت (Fat-tailed distribution) می‌گویند که در مورد پدیده‌های طبیعی، انسانی و اجتماعی به کرات دیده می‌شود، مانند نمودار معروف توزیع ثروت در جهان. اگر چه از این مخلوق دوپا در کشاکش قرون و اعصار دمی برجای نمانده، اما به نظر می‌رسد انسان در شئون جدید حیات خود مانند شأن اجتماعی هنوز موجودی دم‌دار است. اندام‌واره اجتماع بشر می‌تواند پس از آگاهی از ابعاد دم خود که در بعضی از موارد تنه به تنه دم قدما می‌زند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد و وجودش را انکار کند و در جهت رفع آن تلاش نکند، غافل از آنکه ذنب انکار نمی‌شناسد و دم کلفت بودن عواقبی سخت و دردناک در پی دارد ■

جامعه‌شناسی یک تعدیل

چگونه عملکرد فعلی نظام آموزش عمومی موجب تحکیم و تعمیق نهادهای نابرابری‌ها در جامعه می‌شود؟

زهرا طاهری

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

امیرحسین سادات

کارشناس ارشد رفاه و سیاست‌گذاری اجتماعی

در حال حاضر، بررسی ماهیت و چگونگی عملکرد سیستم آموزش عمومی از خلال آمار و ارقام موجود، حاکی از ضربه‌های تدریجی اما هر دم فزاینده بازسازی طبقاتی جامعه به وسیله مکانیسم‌ها و نحوه عملکرد سیستم مذکور است. نقطه شروع بررسی نوشته حاضر، بررسی تحولات نسبت مدارس غیرانتفاعی-خصوصی به مدارس دولتی بوده است. ظاهر امر حاکی از آن است که به دلیل محدودیت‌های نظام آموزشی دولتی، ایده ایجاد و گسترش مدارس غیرانتفاعی مورد توجه قرار گرفت. ایده اصلی این طرح آن است که چون دولت به دلیل محدودیت‌هایش توان فراهم کردن همه لوازم آموزش باکیفیت را ندارد، لذا می‌توان و می‌بایست از توان و انگیزه و سرمایه بخش خصوصی در امر آموزش بهره جست و از این طریق مشارکت اجتماعی احاد مردم را برای تأمین کیفیت بالای آموزشی برای همگان به کار بست. اما به نظر می‌رسد این تصویر، صرفاً ظاهر ساده‌انگارانه و زیبایی است از امری پیچیده و لایه‌لایه که با تحلیل قدم به قدم آن می‌توان پی برد که نه همه دلایل ایجاد مدارس غیرانتفاعی در جذب مشارکت مردمی و فراهم آوردن آموزش با کیفیت‌تر خلاصه می‌شود، و نه این چرخش به سمت مدارس خصوصی منجر به تأمین آموزش باکیفیت برای همگان یا بهره‌وری بالاتر شده است. در یک کلام، برخی واقعیت‌های اجتماعی در پس گسترش مدارس خصوصی نهفته است که همگی خوشایند و مبارک نیستند، بلکه آنگونه که نشان خواهیم داد در مواردی نیز موجبات انسداد اجتماعی، تضعیف تحرک اجتماعی و نیز بازتولید و تعمیق فاصله‌ها و شکاف‌های اجتماعی-اقتصادی بین گروه‌ها و طبقات جامعه را می‌توان در همین تحول ساختاری سیستم آموزش عمومی به سمت مدارس غیرانتفاعی خصوصی ریشه‌یابی کرد. صدا البته نباید منظور ما را به گونه‌ای جزمی برداشت کرد، بدین معنا که مدارس خصوصی یکسره باعث شَر و مدارس دولتی نماینده خیر عمومی بوده‌اند؛ همگی از ضعف و کاستی‌های مدارس دولتی باخبر و نسبت به آنها منتقدیم، لیکن بحث ما در این نوشته ناظر به آن است که پاسخ نتولیرالی فعلی به کاستی‌های مدارس دولتی، که همانا سپردن تمام‌عیار امر آموزش به دستان بنگاه‌های خصوصی جویای سود است و اکنون در ایران با مختصات خاص خود در شرف اجراء است، تبعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گاه خطرناکی برای ثبات و انسجام و کارآمدی کلیت اجتماعی جامعه دارد. اینکه مدارس خصوصی در قبال کسب سودهای کلان، آموزش پرکیفیت را تنها در اختیار درصد بسیار محدودی از افراد جامعه می‌گذارند که توان مالی تأمین این آموزش‌ها را دارند و باقی مردم هیچ تضمینی برای دریافت آموزش مناسب نخواهند داشت.

جدول ۱- الف. تعداد مدارس دولتی و غیرانتفاعی به همراه درصد رشد سالانه، سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۴ (برگرفته از سالنامه‌های آماری رسمی آموزش و پرورش)

در این بازه، تنها از حدود ۶۵۰ هزار نفر به یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر افزایش یافته است. به عبارت دیگر، استفاده از مدارس غیرانتفاعی تنها برای عده بسیار معدودی ممکن است.

ب) سیر و ضربه‌های کلی تحولات کمی این دو نوع مدارس

آمارهای مذکور حاکی از آن است که مدارس دولتی از سال ۷۵ تا ۸۵ در مجموع رشد صعودی بسیار ملایم و کندی داشته و از سال ۸۶ تاکنون، به‌ویژه در سال ۸۸، افت قابل ملاحظه‌ای در رشد این مدارس رخ داده است. در مقابل، مدارس غیرانتفاعی از سال ۷۵ تا ۸۵ رشد سالانه بالایی را تجربه کرده‌اند که این رشد بخصوص در سال‌های ۸۰ تا ۸۲ شتاب بیشتری می‌یابد. از سال ۸۷ تا ۹۳ اما، رشد سالانه این نوع مدارس نیز ناچیز و حتی بعضاً منفی می‌شود. البته طبق داده‌ها، در سال ۹۳-۹۴ رشد این مدارس دوباره شتاب قابل ملاحظه‌ای یافته است.

در ارتباط با حجم مدارس دولتی یک نکته حائز اهمیت است: افت شدید تعداد دانش‌آموزان مدارس دولتی در طی این بازه، به دلیل پدیده جمعیت‌شناختی «شکم جمعیتی» است که در

■ گام نخست: تحلیلی از داده‌های آماری

بحث خود را با ارائه آماری که نشان‌دهنده تحولات نسبت و تعداد مدارس دولتی و غیرانتفاعی در بازه سال‌های ۷۵ تا ۹۴ است آغاز می‌کنیم و سپس به تحلیل و تبیین نظری این داده‌های آماری می‌پردازیم:

الف) میزان پوشش کمی دانش‌آموزان در این دو نوع مدارس

آمارهای جدول ۱-الف حاکی از آن است که همواره اکثریت کمی با مدارس دولتی بوده و به‌رغم افت تعداد دانش‌آموزان این مدارس در طی این بازه (از حدود ۱۷ میلیون نفر دانش‌آموز به ۱۱ میلیون نفر) هنوز هم اکثریت دانش‌آموزان از مدارس دولتی استفاده می‌کنند (به‌طور میانگین، بیش از ۹۰ درصد دانش‌آموزان بسیاری از استان‌های کشور در مدارس دولتی تحصیل می‌کنند). در مقابل اما، کماکان در مجموع تعداد بسیار محدودی از خدمات مدارس غیرانتفاعی بهره می‌برند (به‌طور میانگین، حداکثر ۱۴ درصد از دانش‌آموزان مناطق شهری بدون احتساب شهر تهران، و ۲۵ درصد دانش‌آموزان مناطق شهری با احتساب شهر تهران)، و تعداد دانش‌آموزان این مدارس

سال تحصیلی	تعداد مدارس دولتی	رشد سالانه مدارس دولتی	تعداد مدارس غیرانتفاعی	رشد سالانه مدارس غیرانتفاعی
۷۵-۷۶	۹۵۴۷۳	-----	۵۹۱۱	-----
۷۶-۷۷	۹۶۷۷۰	+ ۱.۳	۶۴۳۸	+۸.۲
۷۷-۷۸	۱۰۰۵۸۲	+ ۳.۸	۶۵۲۳	+۱.۳
۷۸-۷۹	۱۰۲۳۵۱	+ ۱.۷	۶۹۴۲	+ ۶.۴
۷۹-۸۰	۱۱۶۱۸۳	+۱۱.۹	۸۶۳۳	+ ۱۹.۶
۸۰-۸۱	۱۱۹۹۰۴	+ ۳.۱	۹۳۱۶	+ ۷.۳
۸۱-۸۲	۱۲۴۰۵۸	+ ۳.۳	۱۰۶۹۷	+ ۱۲.۹
۸۲-۸۳	۱۲۵۷۳۱	+ ۱.۳	۱۱۹۲۰	+ ۱۰.۲
۸۳-۸۴	۱۲۸۶۲۳	+ ۲.۲	۱۲۶۲۲	+ ۵.۶
۸۴-۸۵	۱۳۱۶۳۰	+ ۲.۳	۱۳۱۷۷	+ ۴.۲
۸۵-۸۶	۱۳۱۹۷۱	+ ۰.۲	۱۳۲۷۰	+ ۰.۷
۸۶-۸۷	۱۲۷۳۹۲	- ۳.۶	۱۳۹۷۰	+ ۵.۰
۸۷-۸۸	۱۲۱۵۶۹	- ۴.۸	۱۴۰۰۱	+ ۰.۲
۸۸-۸۹	۹۸۰۶۴	-۲۴.۰	۱۲۶۱۸	- ۰.۱
۸۹-۹۰	۱۰۲۶۱۴	+ ۴.۴	۱۱۶۵۵	- ۸.۳
۹۰-۹۱	۱۰۰۸۶۱	- ۱.۷	۱۱۷۰۷	+ ۰.۴
۹۱-۹۲	-----	-----	-----	-----
۹۲-۹۳	۹۴۲۶۶	- ۷.۰	۱۰۳۵۸	- ۱۳.۰
۹۳-۹۴	۹۳۹۴۳	- ۰.۳	۱۱۸۴۹	+ ۱۲.۶

دهه ۶۰ ایجاد و باعث افزایش بسیار حجم «جمعیت در حال تحصیل» شد و به تدریج در طی این بازه زمانی، این جمعیت از سیستم آموزش عمومی فارغ یا خارج شده و این افت جمعیتی را باعث شدند، لذا از همین‌روست که حجم این مدارس در ابتدای این بازه بسیار زیاد است و به‌رغم رشد سالانه منفی، هنوز هم از حجم بالایی برخوردار است.

ج) نحوه توزیع این دو نوع مدارس: در شهر-روستا، و در تهران-دیگر شهرها

حجم بالای مدارس دولتی، می‌تواند برای شناسایی نسبت دو نوع مدارس در نواحی شهری گمراه‌کننده باشد؛ اگر در نظر بگیریم این حجم بالا به دلیل احتساب مدارس نواحی روستایی و شهرهای کم‌جمعیت است که همگی دولتی‌اند. لذا برای سنجش نسبت این دو نوع مدارس در همه مناطق شهری کشور، آمار جدول شماره ۲ را ارائه می‌کنیم که از آمارهای کلی موجود استنباط شده است. لازم به ذکر است به دلیل محدودیت داده‌های آماری، داده‌های این جدول متکی بر این فرض هستند که مدارس غیرانتفاعی فقط در شهرها، و نه در مناطق روستایی، وجود دارند.

آمارهای جدول فوق، تصویر ما از وضعیت را تدقیق می‌کند: اینکه به طور میانگین، در مناطق شهری (البته با احتساب شهر تهران و لحاظ نمودن تأثیرش در بالا بردن میانگین)، نسبت مدارس غیرانتفاعی به دولتی افزایش می‌یابد و در بیشترین حالت ۱۴ درصد دانش‌آموزان شهرنشین و ۲۵ درصد از مدارس شهری را در برمی‌گیرد. در واقع در روستاها خبری از مدارس خصوصی نیست. صدالبته، نسبت این دو نوع مدارس به یکدیگر، در همه شهرها نظیر هم نیست. برای تکمیل تصویر فوق، داده‌های جدول ۳ را ارائه می‌کنیم که در آن سهم مدارس غیرانتفاعی از کل در شهر تهران و چندین استان بزرگ مقایسه شده است.

طبق داده‌هایمان در جدول ۳، متوسط سهم مدارس غیرانتفاعی از کل، در تهران حدود ۴۰ درصد و در باقی شهرهای بزرگ و کوچک، حدود ۱۰ درصد است.

بنابراین، سهم و تعداد مدارس غیرانتفاعی در کلانشهر تهران بسیار بیشتر و سریع‌تر از تعداد و سهم این مدارس در دیگر استان‌ها بوده است و در کلانشهر تهران، نسبت مدارس دولتی و غیرانتفاعی به هم نزدیکتر است. در واقع با کنار هم گذاشتن داده‌های جدول شماره ۳، فهم ما از آمار جدول شماره ۲ روشن‌تر می‌شود: متوسط ۲۵ درصدی سهم مدارس غیرانتفاعی شهری به کل، حاصل تأثیرگذاری حجم بالاتر این مدارس در تهران است، وگرنه در بیشتر شهرها سهم مدارس غیرانتفاعی از ۱۵-۱۰ درصد فراتر نمی‌رود و تنها همین تعداد می‌توانند از این نوع مدارس بهره‌مند شوند.

د) نحوه توزیع طبقاتی مصارف آموزشی

نسبت مذکور بین مدارس خصوصی و دولتی، چه دلالت‌های اجتماعی‌ای دارد و درباره تحرک اجتماعی و نابرابری به ما چه می‌گوید؟ داده‌های پیش‌گفته نشان می‌دهند که تنها کمتر از ۱۰ درصد جمعیت شهری کشورمان توان بهره‌مندی از مدارس خصوصی را دارند و ۹۰ درصد باقی‌مانده تنها از مدارس دولتی، خواه با هر سطح از کیفیت، می‌توانند استفاده کنند. برای تدقیق پاسخ به سؤال ذکرشده، به داده‌های جدول ۴ اشاره می‌کنیم که در آن ترکیب هزینه‌هایی که افراد هر طبقه برای مصارف آموزشی‌شان خرج می‌کنند، آمده است.

این جدول، سهم هر یک از مؤلفه‌ها و مراتب آموزشی از کل هزینه‌ای که هر طبقه برای امر آموزش تخصیص می‌دهد را ترسیم می‌کند. این جدول نشان می‌دهد

افراد هر چه ثروتمندتر باشند، سهم کمتری را صرف خدمات آموزش عمومی دولتی (تنها ۳/۵ درصد) و همین‌طور نوشت‌افزار (تنها ۵/۲ درصد) می‌کنند و در مقابل از آموزش خصوصی، تقویتی و نیز آموزش عالی بهره بیشتری می‌برند (تا حدود ۶۰ درصد در مورد آموزش عالی). از سوی دیگر، برای افراد محروم، صرف استفاده از مدارس عمومی دولتی، ۳۲ درصد از توان مالی‌شان را مصروف خود می‌کند و برای آموزش عالی تنها سهم ناچیزی باقی می‌ماند (بین ۷ تا ۳۰ درصد). به عبارت دیگر، به دلیل توان اقتصادی ضعیف و محدود طبقات محروم، هزینه‌کردن بیش از نیمی از توان مالی ایشان در ارتباط با امر آموزش، تنها می‌تواند کفاف تأمین نوشت‌افزار و کتاب را بدهد و به ناچار باقی نیازهای آموزشی ایشان بی‌پاسخ می‌ماند. روشن است که طبقات دارا تر می‌توانند اقسام نیازهای آموزشی را تأمین کنند و از این رهگذر، ورود خود به آموزش عالی و نیز تحرک اجتماعی‌شان را تضمین کنند و طبقات محروم‌تر که به بیش از نیمی از توان مالی‌اش، تنها می‌تواند کتاب و دفترش را تأمین کند، از پیشرفت و تحرک اجتماعی بازمی‌ماند و به ناچار گزینه «خروج» از نظام آموزشی را برمی‌گزیند.

بنابراین، با بهره‌گیری از جدول ۴ روشن می‌شود که نسبت استفاده افراد از مدارس خصوصی یا دولتی دقیقاً نشانگر عدالت آموزشی نیز می‌تواند باشد: اینکه فردی از مدرسه دولتی استفاده می‌کند، در بسیاری موارد به معنی آن است که نمی‌تواند از مدارس خصوصی و خدمات بهتر استفاده کند، و همچنین دسترسی بسیار محدودتری نیز به دیگر خدمات آموزشی دارد که می‌توانند او را در تحرک اجتماعی مثبت یاری کنند. در واقع نابرابری‌های درآمدی طبقات مختلف جامعه با شدت بسیار بیشتری در نابرابری‌های بهره‌مندی از

جدول ۱-ب. تعداد کلاس‌های دولتی و غیرانتفاعی و تعداد دانش‌آموزان آنها به همراه درصد رشد سالانه، سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۴ (برگرفته از سالنامه‌های آماری رسمی آموزش و پرورش)

خدمات آموزشی بروز می‌کند و از این رهگذر امکان تحرک اجتماعی فردستان را به‌شدت مختل می‌کند. به عبارت دیگر، شکاف بین مصرف‌کنندگان خدمات خصوصی آموزش، و کسانی که امکان تقاضا و مصرف این کالاها را ندارند و به خدمات رایگان و در مواردی کم‌کیفیت‌تر دولتی رضا می‌دهند، همان شکاف بین طبقات مرفه ممتاز جامعه با محرومان از عدالت آموزشی است. در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد امتداد کیفیت پایین خدمات برخی مدارس دولتی بیشتر برای خالی نبودن عریضه و رفع مسئولیت قانونی دولت در تأمین آموزش عمومی برای همگان کارکرد دارد و نه برای ممکن‌ساختن تحصیل و فرصت‌های برابر برای همگان. حال این سؤال مطرح می‌شود که چه فرایندهایی طی شد که پس از وقوع انقلابی که برای عدالت اجتماعی و کرامت انسانیشکل گرفت، اکنون با نظام آموزشی‌ای مواجهیم که اگر اصلاحی در آن ایجاد نکنیم، چه خواهیم چه نه، به سمت نابرابری و شکاف طبقاتی خواهد رفت. برای پاسخ به این سؤال به اختصار سه سطح از تبیین را ارائه می‌کنیم:

■ گام دوم: چرا و چگونه؟

تحولی ساختاری در نظام آموزشی کشورمان رخ داده: بازاری-کالایی-پولی شدن دریافت خدمت آموزشی؛ تحولی که برای تأمین کیفیت آموزشی، نهادهای بازاری و جویای سود خصوصی را به کارگزاری امر آموزش برمی‌گزیند تا در برابر دریافت پول از افرادی که توانش را دارند، خدمت ارائه کنند، و باقی را که توان تأمین مالی آن را ندارند با مدارس کمتر پاسخگوی دولتی به حال خود می‌گذارد، لاجرم البته. دو منظر در تبیین این تحول ساختاری نظام آموزشی مطرح است: عمده‌ترین دلیلی که در دفاع از لزوم گسترش

سال تحصیلی	تعداد کلاس در مدرسه دولتی	تعداد کلاس در مدارس غیرانتفاعی	تعداد دانش‌آموزان دولتی	تعداد دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی	رشد سالانه دانش‌آموزان دولتی	تعداد دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی	رشد سالانه مدارس غیرانتفاعی
۷۵-۷۶	-----	-----	۱۷۲۴۲۱۴۱	۶۶۵۶۹۹	-----	-----	-----
۷۶-۷۷	-----	-----	۱۷۱۷۷۲۵۹	۷۴۸۵۱۴	- ۰.۴	-----	+ ۱۱.۱
۷۷-۷۸	-----	-----	۱۷۱۵۳۵۷۱	۷۲۷۸۷۴	- ۰.۱	-----	- ۲.۸
۷۸-۷۹	-----	-----	۱۶۶۹۳۳۶۲	۷۶۱۵۵۹	- ۲.۸	-----	+ ۴.۴
۷۹-۸۰	-----	-----	۱۶۹۲۰۷۶۱	۸۵۳۴۴۸	+ ۱.۳	-----	+ ۱۰.۸
۸۰-۸۱	-----	-----	۱۶۴۰۳۰۲۵	۸۶۸۵۷۶	- ۳.۲	-----	+ ۱.۷
۸۱-۸۲	۶۲۰۱۵۸	۴۶۲۴۶	۱۵۶۹۱۹۳۳	۸۹۹۲۹۲	- ۴.۵	-----	+ ۳.۴
۸۲-۸۳	۶۱۰۶۰۶	۵۰۰۷۷	۱۵۰۷۶۶۹۲	۹۵۱۲۶۴	- ۴.۱	-----	+ ۵.۵
۸۳-۸۴	۵۹۷۶۵۶	۵۲۸۵۶	۱۴۲۷۱۴۷۲	۹۹۲۸۷۷	- ۵.۶	-----	+ ۴.۲
۸۴-۸۵	۵۹۶۳۷۰	۵۴۹۹۷	۱۳۸۶۴۴۷۲	۱۰۲۰۳۱۴	- ۲.۹	-----	+ ۲.۷
۸۵-۸۶	۵۹۰۵۷۷	۵۴۶۱۵	۱۳۴۵۵۷۹۰	۹۹۴۴۲۴	- ۳.۰	-----	+ ۲.۶
۸۶-۸۷	۵۶۸۹۴۹	۵۵۶۷۹	۱۲۹۶۱۳۱۳	۱۰۱۱۰۱۷	- ۳.۸	-----	+ ۱.۶
۸۷-۸۸	۵۴۱۵۷۹	۵۵۹۴۹	۱۲۵۴۰۸۲۰	۱۰۱۴۹۴۹	- ۳.۴	-----	+ ۰.۴
۸۸-۸۹	۴۹۰۴۴۱	۶۱۲۳۶	۱۱۵۱۲۴۲۷	۱۰۴۲۰۱۹	- ۹.۰	-----	+ ۲.۶
۸۹-۹۰	۴۹۱۸۲۹	۵۴۶۴۸	۱۱۴۰۰۵۳۵	۹۵۱۰۷۴	- ۱.۰	-----	- ۹.۶
۹۰-۹۱	۴۸۸۵۰۳	۵۶۰۹۳	۱۱۳۵۳۹۱۶	۹۷۳۸۹۷	- ۰.۴	-----	+ ۲.۳
۹۱-۹۲	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----
۹۲-۹۳	۴۹۷۴۷۷	۴۹۲۰۱	۱۱۳۰۰۷۶۲	۱۰۷۶۸۵۲	- ۰.۵	-----	+ ۹.۶
۹۳-۹۴	۴۷۳۸۵۳	۷۱۶۸۳	۱۱۱۳۴۴۹۵	۱۳۰۶۲۸۱	- ۱.۵	-----	+ ۱۷.۶

مدارس خصوصی طرح می‌شود این است که از این طریق می‌توان سرمایه و انگیزه بخش خصوصی را به امر آموزش وارد کرد و از این طریق با فراهم آوردن آموزش باکیفیت‌تر پولی، برخی کاستی‌های نظام دولتی آموزش را رفع کرد. حتی عده‌ای فراتر از این می‌روند و معتقدند خصوصی‌سازی نهادهای دولتی از ابزارهای ایجاد دموکراسی مشارکتی است، آنان صدالبته به این موضوع توجه نمی‌کنند که در این نوع از «دموکراسی» صرفاً صداهایی شنیده می‌شوند که پشتوانه مالی لازم را داشته باشند. این استدلال درباره لزوم مدارس خصوصی، همان منظر و توجیه ایدئولوژیک است، چرا که در عمل صحت چنین مدعایی محل تردید بسیار است. این پاسخ از آن روی ایدئولوژیک است که بسیاری از وجوه واقعیت را می‌پوشاند و صرفاً بر وجوه مثبت این امر انگشت تأکید می‌گذارد. اما به خصوصی‌سازی از منظر دیگری نیز پرداخته شده و آن منظر اقتصاد سیاسی است که با قرار دادن این پدیده در بطن کلیت اجتماعی، منافع را مورد مطالعه قرار می‌دهد که از خلال خصوصی‌پولی شدن ساحت آموزش برای کنشگران فراهم می‌آید. اقتصاد سیاسی دلایل دیگری برای تمایل به خصوصی‌سازی را بازمی‌شناسد: اینکه با سپرده‌شدن این حوزه به دست بخش خصوصی، حیطه‌ای از فعالیت اقتصادی در دسترس ایشان قرار می‌گیرد که از خلال آن سود بسیاری را می‌توان خلق و انباشت کرد. پس از اتمام جنگ تحمیلی، دولت با مصائب بسیاری دست به گریبان بود: جنگی هشت‌ساله و توان‌فرسا پشت‌سر و خسارت‌های ناشی از آن را پیش روی داشت؛ همچنین هزینه‌های جاری و پرسنلی دولت به دلیل حجم گسترده‌اش مسئله‌ساز شده بود؛ و نهایتاً اینکه طیف وسیعی از تهدات خدماتی - رفاهی را عهده‌دار بود که بندهای قانون اساسی بر دوشش نهاده بود. برای حل این مشکلات و با انگیزه اولیه کوچک کردن دولت، مجموعه‌ای از سیاست‌های به هم پیوسته مورد پذیرش قرار گرفت که اکنون تحت عنوان «سیاست‌های تعدیل ساختاری» از آن یاد می‌شود. برای آنکه دولت کوچک شود، دو مکانیسم و تحول ساختاری می‌بایست انجام

پولی‌شدن آموزش به معنی الگوارشی شدن دانش است و همزمان هم نابرابری را ایجاد و هم آن را تثبیت و تحکیم می‌کند

می‌شد: نخست اینکه دولت می‌بایست وظایف رفاهی خود را (از آموزش و پرورش گرفته تا بهداشت و درمان و مسکن) «واگذار» و پرسنل‌اش را «برون‌سپاری» می‌کرد. واگذاری وظایف و خدمات رفاهی به تدریج در دو دهه گذشته با شدت فزاینده‌ای دنبال شده و بی‌شمار نیروهای کار دولتی پس از برون‌سپاری بیکار شده و به خدمات یدی و سادۀ موقتی روی آوردند. اما دولت وظایف خود را می‌بایست به چه بخش‌هایی واگذار می‌کرد؟ نهادهای تعاونی پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی مورد اقبال چندانی واقع نشدند، چه بسا به این دلیل که سودآوری چندانی به بار نمی‌آورد؛ نتیجتاً آنچه باقی ماند بخش خصوصی بود که بسیار هم طالب و خواهان در دست گرفتن حیطه اقتصادی جدیدی بود. از جمله خدماتی که واگذار شد، خدمات آموزش عمومی بود و این -گونه بود که مدارس خصوصی بطور قانونی از نو متولد شدند (به یاد بیاوریم مدارس «ملی» پیش از انقلاب را که شبیه مدارس غیرانتفاعی بودند و با پیروزی انقلاب اسلامی همگی منحل شدند). در بدو امر هدف نیروهای انقلابی آن بود که بدین وسیله باری از دوش دولت بردارند و به همین دلیل بر این نوع مدارس غیردولتی نام «غیرانتفاعی» نهاده شد، اما اکنون بعید به نظر می‌رسد که این همه مدارس خصوصی، کاملاً فارغ از سود اقتصادی، همگی صرفاً به قصد اعزای فرهنگی و کمک به دولت تلاش کنند. در نتیجه با واگذاری و خصوصی‌سازی مدارس، هم از بار مسئولیت‌های دولت کاسته شد و هم بخش خصوصی از عرصه جدیدی که برای کسب سود یافته بود خشنود گشت. در این بین اما، اقشار محروم‌تر جامعه بودند که از خدمات باکیفیت آموزش رایگان محروم شدند و از این‌رو به آرامی و در سکوت، در این دو دهه از تحرک مثبت اجتماعی بازماندند و در سلسله‌مراتب اجتماعی فروافتادند.

به نظر می‌رسد ضعف فعلی بنیه آموزشی کشور و توان مالی و مادی محدود آن، به دلیل همین چرخش از ایده دولت رفاه و تأمین رایگان خدمات انسانی حیاتی برای همگان، به سوی الگوی «کالایی کردن» خدمات رفاهی باشد. حجم دولت در این بیست‌سال

به‌رغم همه سیاست‌های تعدیلی بی‌امان کوچک‌تر نشد. دولت می‌توانست حجم خود را از طرق دیگری کوچک کند و در مقابل با سرمایه‌گذاری روی «سرمایه انسانی»، توسعه اجتماعی - اقتصادی نیرومندی به‌بار آورد. اکنون الگوهای توسعه بر لزوم تخصیص حداقل ۵۸ درصد از GDP به حوزه‌های آموزش و بهداشت و تأمین اجتماعی تأکید می‌کنند، حال آنکه در برنامه‌های توسعه ما هرگز این امور نتوانسته‌اند بیش از ۲۰ تا ۳۰ درصد سهم را به خود تخصیص دهند. حداقل ممکن این است که نظام آموزشی می‌تواند در مورد هر دهک و با شناسایی کشش‌های مؤثر بر هزینه‌کرد آموزشی‌شان، به طور هدفمند به افراد کمک کند و از خروج و طرد ایشان از نظام آموزشی ممانعت کند (نظیر تأمین نوشت‌افزار و ملزومات عینی تحصیل برای دهک‌های پایین).

■ گام سوم: چه خواهد شد؟

خصوصی‌سازی و کالایی کردن آموزش برای جامعه از ابعاد متعدد تبعات بسیاری به دنبال داشته‌است. نخستین تأثیر آن همانطور که اشاره کردیم محدود شدن فرصت و امکان تحرک اجتماعی و طبقاتی برای محرومان از نظام آموزشی باکیفیت است. آموزش همواره از ابزارهایی بوده که افراد با بهره‌گیری از آن توانسته‌اند معیشت و منزلت خود را ارتقا دهند. پولی‌شدن این خدمت، کسانی که توان تأمین مالی آن را ندارند از دسترسی به این ابزار تحرک اجتماعی محروم می‌کند و از سوی دیگر، افراد طبقات بالاتر به دلیل دسترسی تمام‌عیارشان به آموزش متنوع و پرکیفیت می‌توانند جایگاه طبقاتی خود را به انحصار درآورند. همین موضوع به معنی الگوارشی شدن دانش است و همزمان هم نابرابری را ایجاد و هم آن را تثبیت و تحکیم می‌کند. از سوی دیگر با پولی‌شدن این ساحت، «دانش‌آموز» بدل به «مشتري» می‌شود و مدرسه نیز در مقام «عرضه‌کننده»، می‌بایست آیت‌های آموزشی‌ای را فراهم کند که مشتریان بیشتری دارد (اینکه اکنون مدارس خصوصی با حمیت بسیار، دو زبان خارجی را به دانش‌آموزانشان یاد می‌دهند، اما

جدول ۳. آمار تعداد کل مدارس دولتی و غیرانتفاعی در شهر تهران و استان‌های آذربایجان شرقی، خراسان رضوی، فارس، کهگیلویه و بویراحمد، در سال‌های تحصیلی ۹۱-۹۰ تا ۹۳-۹۴

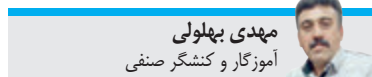
سال تحصیلی	شهر تهران		آذربایجان شرقی		خراسان رضوی		فارس		کهگیلویه و بویراحمد	
	دولتی	غیرانتفاعی (سهم از کل)	دولتی	غیرانتفاعی (سهم از کل)	دولتی	غیرانتفاعی (سهم از کل)	دولتی	غیرانتفاعی (سهم از کل)	دولتی	غیرانتفاعی (سهم از کل)
۹۰-۹۱	۳۰۴۷	۱۹۰۹ (۳۹درصد)	۵۲۱۹	۶۷۶ (۱۱درصد)	۸۰۹۵	۷۲۴ (۹درصد)	۶۸۵۱	۷۰۴ (۹درصد)	۲۳۶۰	۱۸۷ (۷درصد)
۹۱-۹۲	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---
۹۲-۹۳	۲۷۰۲	۱۴۹۲ (۳۶درصد)	۴۹۷۳	۶۶۸ (۱۲درصد)	۷۶۹۷	۶۸۸ (۸درصد)	۶۳۵۴	۵۹۲ (۹درصد)	۲۲۱۴	۱۴۱ (۶درصد)
۹۳-۹۴	۲۶۷۴	۱۵۵۵ (۳۷درصد)	۵۰۰۹	۷۸۳ (۱۳درصد)	۷۶۴۲	۷۹۷ (۹درصد)	۶۲۴۷	۶۶۳ (۱۰درصد)	۲۲۴۹	۱۴۰ (۶درصد)

جدول ۴. ترکیب انواع هزینه‌های آموزشی خانوارهای شهری به تفکیک طبقات پنجگانه در طی سالهای ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۶

گروه‌های خدمات و کالاهای آموزشی طبقه	آموزش عمومی دولتی	آموزش عمومی خصوصی	آموزش عالی	آموزش تقویتی عمومی	آموزش تقویتی عالی	آموزش سطح‌بندی نشده	ملزومات و نوشتافزار آموزشی
اول	۳۱/۹	۳/۲	۷/۳	۲/۴	۰/۵	۱/۱۵	۵۴
دوم	۱۹/۵	۱۰/۶	۳۴/۲	۵/۳	۰/۹۷	۵/۹	۲۳/۵
سوم	۷/۸	۱۱/۸	۶۰/۶	۳/۸	۰/۵	۴/۶	۱۰/۹
چهارم	۴	۱۵/۵	۶۵/۵	۴	۰/۷	۴/۳	۶
پنجم	۳/۵	۲۲	۵۹	۵	۰/۵	۴/۸	۵/۲

آموزش به حساب جیب خودتان

سهم روز افزون آموزش از سبد هزینه‌های خانواده



مهدی بهلولی
آموزگار و کنشگر صنفی

مدرسه‌ها پولی یا نیمه‌پولی‌اند. از سال‌های پایانی دهه شصت که پولی شدن مدرسه‌ها با حدود ۵۰۰ مدرسه در سراسر ایران و به‌ویژه تهران آغاز شد تاکنون که چیزی حدود ۲۵ سال می‌گذرد مدرسه‌های پولی و نیمه پولی با رشد سالانه خود به حدود نیمی از مدرسه‌های تهران رسیده‌اند. در منطقه ۵ تهران این نسبت به ۷۰ درصد می‌رسد. از انواع دیگر مدرسه‌های دولتی - پولی، مدارس استعدادهای درخشان هستند. هزینه‌ای که این مدارس دریافت می‌کنند با هزینه برخی مدارس پولی متوسط برابری می‌کند. برای نمونه امسال در شهر تهران و در پایه سوم متوسطه اول، شهریه این مدارس بیش از ۳ میلیون تومان بوده است. در مدرسه‌های دولتی عادی هم سال‌هاست که - با وجود انکار مقامات رسمی - با عناوین گوناگون، از خانواده‌ها پول دریافت می‌شود. یک نکته بسیار مهم در پولی کردن روزافزون آموزش و پرورش، این است که کارگران این امر، به هنگام دفاع از کار خود، بحث کمبود بودجه را به میان می‌کشند و این که ایران، توانایی ارائه آموزش و پرورش دولتی و رایگان را به همه دانش‌آموزان خود ندارد، به‌ویژه اگر کسی آموزش و پرورش کیفی می‌خواهد باید برای آن هزینه کند. اما به نظر می‌رسد که همه مسئله این نیست. برخی از فرادستان دو دهه گذشته آموزش و پرورش گویا به این تئوری باور دارند که خصوصی کردن آموزش و پرورش، به ارتقای کیفیت آن می‌انجامد. این تئوری، یک تئوری شکست‌خورده است. کافی است نگاهی ببیندازیم به کشورهایی که در جهان آموزش و پرورش پیشرو هستند - مانند فنلاند، کره، ژاپن و... - تا دریابیم که این کشورها با خصوصی‌سازی به بهسازی آموزش و پرورش خود نپرداخته‌اند. نکته مهم دیگر این است که امتیاز بسیاری از مدرسه‌های پولی - به‌ویژه مدرسه‌های نامی و گران - از آن کسانی است که در نظام آموزش و پرورش و در رده‌های گوناگون، مشغول به کار بوده‌اند.

همانگونه که ذکر شد آموزش و پرورش از سال‌های پایانی دهه ۶۰ در ایران، با راه‌اندازی حدود ۵۰۰ مدرسه پولی، رو به پولی شدن نهاد و این روند البته روندی گسترش‌یافته بوده است. این که تا چه درصدی از مدرسه‌ها، بایستی پولی شوند گویا به کسی پیدا نیست. یک مقام عالی آموزش و پرورش سال گذشته گفت که ۱۰ درصد مدرسه‌های ایران باید پولی شوند. چندی پیش مسئول دیگری اعلام کرد: «تعداد یک میلیون و ۳۷۷ هزار دانش‌آموز در ۱۱ هزار و ۸۴۷ مدرسه غیردولتی، تعداد ۶۶۴ هزار و ۸۵۴ دانش‌آموز در ۲ هزار و ۱۱۷ مدرسه هیأت امنایی و تعداد ۱۹۹ هزار و ۸۰۸ دانش‌آموز در یک‌هزار و ۷۲۲ مدرسه آموزش از راه دور در حال تحصیل هستند.» اگر شمار همه دانش‌آموزان ایران حدود ۱۲ میلیون باشد، این آمار نشان می‌دهد که هم‌اکنون بیش از ۱۰ درصد دانش‌آموزان ایران در مدرسه‌های پولی و نیمه‌پولی مشغول تحصیل هستند. برخی البته بر این باورند که اگر آموزش و پرورش کیفی می‌خواهیم هیچ راهی وجود ندارد جز این که ۱۰۰ درصد مدرسه‌ها، پولی شوند! به هر حال - گرچه گویا آمار دقیقی در دست نیست - با نگاهی به آنچه ذکر شد می‌توان ادعا کرد در دو دهه گذشته هزینه‌های آموزش و پرورش بخش زیادی از هزینه‌های خانواده‌ها را به خود اختصاص داده و این روندی است که نمی‌توان فرجام و انجایی برای آن متصور شد ■

خانواده‌های کنونی - از هر طبقه اقتصادی و فرهنگی که باشند - انتظار دارند که سیستم آموزش و پرورش کشور، فرزندشان را فردی آموزش‌دیده فراخور زندگی و زمانه جدید بار بیاورد ولی متأسفانه نشانه‌های بسیاری در دست است که در ایران کنونی این انتظار به حق آنان گاه به درستی و کفایت برآورده نمی‌شود. گسترش روزافزون کلاس‌های آموزش زبان‌های خارجی، آموزش رایانه، آموزش موسیقی، آموزشگاه‌های درسی - تقویتی، کلاس‌های خصوصی در خانه و... نشان می‌دهند که انتظار خانواده‌ها از آموزش و پرورش، بالاتر از آن است که در حال حاضر وجود دارد. خانواده‌ها با هزینه‌هایی اضافه بر هزینه‌های آموزش مدرسه‌ای، می‌کوشند کم‌وکاستی‌های آموزشی و پرورشی فرزندانشان را جبران کنند. برخی از خانواده‌های طبقه متوسط و بالا، راه دسترسی به آموزش کیفی را مدرسه‌های خصوصی (پولی) می‌دانند و از این رو فرزندان خود را به این مدرسه‌ها می‌فرستند؛ شهریه مدرسه‌های پولی، متغیر است - از حدود یک میلیون تومان در دبستان‌های برخی شهرستان‌ها تا حدود ۲۰ میلیون تومان در برخی دبیرستان‌های مناطق شمالی تهران - هر چه باشد اما هزینه‌ای به سبب هزینه‌های خانوارها می‌افزاید. گفتنی است که این شهریه‌های کلان، سال به سال رو به رشد هم هستند، دست‌کم رشدی برابر تورم سالانه و اینها همه در حالی است که چنین هزینه‌هایی، در سال‌هایی نه چندان دور پیش از دهه هفتاد، وجود نداشت. با این وجود و شگفت‌انگیز این که دانش‌آموزان همین مدرسه‌ها را هم می‌توان در آموزشگاه‌های گوناگون بیرون از مدرسه‌ها یافت. این موضوع از این جهت قابل تأمل است که بسیاری از کسانی که فرزندان خود را به مدرسه‌های پولی می‌فرستند از طبقه متوسط یا حتی ضعیف جامعه هستند. این نگارنده خود چندین سال در برخی از این مدرسه‌ها مشغول به تدریس بوده و از نزدیک شاهد بوده که برخی از فرزندان طبقه‌های ضعیف در همین مدرسه‌های پولی درس می‌خوانند. چهار، پنج سال پیش، از مادر یکی از همین دانش‌آموزان طبقه کارگر که فرزندش در مدرسه‌ای پولی درس می‌خواند پرسیدم چرا بچه‌اش را به مدرسه دولتی نمی‌فرستد؟ در پاسخ گفت، شنیده‌ام که در مدرسه‌های دولتی، خوب درس نمی‌دهند، می‌خواهم که بچه‌ام، همانند ما نشود و به جایی برسد.

در کنار رشد مدارس پولی خصوصی، مدرسه‌های دولتی هم که دیگر رایگان نیستند، برای نمونه، مدرسه‌های هیأت امنایی، را باید نیمه‌پولی به شمار آورد. سال گذشته وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد سالیانه برای آموزش هر دانش‌آموز، به‌طور متوسط، مبلغی نزدیک به یک‌میلیون و ۸۰۰ هزار تومان هزینه می‌کند. در مدرسه‌های هیأت امنایی از یک چهارم تا یک دوم این پول از خانواده‌ها دریافت می‌شود! نگارنده در سال گذشته ناگزیر شدم فرزند اول دبیرستانی‌ام را به دبیرستانی هیأت امنایی بفرستم با شهریه سالانه ۵۴۰ هزار تومان. آموزش و پرورش برابر اصل سیم قانون اساسی باید رایگان باشد اما هم‌اکنون سال‌هاست که دیگر اینچنین نیست. در شهریه‌های مانند تهران، نزدیک به نیمی از

جدول ۲. نسبت تعداد مدارس و تعداد دانش‌آموزان مدارس دولتی و غیرانتفاعی در مناطق شهری (به درصد)

سال تحصیلی	تعداد مدارس در مناطق شهری (به درصد)		تعداد دانش‌آموزان در مناطق شهری (به درصد)	
	دولتی	غیرانتفاعی	دولتی	غیرانتفاعی
۸۰-۷۹	۸۴	۱۶	۹۳	۷
۸۱-۸۰	۸۳	۱۷	۹۳	۷
۸۲-۸۱	۸۲	۱۸	۹۲	۸
۸۳-۸۲	۸۱	۱۹	۹۲	۸
۸۴-۸۳	۸۰	۲۰	۹۱	۹
۸۵-۸۴	۸۰	۲۰	۹۰	۱۰
۸۶-۸۵	---	---	---	---
۸۷-۸۶	۷۹	۲۱	۹۰	۱۰
۸۸-۸۷	۷۹	۲۱	۹۰	۱۰
۸۹-۸۸	---	---	---	---
۹۰-۸۹	---	---	---	---
۹۱-۹۰	۷۸	۲۲	۸۹	۱۱
۹۲-۹۱	---	---	---	---
۹۳-۹۲	۷۸	۲۲	۸۹	۱۱
۹۴-۹۳	۷۵	۲۵	۸۶	۱۴

بعضاً از تعلیم دیکته صحیح لغات به ایشان بازمی‌مانند، نشان از همین تسلط منطق عرضه و تقاضا بر محتوای مضامین آموزشی دارد. در چنین نظام آموزشی‌ای هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه به زحمت بتواند منتقل و درونی شود؛ پشتوانه پولی، گویی حائلی است میان دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی و اقتدار معلم و نظام آموزشی. دانش‌آموزی که می‌داند «سفارش‌دهنده» آموزش است و ابقاء و امرار معاش معلم بسته به کسب رضایت او، در مقابل هر نوع ارزش بیرونی‌ای که نظام آموزشی سعی دارد در او درونی کند، عصیان خواهد کرد. چنین عصیانی به شکل کاملاً مشابه، اما به دلایلی کاملاً متفاوت، در مطرودین و محرومان نظام آموزشی نیز پدید خواهد آمد، چرا که ایشان نیز دیگر خود را بخشی مؤثر از نظام اجتماعی‌ای نمی‌دانند که بنا بود لوازم اولیه بهروزی و پیشرفتشان را فراهم آورد. لذا اقتدار نظام آموزشی و در واقع همان اقتدار جامعه، نزد هر دو طیف تضعیف خواهد شد و نظام آموزشی که بناسبت با درونی کردن ارزش‌ها و هنجار و نیز فراهم آوردن شرایط مساعد پیشرفت برای همه، موجبات انسجام و ادغام اجتماعی را تأمین کند، در این عمده‌ترین هدف خود از موفقیت باز خواهد ماند. خصوصی‌سازی مدارس، چه بخواهیم و بدانیم یا نه، بخشی از پروژه‌های طبقاتی است که عده محدودی را به خواسته‌هایشان می‌رساند و در منزلت طبقاتی ممتازشان ابقاء می‌کند، بی‌آنکه بتواند حقیقتا «تربیت» شان کرده و اقتدار اخلاقی خود را در ایشان درونی کند؛ و عده بسیاری را نیز بی‌سروصدا به حال خویش رها می‌کند و از این طریق ایشان را به مثابه یک «مطروء»، دشمن جامعه و نظام آموزشی‌ای می‌کند که ایشان را بی‌پناه گذاشته و این دقیقاً معنای شکاف و در صورت وخیم‌تر شدن، قطعی شدن اجتماعی است. در وضعیت بحران اجتماعی، نظام آموزشی از آن معدود ابزارهای ایجاد ادغام و انسجام اجتماعی است که در اختیار داریم، به امید آنکه از دست‌اش ندهیم ■

پی‌نوشت
۱- سخنرانی بطحایی معاون توسعه و پشتیبانی در همایش سازمان مدارس غیردولتی، ۲۵ مرداد ۹۳، دانشگاه فرهنگیان
نسخه، بطحایی در این سخنرانی اعلام می‌کند هزینه هر دانش‌آموز ۱۸۵۰۰۰۰ تومان است. در مدرسه‌های هیأت امنایی از یک چهارم تا یک دوم این پول از خانواده‌ها دریافت می‌شود
۲- با رجوع به سایت لیست مدارس تهران و بررسی مدرسه‌های هر منطقه، درستی این آمار مشخص می‌شود.
لیست مدارس تهران: <http://madreseha.ir/Default66.aspx?tabid=3>
<http://www.madreseha.ir/mantaghe5.htm>
این سایت نیز لیست مدرسه‌های منطقه ۵ را دارد

مرجان نمازی

• بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مجموعه‌ای از حقوق از جمله حق مسکن، حق شغل شایسته و آبرومند و حق آموزش و پرورش رایگان و مناسب به عنوان حقوق ابتدایی هر شهروند جمهوری اسلامی در قانون اساسی به رسمیت شناخته شد که دولت وظیفه دارد آنها را فراهم کند. اما در تفسیرهای جدید از اصل ۴۴، بخش خصوصی به عنوان جایگزینی برای دولت در تأمین برخی از این حقوق در نظر گرفته می‌شود و در عمل هم ما به سمت هر چه خصوصی‌تر شدن این حوزه‌ها رفته‌ایم. باتوجه بی‌سسه این موارد اختصاصاً حق مردم به آموزش و پرورش در قانون اساسی بعد از انقلاب چه جایگاهی دارد و در این زمینه وظیفه دولت چیست؟

تنها اصل الزام‌آور در قانون اساسی در مورد ارائه خدمات اجتماعی اصل ۳۰ است. اصول دیگری که مرتبط با خدمات مورد نظر شماست، الزام‌آور نیستند، به این معنا که بر عهده دولت است که اگر امکان آن را داشت، شغل و مسکن مناسب و همچنین آموزش عالی را برای شهروندان فراهم کند. فقط اصل ۳۰ قانون اساسی است که به بحث آموزش عمومی تا پایان دوره متوسطه می‌پردازد و دولت را ملزم به تأمین منابع برای این سطح از آموزش می‌کند و هیچ جای تفسیر و تأویل هم ندارد که اگر دولت نتوانست بخش خصوصی آن وظیفه را بر عهده بگیرد.

• با این وجود، ما از اواخر دهه ۱۳۶۰ و به‌ویژه دهه ۷۰ به بعد شاهد افزایش خصوصی‌سازی در مدارس هستیم. به لحاظ سیاسی و اقتصادی چه اتفاقی افتاد که الزام دولت برای تأمین این حق کمرنگ شد؟

ما قبل از انقلاب هم مدارس خصوصی داشتیم که به مدارس ملی شهرت داشتند. این مدارس با قانون مصوب شورای انقلاب در سال ۵۸ تقریباً بسته شدند. به این معنا که دولتی شدند. تنها برخی از آنها از جمله مدرسه علوی که ملی بودند اما رویکردی مذهبی داشتند به کار خود ادامه دادند و دولتی نشدند. این قضیه تا سال ۶۸ ادامه داشت. در این مقطع تاریخی، نوعی بازنگری اتفاق افتاد. از این دوره به بعد دولت‌ها به تعبیری رانتی شدند. دولت‌های رانتی زمانی که با کاهش درآمدهای نفتی و بحران مالی مواجه

آموزش و پرورش از ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق هر فرد در جامعه و یکی از موضوعات اصلی در زمینه خدمات رفاهی و اجتماعی است. تبعیض و نابرابری در این حوزه امری است که نه تنها وضعیت افراد جامعه را تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهد بلکه با دامن زدن به نابرابری اجتماعی و اقتصادی و بازتولید و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر می‌تواند آینده افراد و جامعه را تحت تأثیر قرار دهد. با توجه به اهمیت این موضوع، به سراغ دکتر عبدالله انصاری، عضو مؤسسه عالی پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش رفتیم و در مورد حق قانونی همگان برای بهره‌مندی از آموزش مناسب و برابر، نظر قانون اساسی در زمینه الزام دولت برای تحقق این حق، ضعف‌های نظام آموزشی دولتی و خصوصی، انواع مظاهر نابرابری آموزشی و مسائل اصلی نظام آموزش و پرورش با او به گفت‌وگو نشستیم. در ادامه گفت‌وگوی ما را با دکتر انصاری بخوانید.

نمی‌شود منکر اصل ۳۰ قانون اساسی شد

اقتصاد سیاسی آموزش و پرورش در دوران پس از جنگ
در گفت‌وگو با دکتر عبدالله انصاری



چنین تحقیقی انجام شده و این هم نتیجه‌اش است، در ایران با قاطعیت می‌گویم که اصلاً پژوهشی در این مورد صورت نگرفته است.

● **با این وجود یکی از نقدهای جدی به آموزش خصوصی که با تأکید بر همین موضوع «کارآمدی» جایگزین آموزش دولتی «برابر» برای همگان شده، این است که ما آنجا هم کارآمدی لازم را نداریم. یعنی نه تنها برابری بلکه حتی کارآمدی را هم قربانی کرده‌ایم، چرا که با پولی کردن یا کالایی کردن آموزش، معلم را به فروشنده و دانش آموز را به یک مشتری تبدیل می‌کنیم که مناسبات بین این دورا به گونه‌ای تغییر می‌دهد که فلسفه آموزش و پرورش به طور کلی در معرض خطر قرار می‌گیرد. نظر شما در این مورد چیست؟**

دلیل اصلی فرستادن فرزندان به مدارس غیرانتفاعی از سوی والدین این است که آنها تقاضای کیفیتی بیشتر و متنوع‌تر از کیفیت آموزشی پایین و بسته مدارس دولتی دارند. اگر مدارس غیرانتفاعی بتوانند به این تقاضا پاسخگو باشند، والدین حاضر می‌شوند هزینه‌ای اضافی پرداخت کنند. والدینی هم هستند که فرزندان را به مدارس دولتی می‌فرستند، اما تقاضای کیفیت آموزش بالایی از این مدارس ندارند و صرفاً برای نوعی جامعه‌پذیری و آشنایی با نظم و روابط اجتماعی فرزندان‌شان این کار را می‌کنند، اما فرزندان‌شان را در انواع کلاس‌ها و آموزشگاه‌های آزاد بیرون از مدرسه ثبت‌نام می‌کنند تا به کیفیت بالا و متنوعی که می‌خواهند برسند و به جای برخی از دروس، آن درس‌هایی را که بازار دارد به فرزندان‌شان بیاموزند.

● **قانونی که برای مدارس غیرانتفاعی تصویب شده است، چه سازوکاری برای تعیین شهریه این مدارس در نظر گرفته است و آیا دولت نباید دخالتی در این زمینه داشته باشد؟**

سویا بحث درآمندی مدارس هیأت امنایی که برخی معتقدند کاری خلاف قانون است و با استناد به تصمیم شورای عالی انقلاب فرهنگی مشغول پول درآوردن هستند، مدارس غیرانتفاعی قانون دارند که به دلیل مغایرت این موضوع با اصل ۳۰ قانون اساسی نباید تصویب می‌شد، اما شورای نگهبان با تفسیر خودش این قانون را تصویب کرد و چند بار هم اصلاحیه خورده است. این قانون دست این مدارس را به شدت بسته است؛ از انتخاب و گزینش مدیران و معلم‌ها گرفته تا برنامه آموزشی و آزمون‌ها و ارزشیابی همه تحت کنترل دولت است. اگر آنها طبق این قانون پیش نمی‌روند به این دلیل است که دولت به دلیل کسری بودجه نمی‌تواند نظارت لازم بر آنها داشته باشد و این قانون را اجرا کند. نهاد آنقدر ضعیف شده است که حتی بر مدارس دولتی هم نمی‌تواند نظارت داشته باشد. دولت در حال حاضر نه می‌تواند بر محتوای دروس این مدارس نظارت داشته باشد، نه قادر است جلوی رویه‌ای را بگیرد که این مدارس برای استخدام نیروی کار ارزان اما با کیفیت پایین‌تر در پیش گرفته‌اند، حتی در مواردی امکان کنترل و مقابله با تخلفات مالی این مدارس را نیز ندارد. در مدارس غیردولتی، ساختار مدرسه به شکل یک بنگاه اقتصادی درآمده که در عین حال سازوکار نظارت بر یک بنگاه اقتصادی را هم ندارد. در حال حاضر پولی که در این مدارس جابه جا می‌شود از خیلی از شرکت‌های تجاری که اساساً هدفشان تولید سود و سرمایه اقتصادی است، بیشتر است. دفاتر این مدارس اغلب دوتااست و مدیران این مدارس می‌توانند به راحتی بخشی از پولی را که هنگام ثبت‌نام از والدین دریافت می‌کنند، به جای حساب

این مسئله درست است، اما هم سوبه‌هایی کلی دارد و هم به خود اقتصاد برمی‌گردد. سال‌های اولیه پس از انقلاب، هنوز دیدگاه‌های نسبتاً سوسیالیستی از خلال دیدگاه‌های برخی افراد حاکم بود و بر وظیفه دولت در ارائه خدمات و رفاه اجتماعی به مردم تأکید داشت. بعد از مدتی رویه‌ها تغییر کرد، چرا که این دیدگاه‌ها، چه در ایران، چه در کل دنیا، به حاشیه رفتند و در مقابل هم دیدگاه‌های دست راستی و ایدئولوژی آنها در مورد انگیزش‌های مختلف انسانی برای کار کردن و غیره غلبه پیدا کرد و هم اینکه دولت و حاکمیت با مسائلی واقعی از جمله مشکل تأمین مالی برای این خدمات مواجه شدند و دیگر نتوانستند به نقش‌های رفاهی خود کاملاً پایبند بمانند. اما همچنان این اغتشاش را در خود اقتصاد هم داریم، به‌ویژه وقتی با بحث تقابل efficiency یا کارآمدی و equity یا برابری برمی‌خوریم. در این بحث خود اقتصاد پاسخی نمی‌تواند ارائه کند و شما باید یک تصمیم سیاسی بگیرید. مثلاً ما در حال حاضر حدوداً ۷۰ هزار کودک استثنایی داریم که در بحث آموزش و در مقایسه با کودکان عادی، مخارج آنها چند برابر بیشتر و در مقابل بازدهی‌شان بسیار کمتر است. اقتصاد و بحث efficiency به شما می‌گوید که هزینه کردن برای آموزش این کودکان، یعنی اتلاف منابع. اما آیا می‌شود آنها را رها کرد؟ بعد از تأکید شدید بر برابری اوایل انقلاب، برخورد با واقعیت‌ها به ما می‌گوید کارآمدی را رها کرده‌ایم و دیگر پولی برای تداوم سیاست‌های پیشین خود نداریم و حالا به نظر می‌رسد در برخی موارد تأکید کارآمدی جایگزین تأکید بر برابری می‌شود.

● **آیا شما پژوهشی انجام داده‌اید که به طور مشخص و مستند نشان دهد به لحاظ کیفیت آموزشی، مدارس غیرانتفاعی و خصوصی یا مدارس دولتی کدام یک بهتر عمل کرده و کارآمدی بیشتری داشته‌اند؟**

هر کسی بگوید که کدام یک بهتر عمل کرده‌اند، حرفی بیراه و غیرمستند زده و هنوز هیچ تحقیقی در این زمینه صورت نگرفته است. من زمانی تلاش کردم تحقیقی در این مورد انجام دهم که کدام گونه، دولتی یا غیرانتفاعی، بهتر عمل کرده‌اند، به این معنی که کدام یک از منابع خود بهتر استفاده کرده، که البته اجازه داده نشد این تحقیق را انجام دهیم، اما ما در اقتصاد و به لحاظ تئوریک می‌گوییم به‌طور کلی بخش غیر دولتی از منابع بهتر استفاده می‌کند، چون منافع فردی دارد اما تعمیم این تئوری به همه زمینه‌ها کار نادرستی است که حتی تئوری پردازان و پیشاتازان عمل به این تئوری‌ها هم این کار را نمی‌کنند. در همین زمینه بانک جهانی با بودجه خودش در کشورهای متعددی تحقیق کرد که مدارس دولتی بهترند یا مدارس غیردولتی و خصوصی، به این معنا که کارآمدی کدام یک بیشتر است. در این پژوهش سعی شده بود عوامل مزاحم کنترل شوند. عوامل مزاحم را بایک مثال توضیح می‌دهم: اکثر دانش آموزان غیردولتی هم به لحاظ خانوادگی و سطح سرمایه اجتماعی و فرهنگی والدین و هم به لحاظ اقتصادی وضعیت بسیار بهتری نسبت به دانش آموزان مدارس دولتی دارند. بنابراین در مدرسه‌ای که اکثر دانش‌آموزانش در چنین شرایطی زندگی می‌کنند و آموزش می‌بینند یا در مدرسه‌ای که ثبت‌نام در آن منوط به قبولی در آزمون است که دانش آموزان ممتاز را غربال می‌کند، عملکرد آموزشی صرفاً برآمده از شیوه آموزش این مدرسه نیست. نتایج پژوهش بانک جهانی، بعد از کنترل این عوامل مزاحم، برای مدارس دولتی و غیردولتی در کشورهای مختلف، کاملاً متنوع است، یعنی در یک کشور، مدرسه دولتی بهتر عمل کرده و در کشوری دیگر مدرسه غیردولتی. اگر در این کشورها

می‌شوند، سعی می‌کنند هزینه‌های دولت را کاهش دهند که یکی از راه‌های آن افزایش خصوصی‌سازی و واگذاری مسئولیت‌های دولت به بخش خصوصی است. در آن مقطع تاریخی هم، دولت سازندگی وقتی با کمبود بودجه مواجه شد، به دنبال کاهش هزینه‌های دولت و افزایش خصوصی‌سازی رفت. نظام آموزشی یکی از حوزه‌هایی بود که در این بین قربانی شد.

البته رویکرد اقتصادی و سیاستگذاری‌های اقتصادی آنها هم مهم بود. دولت کارگزاران، اکثراً شامل تکنوکرات‌ها بود که به دنبال کاهش حجم دولت و میزان مداخله آن در اقتصاد و جامعه بودند. از طرف دیگر هم باید در نظر گرفت که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که نظارت در آن کارآمدی کافی ندارد و همین باعث به‌وجود آمدن برخی فسادهای اقتصادی گاهی گسترده می‌شود. دولت‌های متکی به نفت مایلند که منابع مالی را از بخش خدمات عمومی به بخش عمرانی منتقل کنند. در کشورهای نفتی از جمله کشور ما که درآمد نفت در اختیار دولت قرار می‌گیرد، دولت‌های ۴ ساله، هم اجراکننده و هم نظارت‌کننده رویه توسعه کشور هستند و به همین دلیل احتمال قربانی شدن منافع بلندمدت کشور بخاطر منافع کوتاه‌مدت دولت‌ها افزایش می‌یابد. در حوزه‌هایی چون بهداشت عمومی و آموزش عمومی امکان فساد اقتصادی بسیار کم است. وقتی بیش از ۹۰ درصد اعتبارات دولتی نظام آموزشی متعلق به حقوق و دستمزد معلمان است، شما چطور می‌توانید حقوق معلمان را نپزداید و فساد چگونه می‌تواند شکل بگیرد. اما وقتی با کاهش بودجه این بخش، بودجه بیشتری به بخش عمرانی اختصاص یابد که در آن اساساً امکان نظارت و بررسی هزینه‌کرد این منابع بسیار کمتر است، زمینه برای هدر رفتن منابع یا دزدی و فساد اقتصادی فراهم‌تر است و این مسئله‌ای است که حتی خود بانک جهانی مفصلاً به آن پرداخته و فقط حرف ما نیست.

از اواخر دهه ۶۰، امام خمینی (ره) در صحبت‌های خود گفتند که مردم را باید در اداره امور مشارکت داد. آن موقع برخی نهادهای نظارتی هم به دنبال تفسیرهای لیبرالی از قانون اساسی بودند. از همان موقع کوچک کردن دولت و تقویت بخش خصوصی شدت گرفت و آموزش هم یکی از حوزه‌هایی بود که شامل این رویه شد. این شد که مدارس غیرانتفاعی شکل گرفتند. در دوره‌های بعدی حتی این رویه شدت بیشتری به خود گرفت. برای مثال یکی از نامزدهای پیشنهادی دولت احمدی‌نژاد برای وزارت آموزش و پرورش، یکی از برنامه‌هایی که در مجلس برای گرفتن رأی اعتماد ارائه کرد این بود که درصدد است از دفتر مقام معظم رهبری یا مجمع تشخیص مصلحت نظام، تفسیری از اصل ۳۰ بگیرد که الزام دولت برای آموزش عمومی را از بین ببرد یا به قول خودش «اصل ۳۰ را هوا» کند.

● **به نظر می‌رسد از ابتدای انقلاب نوعی اختلاف نظری و یا حتی ایدئولوژیک در این بحث‌ها وجود داشته است. مثلاً در برنامه اول توسعه که تدوین و تصویب شد اما هیچگاه به اجرا درنیامد می‌بینیم از یک طرف با در نظر داشتن توجه به توسعه همه‌جانبه، بر وظیفه دولت در ارائه خدمات و رفاه اجتماعی از جمله آموزش تأکید شده و از طرف دیگر بر این نکته تأکید دارد که دولت باید حجم خود را کوچک کند، از استخدام‌های بی‌رویه جلوگیری و هزینه‌های خود را کاهش دهد. شما این مسئله را چطور می‌بینید؟ آیا تغییر رویه‌هایی که آشکارا از دهه ۷۰ به بعد به ویژه در آموزش صورت می‌گیرد، نوعی سر باز کردن این اختلاف نظری و تعیین تکلیفی مشخص نیست؟**



وقتی با بحث تقابل کارآمدی و برابری برمی‌خوریم خود اقتصاد پاسخی نمی‌تواند ارائه دهد و شما باید یک تصمیم سیاسی بگیرید. مثلاً اقتصاد به شما می‌گوید هزینه کردن برای آموزش کودکان استثنایی یعنی اتلاف منابع. اما آیا می‌شود آن‌ها را رها کرد؟

مدرسه به حساب خودشان واریز کنند. دوم اینکه در مواردی انحصار حاکم است و نظارت و کنترل را بی‌فایده می‌کند. برای نمونه مدیران مدارس خصوصی مشهوری که متقاضی زیادی دارند، در مواردی کسانی هستند که با امتیازهایی خاص وارد این حوزه می‌شوند. برخی از این مدارس از انحصار طبیعی برخوردارند. در سال ۶۸ بعد از تصویب قانونی که زمینه را برای تأسیس مدارس غیرانتفاعی فراهم می‌کرد، عده‌ای با استفاده از ارتباطات خود توانستند امکاناتی از جمله زمین بگیرند و برخی هم از سوی آموزش و پرورش بودجه‌ای گرفتند تا مدارس خود را توسعه دهند. بنابر این مدارس غیرانتفاعی و دولتی دیگر نمی‌توانند با آنها رقابت کنند. این مدرسه یک رقیب در بازار رقابتی نیست بلکه یک انحصارگر است که تحت فشار رقابت قرار نمی‌گیرد که خدماتش کارا تر باشد. در شهرستان‌های کوچک و متوسط و در مراکز و جنوب شهرها هم مدارس غیرانتفاعی داریم که برای تأمین هزینه‌های خود مجبورند گاه حتی شهریه‌شان را از سقف تعیین شده دولت هم کمتر کنند. اما برای جبران هزینه‌ها و برای اینکه بتوانند سود لازم را تأمین کنند، از کیفیت آموزش می‌کاهند، حال چه از طریق کاهش امکانات مدرسه، چه از طریق استخدام نیروی کار ارزان و موقت.

● آیا آمار مشخصی از این مدارس انحصارگر داریم؟ زمانی من می‌خواستم اطلاعات مربوط به این مدارس را جمع‌آوری کنم اما موفق نشدم. این مدارس در ظاهر تخلفی انجام نمی‌دهند و مدیران و سهامدارانشان مشخص هستند. اما در آوردن آمار اینکه این مدیر دقیقاً از چه امکانات و ارتباطاتی استفاده می‌کند خیلی دشوار است. آموزش و پرورش هم آمار دقیقی از مدرسی که از این گونه امتیازات استفاده می‌کنند، به کسی نمی‌دهد.

● در موقعیتی که دولت از یک طرف بر مبنای به ناچار و متاثر از شرایط اقتصادی بودجه آموزش و پرورش را کاهش داده و همچنین سیاست‌های دیگری از جمله رتبه‌بندی معلم‌ها را در پی گرفته است و از طرف دیگر عملاً دست مدارس خصوصی را باز گذاشته، وضعیت نیروی کار یعنی معلم‌ها چگونه است؟

ببینید دولت سیاست‌های انقباضی را در پیش گرفته و به دنبال کاهش هزینه‌های جاری خود است تا تورم را کنترل کند و این خود تبعاتی را هم به دنبال دارد. آموزش و پرورش از خدا می‌خواهد که غیرانتفاعی‌ها باشند و نیروهای دولتی را جذب نکنند و بار آموزش و پرورش را کاهش دهند. حتی طرحی با عنوان برون‌سپاری ارائه شد که وزیر کنونی آموزش و پرورش، آن را اجرا کرد. در این طرح، آموزش و پرورش برخی از مدارس دولتی و دانش‌آموزان آنها را در اختیار مؤسسان غیرانتفاعی‌ها و کادر آموزشی مورد نظر این مؤسسان می‌گذاشت تا با قیمت تمام‌شده و هزینه‌ای کمتر، وظیفه دولتی‌ها را انجام دهند. چند نکته در اینجا پیش می‌آید. اول، کیفیت آموزش قربانی می‌شود. کسی ارزشیابی نمی‌کند که با هزینه‌کرد کمتر، خدمات با چه کیفیتی ارائه می‌شود. دوم، براساس نظام ارتقای معلمین، با بالا رفتن تحصیلات معلم‌ها، حقوق آنها هم افزایش باید پیدا کند، به‌علاوه اگر معلمی برای تدریس در مناطق محروم برود، باز هم حقوقش از طریق اعطای فوق‌العاده شغل، افزایش می‌یابد. در قضیه برون‌سپاری، مدیر به‌جای درگیر شدن با انواع مختلف هزینه‌های یک معلم آموزش و پرورش، یک دانشجو را به عنوان معلم استخدام می‌کند که به لحاظ صنفی هم بی‌پشتوانه است و مدرسه مجبور نیست اضافه حقوقی بابت مدرک و سابقه و غیره به او بدهد، بنابراین

هزینه‌ها برای این مدیر کاهش پیدا می‌کند. آموزش و پرورش با این کار معلم‌های خودش را دور می‌زند، بازار موزی ایجاد کرده و جوانان بیکاری را که در این وضعیت وخیم اشتغال، حاضرند با پایین‌ترین دستمزد کار کنند، به خدمت گرفته است.

مسئله دوم، به خوردن تعادل مازاد و تراکم نیروی آموزشی در سطح کشور است. پیک جمعیتی دهه ۶۰ که بر اساس آن مدرسه تأسیس و معلم استخدام شده‌اند، از سن آموزش و پرورش خارج شده‌اند. بنابراین ناگهان تعداد دانش‌آموزان کاهش پیدا کرد و ما با مسائلی همچون معلمان مازاد مواجه شدیم. در کنار آن مشکل تراکم را هم داریم، به طور مثال اگر در منطقه ۶ شهر تهران مازاد معلم داریم، این معلم‌ها به دلایلی نمی‌توانند به شهرهای دیگر و روستاهای دورافتاده‌ای بروند که با مشکل کمبود معلم مواجه‌اند. این معلم‌های مازاد به رغم بیکاری‌شان حاضرند همین‌جا بمانند و از مزایایی که می‌توانستند در صورت تصمیم به جابه‌جایی برخوردار شوند، چشم‌پوشی کنند. در چنین شرایطی مدارس غیرانتفاعی که برای خودشان صنف هم درست کرده‌اند، با آمدن وزیر جدید، اعتراضاتی به راه انداختند که آموزش و پرورش باید مدارس نمونه دولتی و تیزهوشان و غیره را که در دوره اصلاحات توسعه پیدا کردند، تعطیل کند، چون فکر می‌کردند با تعطیلی این مدارس، دانش‌آموزان آنها مشتری مدارس غیرانتفاعی می‌شوند. آنها ادعا داشتند که مدارس غیرانتفاعی به‌شدت در حال ورشکست شدن و تعطیل شدن هستند. من به دنبال آمار و اطلاعاتی دقیق‌تر رفتم و متوجه شدم در زمانی که جمعیت دانش‌آموزان آموزش و پرورش کاهش فاحشی پیدا کرده، رشد این مدارس ثابت مانده است، بنابراین از این جمعیت کاهش‌یافته دانش‌آموزان، تعداد زیادی جذب همین مدارس شده‌اند و ادعای این مدارس بیراه است.

● ما در حال حاضر با نابرابری شدید درآمدي و اختلاف طبقاتی فاحشی در جامعه روبه‌رو هستیم. این یک واقعیت اجتماعی است که حتی قبل از انقلاب هم داشته‌ایم و در بعضی دوره‌ها کاهش و بعضی دوره‌ها هم افزایش یافته، اما همیشه وجود داشته است. این مسئله چطور در نظام آموزشی انعکاس می‌یابد؟

طبق پژوهش‌هایی که انجام داده‌ایم، نابرابری‌های آموزشی چند برابر بیشتر از نابرابری‌های درآمدی است، سؤال اینجاست که برای حل این مسئله چه کاری می‌توان صورت داد؟ یک راه‌کار، راه‌کار کره جنوبی است. تا چند سال پیش که من اطلاع را داشتم، توزیع دانش‌آموزان بین مدارس دولتی و خصوصی بر عهده دولت بود. این کار یک فلسفه سیاسی داشت که می‌گفت به طور کلی همه نظام‌های آموزشی، چه دولتی چه خصوصی، نابرابری‌های درآمدی را نهادینه و تثبیت می‌کنند. یعنی اگر کسی درآمد کافی نداشته باشد، نظام آموزشی نمی‌تواند آن را ارتقا بدهد. داراها هستند که با استفاده از نظام آموزشی، داشته‌های خود را نهادینه می‌کنند و فرزندان همین داراها جایگاه‌های عالی را به دست می‌گیرند.

اما مسئله اینجاست که حتی اگر همه مدارس غیرانتفاعی و خصوصی را هم ببندیم بازهم مانند کره جنوبی، خانواده‌های پردرآمد به طریقی حتی پنهانی، بسیار بیشتر از خانواده‌های کم‌درآمد خرج تحصیل و آموزش فرزندان می‌کنند. ضمن اینکه این اقدام با آزادی‌های فردی تناقض پیدا می‌کند و همین تناقض، چیزی است که در ایران هم حامیان خصوصی‌سازی بر آن دست گذاشته‌اند و با استفاده از ابهام و گنگی مفاهیمی چون عدالت بر آن تأکید دارند. برخی می‌گویند آیا این عدالت است که ما به بهانه جلوگیری از تشدید نابرابری‌های

اجتماعی، رشد استعدادهای یک کودک را محدود کنیم؟ آیا این بیشتر با عدالت سازگار نیست که اجازه دهیم برخی خانواده‌ها برای ارتقای تحصیلی فرزندش هزینه کنند چون دولت نمی‌تواند یا نمی‌خواهد برای آنها کاری انجام دهد؟ بنابراین مسئله بسیار جدی و در عین حال حل آن بسیار دشوار است. یک راه‌حل بینابینی این است که تأمین آموزش عمومی وظیفه دولت است اما در عین حال دولت نباید مانند کره جنوبی جلوی هر شکلی از آموزش خصوصی را هم بگیرد. راه‌حل این است که دولت طبق استانداردهای کیفی مناسب، خدمات تکلیفی خود را ارائه کند که هر کس خواست از آن استفاده کند. اما فضا را هم باز بگذارد برای اینکه اگر کسی خواست فرزندش مسابقه بدهد و چیزهای بیشتری یاد بگیرد، از آموزش خصوصی استفاده کند. در واقع دولت نسبت به این خواسته مازاد وظیفه‌ای ندارد.

● نمونه‌های زیادی در دنیا وجود دارد که شکل‌گیری یک بخش خصوصی هر چند کوچک، با ایجاد تغییر در مناسبات و نیروهای قدرت و روابط کاری می‌تواند کل بخش عمومی را تحت تأثیر قرار دهد. در ایران هم ابتدا تعداد مدارس غیردولتی بسیار اندک بود، اما به تدریج با وضعیتی مواجه شده‌ایم که هر چه بیشتر مدارس دولتی به لحاظ کمی و کیفی به حاشیه رانده می‌شوند و عرصه موفقیت‌های آموزشی و تحصیلی در اختیار مدارس غیردولتی و آموزشگاه‌های خصوصی و محصلان آنها قرار می‌گیرد.

من خود قائل به این دیدگاه هستم که نظام آموزشی، چه دولتی چه خصوصی، نابرابری را نهادینه می‌کند. از طرف دیگر می‌گویم در کشور ما نابرابری‌های دیگری هم وجود دارد و نابرابری آموزشی فقط یکی از آنها است. اگر بخواهیم واقع‌بینانه نگاه کنیم و دنبال راه‌حلی حداقلی باشیم، می‌توان گفت نظام آموزش عمومی، چه در سطح آموزش و پرورش چه در سطح آموزش عالی، تنها راهی است که می‌تواند امکان تحرک طبقاتی و امکان رهایی کودکان خانواده‌های کم‌درآمد از چرخه فقر را فراهم کند؛ در واقع کاهش توان این نظام آموزش عمومی و خصوصی‌سازی هر چه بیشتر این حوزه، این تنها راه را هم می‌بندد و به یک معنا این نابرابری تداوم پیدا می‌کند و به نوعی جاودانه می‌شود.

قانون اساسی یک قرارداد بین ملت و دولت است و طبق اصل ۳۰ قانون اساسی دولت موظف است آموزش عمومی را تا پایان دوره متوسطه برای همه مردم تأمین کند. دور زدن این قانون هم یعنی دولت در مدارس دولتی و عمومی، آموزش بی‌کیفیت ارائه دهند و والدین را وادار کند برای رهایی از این وضعیت، به سمت مدارس غیرانتفاعی سوق پیدا کنند. این نوعی جفا به ملت و نقض این قرارداد است. آموزش و پرورش به تنهایی مقصر نیست بلکه نهادهای که به این وزارتخانه اعتبارات اختصاص می‌دهد مقصر اصلی است. دولت می‌گوید منابع ندارم که این حرف دقیقی نیست. در واقع دولت منابع دارد اما اغلب آموزش و پرورش برای تخصیص منابع، اولویت ندارد، در حالی که دولت باید اولویت‌هایش را پیش از هر چیز از قانون اساسی بگیرد. اصل ۳۰، اصلی است که دولت بدون چون و چرا ملزم به رعایت آن است، اما منابع خود را وارد حوزه‌ها و جاهایی می‌کند که اولویت کمتری همه دارند.

● توزیع این نابرابری در کشور به چه صورت است؟ شکل دیگر نابرابری آموزشی را در مناطق محروم کشور و کودکانی می‌بینیم که اساساً شرایط بهره‌مندی از خدمات دولتی در زمینه آموزش را ندارند. دولت



نتایج پژوهش بانک جهانی درمورد مدارس دولتی و غیردولتی در کشورهای مختلف کاملاً متنوع است، یعنی در یک کشور، مدرسه دولتی بهتر عمل کرده و در کشوری دیگر مدرسه غیردولتی، اگر در این کشورها چنین تحقیقی انجام شده و این نتایج‌اش قاطعیت می‌گویم که اصلاً پژوهشی در این مورد صورت نگرفته است

جای خالی آموزش عمومی بیمه و تأمین اجتماعی

دکتر شهرام غفاری از مشارکت در طرح ترویج مفاهیم بیمه و تأمین اجتماعی در کتب درسی می‌گوید



هم ببینیم و کتب درسی را بازنگری کنیم و ببینیم که چه مفاهیمی در چه کتب درسی و چگونه باید گنجانده شود که بتوان فرهنگ بیمه را گسترش داد. مثلاً آیا می‌توان در درس ریاضی به ترویج فرهنگ بیمه پرداخت؟ یا فقط در کتب علوم اجتماعی امکان این کار وجود دارد؟ یا در کتب دینی و با استفاده از شواهد دینی و مستندات از زندگی و گفتار

● **این برنامه بلندمدت است، یعنی اگر امروز این کار آغاز شود، ۱۰ تا ۱۵ سال دیگر به نتیجه خواهد رسید. برای امروز جامعه و افسرداخت‌هایی که به هر نحو از تحصیل به دور هستند چه کار می‌توان کرد؟**

اگر این را بپذیریم که دانش‌آموزان امروز، گروه‌های مولد، تصمیم‌گیر و کارگران و کارفرمایان آینده هستند، اگر این گروه به درستی آموزش داده شوند، فرهنگ بیمه ظرف ۲۰ سال آینده به درستی در کشور نهادینه می‌شود که دستاورد بسیار بزرگی است. اما اینکه برای حال چه می‌توان کرد؟ ما باید از تمام ظرفیت‌های موجود استفاده کنیم که یکی از این ظرفیت‌ها، آموزش بالغین است. آموزش کودکان با آموزش بزرگسالان تفاوت دارد و باید از ظرفیت‌های آموزشی برای آموزش بزرگسالان استفاده کنیم. ذینفعان ما کارفرمایان، بیمه‌شدگان و کارگران هستند که تحت پوشش هستند و باید از تمام ظرفیت‌های خود برای ترویج فرهنگ بیمه و این که کارکردهای نظام بیمه‌ای چیست و اگر نباشد چه اتفاقی می‌افتد، استفاده کنیم. جای این مفاهیم هم در دانشگاه‌ها، هم در صنعت و هم در جوامع کارفرمایی خالی است. نهادهای دانشگاهی، کارفرمایی، کارگری و از همه مهمتر صدا و سیما، همه باید به کمک بیایند که فرهنگ بیمه را در جامعه بسط و گسترش دهیم و مزایای جامعه‌ای که در آن بیمه نهادینه شده است را مشخص کنیم.

● **اگر سازمان تأمین اجتماعی را به صف و ستاد تقسیم کنیم، حجم بسیار زیادی از نیروی انسانی در شعب بیمه‌ای و مراکز درمانی سازمان مشغول به کارند. اگر قرار باشد آموزش بالغین و ارباب رجوع انجام شود، قطعاً کارکنان مراکز درمانی و بیمه‌ای سازمان نیز باید آمادگی لازم برای این کار را داشته باشند. برای این کار چه برنامه‌ای وجود دارد؟**

در سازمان تأمین اجتماعی ۶۵ تا ۷۰ هزار نفر نیروی انسانی وجود دارد که جزوی از جامعه ۷۰ میلیونی کشور هستند. وقتی می‌گوییم فرهنگ بیمه‌ای باید ترویج پیدا کند، منظور ما در میان همه جامعه است. طبیعتاً اگر ما عملکرد خوبی نداشته باشیم و خدمات خود را آنچنان که مردم انتظار دارند ارائه ندهیم، صحبت ما در عملکرد بیمه با کارکرد ما در واقعیت تفاوت خواهد داشت و طبیعتاً اثرات سوء و منفی در باورهای مردم برجای می‌گذارد. بنابراین من این نکته را می‌پذیرم که وقتی می‌خواهیم فرهنگ بیمه را برای ذینفعان خود ترویج کنیم، باید برنامه‌ای کاملاً اختصاصی برای این که خودمان چگونه رفتار کنیم داشته باشیم که مردم به سازمان تأمین اجتماعی و به بیمه‌های اجتماعی با احترام و باور بیشتر نگاه کنند ■

یکی از حوزه‌هایی که تاکنون به رغم برخی تلاش‌های مقطعی نتوانسته است از ظرفیت‌های آموزش و پرورش به اندازه کافی برای ترویج مفاهیم استفاده کند، حوزه رفاه و تأمین اجتماعی است. شاهد انواع مختلف فرار بیمه‌ای در میان نیروهای مولد جامعه هستیم؛ زیرا این افشار با مفاهیم و کارکردها و فواید بیمه‌های اجتماعی آشنایی کافی ندارند. به همین دلیل، سازمان تأمین اجتماعی اخیراً با محوریت معاونت فرهنگی و اجتماعی این سازمان بسط و گسترش مفاهیم بیمه و تأمین اجتماعی در کتب درسی را در دستور کار خود قرار داده است. بخشی از این کار، بر عهده موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی است. به همین بهانه گفت‌وویی با دکتر شهرام غفاری، رئیس موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی انجام دادیم که در ادامه می‌آید.

● **آموزش و پرورش به عنوان یکی از فاکتورهای اصلی رفاه اجتماعی، تأثیر زیادی در نهادینه شدن ارزش‌ها، قوانین و مقررات و مفاهیم دارد. اما تاکنون سازمان تأمین اجتماعی به دلایل مختلف نتوانسته است از ظرفیت آموزش و پرورش برای بسط و گسترش مفاهیم بیمه و تأمین اجتماعی در جامعه بهره‌مند شود. با توجه به این موضوع، در ابتدا سطح گسترش و آموزش عمومی مفاهیم تأمین اجتماعی را در جامعه چگونه می‌بینید؟**

متأسفانه تاکنون وضعیت فرهنگ بیمه در جامعه مطالعه سیستماتیک نشده است. اگر به صورت خام بخواهیم قضاوت کنیم، می‌توانیم بگوییم فرهنگ بیمه در کشور ما غنی نیست و مردم، بیمه و باورهای بیمه‌ای را در زندگی خود به میزان کافی جاری نکرده‌اند؛ چه بیمه‌های اجتماعی و درمان و چه بیمه‌های تجاری. علت چیست؟ به نظر می‌رسد بخشی به عدم آگاهی از به موضوع بیمه و کارکردها و ضرورت‌های بیمه بازمی‌گردد و این عدم آگاهی نیز معلول ضعف آموزش در گذشته است. وقتی فرهنگ و باور بیمه‌ای در یک نظام عمیق باشد، همبستگی در آن مجموعه توسعه پیدا می‌کند، زیرا حس هم‌دلی و کار گروهی و کمک به یکدیگر، در یک فرهنگ بیمه‌ای بسیار غنی‌تر است. به دلیل این که اصولاً بیمه در قالب یک همبستگی اجتماعی توزیع ثروت می‌کند، یعنی منابع عمومی را از دارا به سمت ندار سوق می‌دهد. بنابراین در هر جامعه‌ای که فرهنگ بیمه‌ای مستقر شده و استقرار پیدا کرده است، مردم به رفاه مادی و آرامش فکری و امنیت روانی بیشتری رسیده‌اند. از این جهت است که سازمان تأمین اجتماعی هم بعد از فراز و نشیب‌هایی که در گذشته داشت و احیای معاونت فرهنگی و اجتماعی، ترویج مفاهیم بیمه و تأمین اجتماعی در کتب درسی را به عنوان یک نکته کلیدی هدف قرار داده و در مسیر درستی وارد شده است. موسسه عالی پژوهش نیز در این مسیر یاریگر معاونت فرهنگی این سازمان است.

● **به طور مشخص همکاری مؤسسه عالی پژوهش در تثبیت مفاهیم بیمه و تأمین اجتماعی در چه مرحله‌ای است؟**

قرار ما بر این است که اولاً بگوییم چه مفاهیمی، در چه کتبی و در چه سرفصل‌ها و اصولی باید وارد شود. برای این کار لازم است ابتدا یک مطالعه تحقیقی انجام دهیم. باید ببینیم در دنیا مفاهیم بیمه‌ای و فرهنگ بیمه در کجا و در چه مقطعی و به چه صورت ترویج می‌شود. پس از آن، ما

در تمام روستاها و دهات مدرسه تأسیس کرده که خود با عنوان مشکل تراکم مدارس، به یکی از مسائل امروز آموزش و پرورش تبدیل شده است. در بعضی از روستاهای ما تنها یک دانش‌آموز وجود دارد و برای آن معلم و مدرسه در نظر گرفته شده است. دولت اگر به طرف عرضه اندیشیده باید به طرف تقاضا هم بیندیشد، یعنی اگر دولت بنا به وظیفه‌اش طبق قانون اساسی و اساساً بر مبنای ماهیت دولت و نیز به‌خاطر جبرش برای ارتقای شاخص توسعه انسانی کشور، وظیفه دارد پوشش تحصیلی را در تمام مناطق کشور گسترش دهد. تقاضا را هم تحریک کند. مشکل ما در مناطق محروم در زمینه برابری فرصت‌های آموزشی، مشکل عرضه نیست. در آن مناطق ما با این مشکل مواجه هستیم که خانواده‌هایی که به لحاظ اقتصادی دچار فقر هستند و به نیروی کار فرزندانشان نیاز دارند، نمی‌توانند هزینه‌های آموزشی فرزند خود را از خرید ملزومات و کتب و نوشت‌افزار گرفته تا هزینه رفت‌وآمد او به مدرسه، تأمین کنند یا نمی‌توانند از نیروی کار او و توان هر چند اندک پول‌آوری او صرف‌نظر کنند. برای حل مشکل تقاضا در این مناطق، دولت باید به خانواده‌های این دانش‌آموزان مشوق‌های مالی و یارانه‌های آموزشی اختصاص دهد یا از هزینه‌های آموزشی آنها بکاهد و کتاب و نوشت‌افزار رایگان در اختیار آنها بگذارد. دولت بعضاً از این دست اقدامات انجام می‌دهد و یکی از آنها، تأسیس مجتمع‌های آموزشی شبانه‌روزی در برخی روستاهاست که دانش‌آموزان روستاهای اطراف را در خود جا داده و در یک مدرسه آموزش می‌دهد. البته این مجتمع‌های شبانه‌روزی همیشه با مشکلات مالی بسیاری درگیر بوده و اخیراً هم این مسئله برای آنها شدت پیدا کرده است که خود ما در این مورد پژوهشی انجام داده‌ایم در جریان وضعیت بعضاً وخیم آنها از جمله در زمینه کاهش سرانه غذایی دانش‌آموزان این مدارس هستیم.

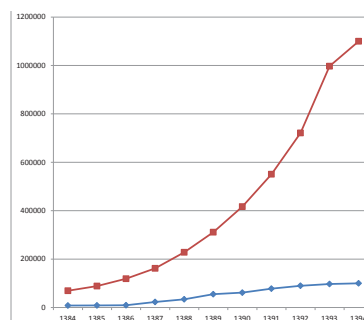
در دولت اصلاحات، در بخش‌هایی از استان کهگیلویه و بویراحمد یارانه‌ای نقدی برای این موضوع اختصاص داده شد. آن زمان به مدیرکل دفتر زنان آموزش و پرورش گفتیم اقدام بسیار خوبی است و ادامه دهید که ایشان گفتند این مشکل وجود دارد که با این کار، آن خانواده‌هایی هم که بدون این یارانه، فرزندان خود را به مدرسه می‌فرستند از این کار خودداری کنند تا به آنها هم یارانه داده شود. البته من معتقدم به همه این خانواده‌هایی که مشکل اقتصادی دارند، می‌بایست چنین یارانه‌ای تعلق بگیرد تا فرزندانشان از تحصیل بازمانند، اما چنین مشکلات اجرایی هم وجود دارد که باید به آنها اندیشید.

البته بخشی از مشکلات آموزشی به‌ویژه در مورد دختران در مناطق محروم و حاشیه‌ای، مشکل فرهنگی است که سبب می‌شود دختران یا از همان ابتدا به مدرسه فرستاده نشوند یا در میانه تحصیل، از سوی خانواده و طایفه و محله مجبور به ترک تحصیل شوند. به عنوان نمونه در یکی از روستاهای مرزی بین هرمزگان و سیستان و بلوچستان، دختران اجازه داشتند تا کلاس پنجم درس بخوانند و در روستای مجاور آن، که نسبت فامیلی و قومی هم با این روستا داشتند، دختران از همان ابتدا از رفتن به مدرسه منع می‌شدند. علت را که جویا شدم گفتند وضعیت فرهنگی این دو روستا باهم متفاوت است؛ یا به عنوان نمونه‌ای دیگر در مناطق روستایی، برای دختران معلم مرد اعزام شده که همین باعث می‌شود خانواده‌های آنها مانع رفتن دختران به مدرسه شوند و از آن طرف هم این مشکل وجود دارد که در برخی از روستاهای دور افتاده، آموزش و پرورش چطور می‌تواند معلم زن بفرستد بنابراین در مناطق محروم شاهد نابرابری آموزشی زیادی هستیم اما در حال حاضر بسیار بیشتر از اینکه مشکل در طرف عرضه باشد، مسئله تقاضا مطرح است ■

بارِ گران

به بهانه فصل بررسی بودجه ۹۵ و برنامه ششم توسعه در مجلس به تعهداتی پرداخته‌ایم که بردوش سازمان تأمین اجتماعی سنگینی می‌کند

مقایسه بدهی ایجاد شده و مبالغ پرداخت شده (ارقام به میلیارد ریال)



در آستانه تحویل لایحه بودجه سال ۹۵ توسط دولت به مجلس شورای اسلامی و بررسی و تصویب آن در مجلس، برخی از قوانین حمایتی که در سال‌های مختلف بدون در نظر گرفتن بار مالی یا با در نظر گرفتن محل جبران هزینه مخدوش، به تصویب رسیده‌اند و هر یک به نحوی تعهدات و بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی را افزوده‌اند، مورد بررسی قرار داده‌ایم. این موارد دهگانه، تنها بخشی از تعهدات ۲۷ گانه‌ای است که سیاستگذاران و تصمیم‌سازان در دهه‌های گذشته بر عهده دولت گذاشته‌اند. هزینه‌های مربوط به اجرای نظام ارجاع، پزشک خانواده، طرح تحول نظام سلامت، کتاب ارزش‌های نسبی و بار مالی ناشی از افزایش تعرفه‌ها، تخفیف حق بیمه سهم کارفرمایی برای اعضای شاغل در تعاونی‌ها، بیمه بیکاری، حق بیمه کارکنان بنیاد شهید و کمیته امداد، مستمری ارفاقی ناشی از بازنشستگی پیش از موعد مؤسسات دولتی، احتساب ایام بیکاری به عنوان سابقه اشتغال در مشاغل سخت و زیان‌آور و هزینه‌های ناشی از ادغام برخی صندوق‌های زیان‌ده در تأمین اجتماعی را به دلیل کمبود جابجایی‌ده‌ایم. البته باید گفت، بدهی‌های نهاد دولت به تأمین اجتماعی که تا پایان سال ۱۳۸۴ در حدود ۶ هزار میلیارد تومان بود، امروز به بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده و هر سال نیز بر آن افزوده می‌شود. یادآوری این نکته نیز خالی از لطف نیست که روند صعودی بدهی‌های انباشته دولت - با فرض این که ۱۰۰ درصد بدهی‌های ایجاد شده در سال ۱۳۹۴ تا سال ۱۴۰۰ پرداخت شود - در سال ۱۳۹۴ به بیش از ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار میلیارد ریال می‌رسد؛ اگر ۱۰۰ درصد بدهی‌های ایجاد شده در سال ۹۴ و سال‌های بعد، در بودجه‌های سالیانه محاسبه و پرداخت شود...

پدر بدهی‌ها

۳ درصد حق بیمه سهم نهاد دولت برای جلوگیری از بحران در صندوق‌های بازنشستگی است

به موجب بند ۱ ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی و تبصره‌های آن، حق بیمه از اول مهرماه تا پایان سال ۱۳۵۴ به میزان ۲۸ درصد مزد یا حقوق تعیین شد که ۷ درصد آن به عهده بیمه‌شده و ۱۸ درصد سهم کارفرما و ۳ درصد به وسیله دولت تأمین می‌شد. بر این اساس، طبق تبصره یک، از ابتدای سال ۱۳۵۵ حق بیمه سهم کارفرما ۲۰ درصد مزد یا حقوق بیمه‌شده تعیین شد و با احتساب سهم بیمه‌شده و کمک دولت، کل حق بیمه به ۳۰ درصد مزد یا حقوق افزایش یافت. بر اساس تبصره ۲ دولت مکلف است حق بیمه سهم خود را به‌طور یکجا در بودجه سالانه کل کشور منظور و به سازمان پرداخت نماید. کارشناسان حوزه رفاه و تأمین اجتماعی، پرداخت ۳ درصد حق بیمه توسط دولت را نشانه و محلی برای مشارکت تضامنی دولت می‌دانند. بر اساس قانون، دولت ضامن همه صندوق‌های بازنشستگی است و اگر یکی از صندوق‌ها با مشکل مواجه شود، مسئولیت عمل به تعهدات آن صندوق بر عهده دولت است. از طرف دیگر، دولت باید در تأمین منابع صندوق‌های بازنشستگی مشارکت داشته باشد تا این صندوق‌ها بتوانند در مقابله با تورم و کاهش ارزش پول، به فعالیت خود ادامه دهند.

بر اساس آخرین آمارها، دولت تا پایان سال ۱۳۹۲ و پس از پرداخت بخشی از این سهم، مبلغی حدود ۱۰۴ هزار میلیارد

ریال بابت سهم ۳ درصدی خود در

پرداخت حق بیمه به سازمان تأمین اجتماعی بدهکار

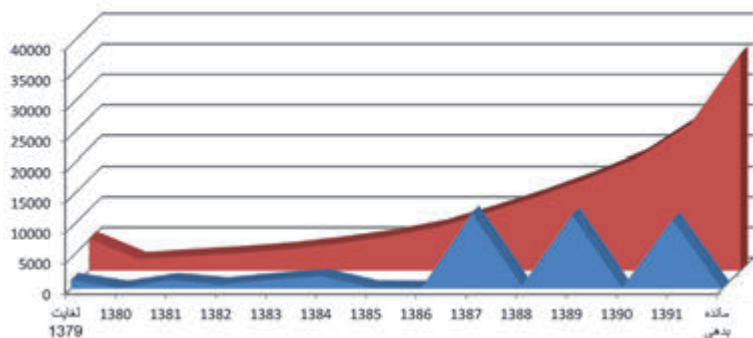
شد. برآوردها نشان می‌دهد تا پایان سال جاری نیز دولت حدود ۵۱

هزار میلیارد ریال از این بابت به تأمین اجتماعی بدهکار خواهد شد که این رقم باید در

بودجه سال ۱۳۹۵ لحاظ و به سازمان پرداخت شود ■

برآورد هزینه برای سازمان تأمین اجتماعی در سال ۹۴

۵۱ هزار میلیارد ریال



بدهی ایجاد شده و مبالغ دریافت شده بابت سهم ۳ درصد دولت (ارقام به میلیارد ریال)

مهمانان ناخوانده بازنشستگی‌های پیش از موعد بصورت بزرگ‌بهره صندوق‌های بیمه‌گر را ورشکست می‌کند

۵۰/۵
هزار میلیارد
ریال

برآورد هزینه
برای
سازمان تامین
اجتماعی
در سال ۹۴

بر اساس ماده واحده‌ای که در سال ۱۳۹۲ به تصویب رسید، سازمان تأمین اجتماعی مکلف شد به افرادی که حداقل ۱۰ سال سابقه پرداخت حق بیمه را دارند و به سن ۶۰ سال برای مردان و ۵۵ سال برای زنان رسیده‌اند یا به هر دلیلی به تشخیص کمیسیون‌های موضوع ماده ۹۱ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴/۴/۳ و اصلاحات بعدی آن در سنین کمتر از موارد فوق از کارافتاده شده‌اند ولی از حق مستمری برخوردار نمی‌شوند، متناسب با سنوات پرداخت حق بیمه، حقوق بازنشستگی پرداخت نماید. افرادی که کمتر از ۱۰ سال حق بیمه پرداخت کرده‌اند، می‌توانند با پرداخت مابه‌التفاوت حق بیمه شامل حق کارگر و کارفرما، تا ۱۰ سال به نرخ سال جاری، از امتیاز بازنشستگی این حکم برخوردار شوند. در تبصره یک این ماده واحده، سازمان تأمین اجتماعی مکلف شد به فرزندان و همسران بیمه‌شده متوفی که کمتر از ۱۰ سال سابقه پرداخت حق بیمه دارند نیز نسبت به سنوات، مستمری پرداخت نماید. بر اساس تبصره ۲ نیز، سازمان ثبت اسناد و املاک کشور موظف شد علاوه بر حق‌الثبت فعلی، یک در ده هزار به قیمت منطقه‌ای بابت حق‌الثبت اموال غیرمنقول دریافت

برآورد هزینه
اجرای قانون
تعیین تکلیف

شده‌است. حتی با در نظر گرفتن حق بیمه‌های وصول‌شده از ۱۳۷۶ نفر بیمه‌شدگانی که کمتر از ۱۰ سال سابقه داشته‌اند تا ابتدای مرداد ۹۴ سازمان تأمین اجتماعی برای اجرای تعهدات موضوع این قانون، با ۷۱۳ میلیارد ریال کسری روبه‌رو بوده است. از سوی دیگر هزینه تعهدات آتی مربوط به مستمری‌های برقرارشده تا ۹۴/۵/۱ به ارزش سال ۹۴ (مبالغی که پیش‌بینی می‌شود هر یک از این مستمری‌گیران جدید و بازماندگان آنان تا پایان دوره قانونی مستمری‌گیری، از سازمان تأمین اجتماعی دریافت کنند) مبلغی بالغ بر ۴۹ هزار و ۸۲۳ میلیارد ریال برآورد شده که مبلغی چشمگیر است و با احتساب آن، کسری منابع ناشی از اجرای ۱۸ ماهه قانون تعیین تکلیف به ۵۰ هزار و ۵۳۶ میلیارد ریال بالغ می‌شود و برابر با ۱۴/۶ درصد کل درآمد حق بیمه این سازمان در سال ۹۴ است ■

هزینه‌ها

مبلغ به ارزش سال ۹۴ (میلیارد ریال)	
۲,۰۰۹	برآورد هزینه پرداخت مستمری‌ها و کمک‌های جنبی ناشی از تصویب قانون از تاریخ اجرا تا ۹۴/۵/۱
۴۹,۸۲۳	برآورد مستمری‌ها و کمک‌های جنبی آتی
۱,۲۹۷	وصولی بابت سنوات ارفاقی تا ۱۰ سال
۰/۶	مبالغ پرداخت‌شده به سازمان از محل حق‌الثبت دفاتر اسناد رسمی
۷۱۳	برآورد میزان کسری بدون در نظر گرفتن مستمری‌های آتی
۵۰,۵۳۶	برآورد میزان کسری با احتساب مستمری‌های آتی

حق الزحمه یک وظیفه

۲۳ درصد حق بیمه دوران سربازی
میلیاردها ریال، برای دولت هزینه داشته است

۴

هزار میلیارد
ریال

برآورد هزینه
برای سازمان تامین
اجتماعی
در سال ۹۴

شرط آن که تمام یا قسمتی از خدمت نظام وظیفه خود را در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل گذرانده یا حضور داوطلبانه در جبهه داشته باشند، سوابق خدمتی آنها براساس قانون اصلاح تبصره ۲ الحاقی ماده ۷۶ قانون اصلاح مواد ۷۲ و ۷۷ تبصره ماده ۷۶ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۷۹ به عنوان سوابق اشتغال در کارهای سخت و زیان‌آور محسوب می‌شود. بر اساس آخرین آمارها، مانده بدهی دولت از این بابت در پایان سال ۱۳۹۲ بالغ بر ۲۴ هزار میلیارد ریال بود. برآوردها حاکی از آن است که اجرای این قانون در سال جاری نیز رقمی در حدود ۴ هزار میلیارد ریال برای دولت هزینه خواهد داشت ■

مصوب ۱۳۶۹ یا شرکت داوطلبانه آنها در جبهه قبل از اشتغال یا هنگام اشتغال جزو سوابق پرداخت حق بیمه نزد سازمان تأمین اجتماعی محسوب می‌شود. بر اساس ماده ۲، شرکت داوطلبانه افراد یاد شده در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل بر اساس گواهی مرجع اعزام‌کننده شامل نیروهای مسلح، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، جمعیت هلال احمر و وزارت جهاد و کشاورزی خواهد بود. بر اساس تبصره یک ماده ۳، حق بیمه موضوع این ماده به ترتیب هفت سی ام توسط بیمه‌شده و بیست و سه سی ام توسط دولت پرداخت می‌شود. ضمناً در تبصره دو ماده ۳، بار مالی ناشی از اجرای این آیین‌نامه در هر سال بر حسب تعداد استفاده‌کنندگان توسط سازمان تأمین اجتماعی محاسبه و در لایحه بودجه سال بعد منظور خواهد شد. بر طبق ماده ۴، بیمه‌شدگانی که در کارهای سخت و زیان‌آور اشتغال دارند، به

در هشت سال جنگ تحمیلی، دلوری‌ها و رشادت‌های فرزندان این خاک و بوم، جای تردید برای کسی باقی نگذاشت و عزت و سرافرازی کشور را حفظ کرد. بر همین اساس، دلاورمردان جبهه‌های دفاع مقدس، شایسته تقدیرند و کسی از این بابت، شکی به خود راه نمی‌دهد. در ادامه این رشادت‌ها، خدمت وظیفه عمومی (سربازی) نیز برای حفظ و حراست از امنیت و کیان این مرز و بوم، همچنان ادامه دارد و حمایت از کسانی که به خدمت مقدس سربازی رفته و می‌روند، ایرادی ندارد. اما حمایت و کمک، زمانی به منزل مقصود خود می‌رسد که منابع و هزینه‌های آن مشخص و پرداخت شود.

به موجب آیین‌نامه اجرایی قانون اصلاح تبصره ۱۴ قانون کار و الحاق یک تبصره به آن، بر اساس ماده یک، مدت خدمت نظام وظیفه مشمولان قانون کار



کمکی که پرداخت نشده است

۳ درصد قانون حرف و مشاغل

آزاد، کمک دولت به مشاغل

آزاد و اتباع ایرانی خارج از

کشور برای بیمه شدن است

۱/۳
هزار میلیارد
ریال▲ برآورد هزینه
برای
سازمان تأمین
اجتماعی
در سال ۹۴▲ میزان بدهی دولت به
سازمان از ۳ درصد قانون
حرف و مشاغل آزاد
(ارقام به میلیارد ریال)

حمایت از اقشار و گروه‌های آسیب‌پذیر، اقدام بسیار خوب و پسندیده‌ای است؛ اما چگونگی این حمایت و توجه به منابع مورد نیاز برای آن نیز اهمیت زیادی دارد. متأسفانه در موارد زیاد، تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کشور حمایت‌های مورد نظر خود از اقشار و گروه‌های آسیب‌پذیر را نه به هزینه دولت، که از جیب بیمه‌ها و صندوق‌های بازنشستگی انجام داده‌اند. مواردی مانند همسان‌سازی حقوق بازنشستگان از این نوع است. توجه به این نکته نیز بسیار مهم است که تصمیمات غیرکارشناسی، توقع ایجاد می‌کند و لغو برخی از این توقع‌ها، به سادگی امکان‌پذیر نیست. برای مثال در خصوص همسان‌سازی حقوق بازنشستگان، این طرح یک بار اجرا و پس از آن به دلیل اختصاص نیافتن منابع، لغو شد. بعد از گذشت چند سال از اجرا و لغو اجرای این طرح، هنوز بازنشستگان کشور درخواست همسان‌سازی حقوق را مطرح می‌کنند، در صورتی که می‌دانند منابعی برای آن در اختیار سازمان تأمین اجتماعی قرار نگرفته است.

به موجب ماده واحده مصوب مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۶۵/۶/۳۰ و تبصره ۲ ماده ۴ آیین‌نامه اجرایی قانون مزبور مصوب ۱۳۶۶/۷/۲۹ هیأت وزیران، بدهی دولت بابت ۳ درصد قانون حرف و مشاغل آزاد و اتباع ایرانی اعم از شاغل و غیرشاغل خارج از کشور که می‌توانند به طور اختیاری بیمه‌شده و از مزایای قانون تأمین اجتماعی بهره‌مند گردند و به استناد

تبصره ۲ ماده ۴ آیین‌نامه اجرایی قانون مزبور که در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۲۹ به تصویب هیأت وزیران رسیده است، پرداخت ۲ یا ۳ درصد از حق بیمه بر حسب موارد مندرج در آیین‌نامه بر اساس ماده ۲۸ قانون تأمین اجتماعی به عهده دولت قرار داده شده است. بر این اساس، معادل ۳ درصد از حق بیمه وصولی از حرف و مشاغل آزاد (۲۶ درصد با پوشش درمان) سهم دولت خواهد بود. بر اساس آخرین آمارهای سال ۱۳۹۲، مانده بدهی دولت در این خصوص بیش از ۳ هزار میلیارد ریال بوده است. برآوردهای سال جاری

نیز نشان می‌دهد که تا پایان سال، بیش از ۱/۳ هزار میلیارد ریال دیگر از این بابت به بدهی دولت افزوده می‌شود که باید در بودجه سال ۹۵ لحاظ و به تأمین اجتماعی پرداخت شود. تکرار این نکته خالی از لطف نیست که سازمان تأمین اجتماعی یک سازمان تعهدی است و باید توانایی انجام تعهدات قانونی خود در مقابل بیمه‌شدگان، مستمری‌گیران، از کارافتادگان، بازماندگان و سایر خدمات‌گیرندگان قانونی را داشته باشد. افزایش بدون پشتوانه تعهدات این سازمان، آینده خدمت‌رسانی را با مشکل مواجه خواهد کرد. ■

قوانین بر زمین مانده

همسان‌سازی حقوق

بازنشستگان بدون منابع

اجرایی نمی‌شود

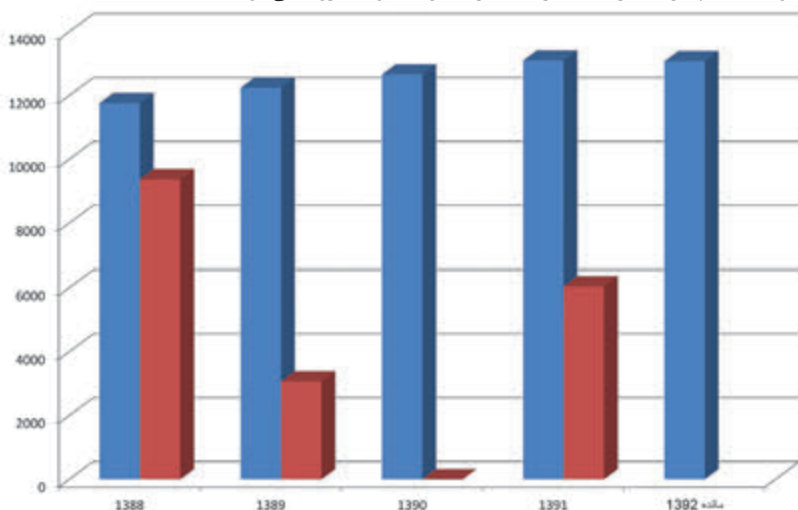
۱۱
هزار میلیارد
ریال▲ برآورد هزینه
برای
سازمان تأمین
اجتماعی
در سال ۹۴▲ بدهی ایجادشده و
مبالغ دریافت‌شده
بابت همسان‌سازی
حقوق بازنشستگان
(ارقام به میلیارد
ریال)

بر اساس بند ۳۹ ماده واحده قانون بودجه سال ۱۳۸۸ کل کشور، دولت مکلف شد به میزان ۲۵ هزار میلیارد ریال از سهام قابل عرضه در بورس اوراق بهادار شرکت‌های دولتی یا سهام دولت در سایر شرکت‌ها را به

سازمان تأمین اجتماعی واگذار کند. سازمان تأمین اجتماعی نیز در راستای همسان‌سازی حقوق بازنشستگان موظف شد از محل فروش و سود حاصل از مالکیت سهام مزبور نسبت به افزایش حقوق بازنشستگی و مستمری بازنشستگان و مستمری‌گیران خود از ابتدای سال ۱۳۸۸ اقدام کند. ضوابط افزایش و آیین‌نامه اجرایی مربوطه حداکثر تا پایان اردیبهشت ماه به پیشنهاد وزارت رفاه و تأمین اجتماعی به تصویب هیأت وزیران رسید.

منابع مورد نیاز برای اجرای این طرح، هیچگاه به طور کامل به تأمین اجتماعی پرداخت نشد، اما تأمین اجتماعی از محل منابع خود، این طرح را انجام داد. بر اساس آخرین آمارها، مانده بدهی دولت تا پایان سال ۱۳۹۲ برای اجرای این

طرح، حدود ۴۴ هزار میلیارد ریال بود. علاوه بر بدهی‌های ایجاد شده در سال ۱۳۹۳، برآوردها نشان می‌دهد که در سال جاری نیز بیش از ۱۱ هزار میلیارد ریال از این بابت به بدهی‌های دولت افزوده می‌شود. ■



حمایت‌های غیر بیمه‌ای

پرداخت بخشی از حق بیمه رانندگان، خادمین مساجد و باربران بر عهده نهاد دولت است

۷/۶
هزار میلیارد
ریال

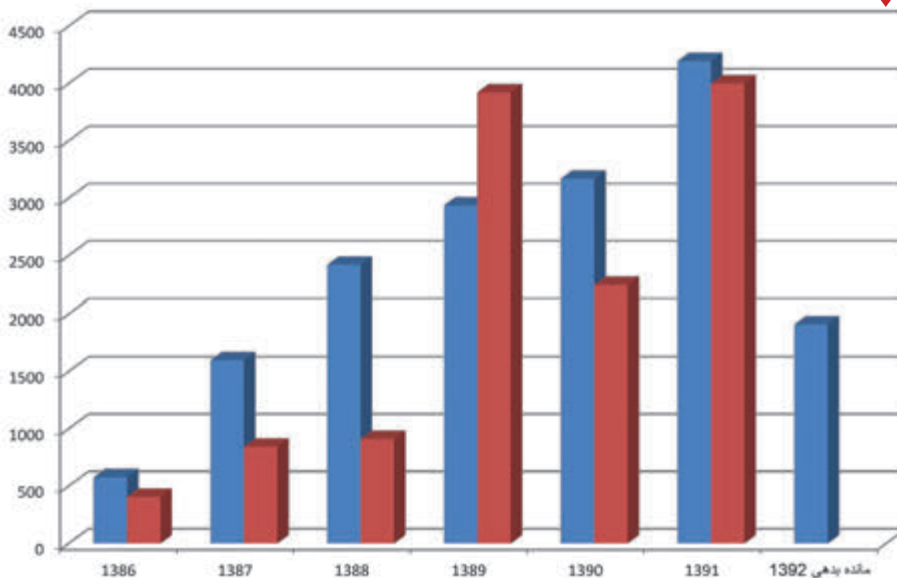
▲ برآورد هزینه
برای
سازمان تامین
اجتماعی
در سال ۹۴

نشان می‌دهد که تا پایان سال جاری، مبلغ ۷/۶ هزار میلیارد ریال دیگر نیز به این بدهی افزوده خواهد شد که لازم است در بودجه سال آینده

تخصیص و به سازمان تامین اجتماعی پرداخت شود تا امکان اداره این طرح وجود داشته باشد ■

بر اساس بند ض تبصره ۱۴ قانون بودجه سال ۱۳۸۶، وزارت رفاه و تامین اجتماعی مکلف شد از محل اعتبارات ردیف ۵۰۳۹۱۶ قسمت چهارم این قانون، ده بیست و هفتم حق بیمه رانندگان حمل و نقل عمومی که فاقد هرگونه پوشش بیمه‌ای باشند و بیست و هفتم حق بیمه خادمین ثابت مساجد و کارگران باربران (حمل) را با همکاری وزارتخانه‌های راه و ترابری، کشور و سازمان اوقاف و امور خیریه و وزارت کشور (شهرداری‌ها) پرداخت نماید. اجرای این قانون تا پایان سال ۱۳۹۲ برای دولت در حدود ۴/۴ هزار میلیارد ریال مانده بدهی داشت. برآوردها

بدهی ایجاد شده و مبالغ دریافت شده بابت حق بیمه رانندگان، خادمین مساجد و باربران (ارقام به میلیارد ریال)



هزینه‌های ناشی از خدمات درمانی و بازنشتی، در اغلب کشورهایی که بیمه همگانی و فراگیر در آنها وجود ندارد، باعث سقوط اقشار کم درآمد به طبقات پایین‌تر اجتماع می‌شود. برای همین منظور، دولت‌ها به عنوان پیشگیری، برخی حمایت‌های بیمه‌ای را از اقشار و طبقات خاص در زمان دارایی این افراد به وجود می‌آورند تا از تحمیل هزینه‌های این افراد در زمان سقوط به طبقات پایین‌تر به خود، جلوگیری کنند. تصویب قوانینی مانند بیمه رانندگان، خادمین مساجد و باربران نیز شاید از این گونه باشد. اما از آنجا که این افراد توانایی پرداخت کامل حق بیمه را به دلایل مختلف از جمله فصلی بودن کار یا مکفی بودن درآمد نداشتند، دولت پرداخت بخشی از این حق بیمه را بر عهده خود گذاشت. اما شرایط مالی کشور، اجازه نداد این بخش از حق بیمه به موقع توسط دولت به سازمان تامین اجتماعی پرداخت شود. به همین دلیل، سازمان تامین اجتماعی بر سر یک دوراهی می‌ماند؛ یا به دلیل کمبود منابع، حمایت از این اقشار را محدود یا در مقاطعی قطع کند، که این اقدام به اعتصاب و نارضایتی این اقشار می‌انجامد و با رویکرد مدیران این سازمان در حمایت از اشتغال در تعارض است، یا اینکه خدمات خود را به این اقشار ادامه دهد و در انتظار این بماند که دولت بالاخره یک روز بدهی خود را بپردازد. البته تجربه سازمان تامین اجتماعی نشان داده است که در اکثر مواقع، اتفاق به راه دوم می‌رود، یعنی سازمان تامین اجتماعی به هزینه خود و سایر بیمه‌شدگان تعهدات تحمیلی را انجام می‌دهد، اما نهاد دولت در پرداخت بدهی‌های خود به این سازمان، اغلب اوقات خوش قول نبوده است.

۲۰ هزار میلیارد تومان هزینه و ۲ هزار میلیارد تومان درآمد

غلامرضا عباسی

رئیس هیات مدیره کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایان کشور

۱۳ میلیون نفر کارگر و شاغل تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی هستند و حجم خدمات و سرویس‌دهی تامین اجتماعی به افراد تحت پوشش خود بسیار بالاست، به همین دلیل لازم است این سازمان از سوی دولتمردان و مجلس و همچنین نهادهای مرتبط حمایت شود. بدهی ۱۰۸ هزار میلیارد تومانی دولت به تامین اجتماعی سازمان را دچار مشکل کرده و به رغم این که تمامی شکل‌های کارگری و کارفرمایی این موضوع را بیان می‌کنند، اما تاکنون هیچ اتفاق مثبتی در این خصوص رخ نداده و سازمان از نظر مالی در مضیقه است. چنانچه یک ماه حقوق بازنشتگان با تأخیر پرداخت شود، بیش از ۵ میلیون نفر خانواده‌های این افراد دچار معضل می‌شوند، به همین دلیل مجلس باید از دولت بخواهد تا بخشی از این بدهی در بودجه‌های سالیانه

برخی از این مصوبات و تعهداتی که دولت به تامین اجتماعی تحمیل کرده، نیاز به پالایش و اصلاح دارد و تامین اجتماعی باید با استفاده از نظرات کارشناسان و متخصصان و همچنین نمایندگان جامعه کارگری، کارفرمایی و بازنشتگان نسبت به اصلاح آنها اقدام نمایند. تعهدات، انتظارات جامعه را بالا می‌برد و تامین اجتماعی بدون اعتبارات ویژه نمی‌تواند از عهده اجرای تمامی این تعهدات برآید، به همین دلیل جامعه کارگری و بازنشتگان در ایران آسیب می‌بینند. طرح‌های مجلس نیز باید با نظر شرکای اجتماعی در دستور کار قرار گیرند و تصویب شوند.

دولت‌ها باید به تعهدات خود پایبند باشند. سازمان تامین اجتماعی به جای این که هر سال با سرمایه‌گذاری و ارائه خدمات بنیه خود را قوی‌تر کند، هر روز لاغر و لاغرتر می‌شود و تعهدات تحمیلی باعث می‌شود که به جامعه کارگری فشار وارد شده و در نهایت نارضایتی در بین کارگران شاغل و بازنشته ایجاد شود.

سرانه درمان بیمه‌شدگان تامین اجتماعی نیز باید پرداخت شود. سرانه درمان برای تمامی ملت ایران در نظر گرفته شده اما این موضوع شامل حال کارگران نمی‌شود و بودجه سرانه درمان فقط به وزارت بهداشت داده می‌شود و به بیمه‌شدگان تامین اجتماعی و کارگران پرداخت نمی‌شود؛ به همین دلیل ۵۰ درصد جمعیت کشور از سرانه درمان که حق آنان است، محروم هستند. البته استقلال سازمان تامین اجتماعی نیز از درخواست‌های اصلی ماست، چراکه حفظ استقلال و پایداری این سازمان از هر نظر واجب است و برای رسیدن به این موضوع تمام تلاش خود را خواهیم کرد ■

پرداخت شود. هیچک از دولت‌ها تا کنون به تعهدات خود در مورد مطالبات تامین اجتماعی عمل نکرده‌اند، بنابراین جا دارد در تدوین برنامه ششم توسعه کشور با وجود تأکید و سیاست‌های ابلاغی رهبری که سه بخش آن مربوط به تامین اجتماعی است، رفع مشکلات و پرداخت بدهی‌های این سازمان مدنظر قرار گیرد و در بودجه سازمان نیز این موضوع‌ها لحاظ شود. اگر در سال‌های قبل، حتی بخش اندکی از بدهی‌ها پرداخت می‌شد، هم‌اکنون با حجم انبوهی از بدهی مواجه نبودیم. هر سال نسبت به گذشته ۲۰ هزار میلیارد تومان به تعهدات سازمان اضافه می‌شود؛ در حالی که فقط ۲ هزار میلیارد تومان آن پرداخت می‌شود و مابقی به مبلغ بدهی‌ها افزوده خواهد شد. تعهداتی که تامین اجتماعی دارد، در حوزه اختیاری آن نیست و همه از سوی دولت و مجلس تحمیل شده است و تا وقتی که نگاه‌ها به این سازمان علمی و تخصصی و فنی نباشد، مشکلات سازمان کم و بیش ادامه خواهد داشت.



▲ برآورد هزینه
برای
سازمان تأمین اجتماعی
در سال ۹۴

نوسازی بدون هزینه

ماده ۱۰ قانون نوسازی صنایع

هزینه‌های زیادی به تأمین اجتماعی وارد می‌کند

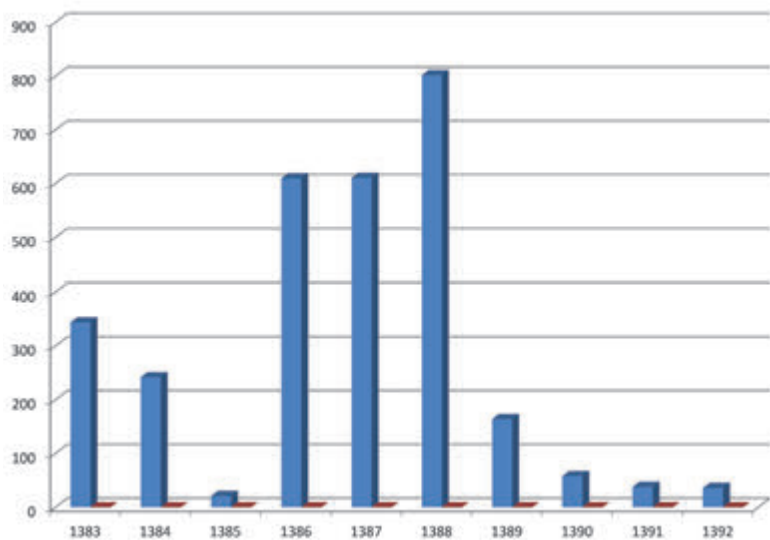
برای این بنگاه‌ها تا پایان سال ۱۳۹۳ تمدید شد. بر اساس آخرین آمارها، مانده بدهی دولت از این بابت تا پایان سال ۱۳۹۲ حدود ۲/۹ هزار میلیارد ریال بود که در کنار بدهی افزوده سال ۱۳۹۳، برآوردها نشان می‌دهد که در سال جاری نیز مبلغی حدود ۴/۲ هزار میلیارد ریال بابت ۵ درصد حق بیمه تا زمان بازنشستگی و مبلغی در حدود ۲۵ هزار میلیارد ریال بابت مستمری سنوات ارفاقی این ماده قانونی به بدهی‌های دولت افزوده خواهد شد ■

کشور پیش‌بینی و پرداخت خواهد شد. بر اساس ماده ۱۶ نیز به منظور حمایت از نیروی انسانی، حفظ سطح اشتغال و استمرار تولید در بنگاه‌های مشمول واگذاری، هیأت واگذاری مکلف است کلیه کارکنان هر شرکت را پیش از واگذاری، در برابر بیکاری بیمه نماید و به تناسب اقدام‌های لازم را انجام دهد. ضمن این که بر اساس بند ۱ ماده ۱۶ بازنشستگی پیش از موعد براساس مواد (۹) و (۱۰) قانون بازسازی و نوسازی صنایع مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۶، این قانون

در اوایل دهه ۸۰، پیری صنایع و تعداد زیاد نیروی آماده به کار باعث شد قانون نوسازی صنایع به تصویب برسد. هدف قانونگذار از اجرای ماده ۱۰ قانون تنظیم بخشی از مقررات تسهیل نوسازی صنایع کشور این بود که راهکارهایی برای چابک‌سازی و پویایی در مجموعه‌های تولیدی و اقتصادی ایجاد کند تا کارفرمایان و صاحبان کارگاه‌ها و کارخانه‌های تولیدی و صنعتی بتوانند با حمایت دولت در پرداخت بخشی از حق بیمه کارگران قدیمی و باسابقه و با هدف بهسازی و نوسازی و اشتغالزایی در مجموعه‌های مذکور، به جذب نیروهای جدید و جوان بپردازند و علاوه بر رونق بخشیدن به حوزه تولید و اقتصاد کشور، چالش‌های پیش روی حوزه اشتغال را نیز کاهش دهند. اجرای این قانون اما در سال‌های بعد، به دلایل مختلف از جمله ناتوانی کارفرمایان در پرداخت حق بیمه سنوات ارفاقی و اختصاص نیافتن منابع از سوی دولت، با مشکلاتی در اجرا مواجه شد.

به موجب ماده ۱۰ تنظیم بخشی از مقررات نوسازی صنایع کشور مصوب ۱۳۸۲/۵/۲۶ و اصلاحات بعدی، کارفرمایان واحدهای صنعتی و تولیدی مجازند تا پایان برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، به ازاء هر نفر اشتغال جدید، یک نفر از کارکنان با سابقه پرداخت حق بیمه بیش از ۲۵ سال را با پرداخت ۵۰ درصد مابه‌التفاوت کسورات سنوات باقیمانده تا زمان بازنشستگی قانونی، پیش از موعد بازنشسته نمایند و ۵۰ درصد دیگر مابه‌التفاوت کسورات توسط دولت در بودجه‌های سالانه کل

بدهی‌های ایجادشده و مبالغ دریافت شده بابت اجرای قانون نوسازی صنایع (ارقام به میلیارد ریال)



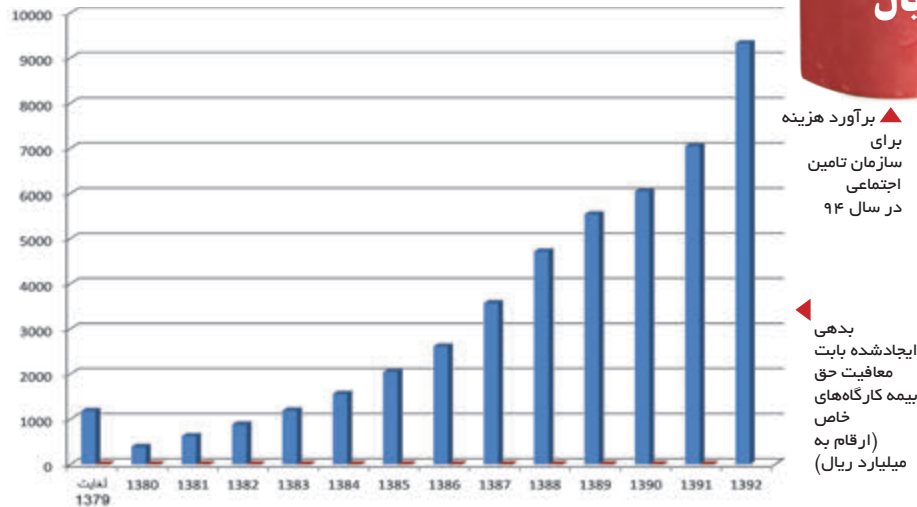
بی‌هدفی یارانه‌ها معاذت برخی کارگاه‌های تولیدی شاید دیگر موضوعیت نداشته باشد

۱۴
هزار میلیارد
ریال

به موجب مصوبه مورخ ۱۳۶۱/۱۲/۱۶ مجلس شورای اسلامی و تبصره یک آن، از آغاز سال ۱۳۶۲ کارفرمایان کلیه کارگاه‌های تولیدی، صنعتی و فنی که از خدمات دولتی (از قبیل برق، آب، تلفن

و راه) استفاده می‌کنند، تا میزان ۵ نفر کارگر از پرداخت حق بیمه سهم کارفرما معاف بوده و از ۵ نفر به بالا نسبت به مازاد ۵ نفر حق بیمه را خواهند پرداخت. بر اساس تبصره یک، دولت مکلف است هزینه مورد نیاز سال‌های آتی را در بودجه پیش‌بینی و منظور نماید. بر همین اساس، بر اساس آخرین آمارها تا پایان سال ۱۳۹۲، مانده بدهی دولت از این بابت حدود ۴۶ هزار میلیارد ریال بود. برآوردهای سال ۱۳۹۴ نیز نشان می‌دهد دولت تا پایان سال ۱۴ هزار میلیارد دیگر از این بابت علاوه بر بدهی قبل و بدهی سال ۱۳۹۳، بدهکار خواهد شد. قانون معافیت حق بیمه سهم کارفرمایان کارگاه‌های کوچک صنفی تا میزان ۵ نفر کارگر، در تاریخ ۱۳۵۸/۹/۲۴ در شورای انقلاب اسلامی مطرح و در

در سال‌های بعد نیز جنگ تحمیلی به وقوع پیوست و این ضرورت همچنان محسوس بود. پس از آن تاریخ، هر چند که تعداد این نوع از کارگاه‌ها به استناد قانون کاهش یافت، اما هنوز تعدادی مشمول دریافت این نوع حمایت هستند؛ در صورتی که به نظر می‌رسد ضرورت این حمایت از بین رفته و در این میان، تنها گروهی خاص از یارانه غیرهدفمند دولت استفاده می‌کنند و بدهی دولت از این بابت روز به روز سنگین‌تر می‌شود ■



تعهداتی بدون پشتوانه

اگر تأمین اجتماعی دچار بحران شود، چه کسی پاسخگو است؟

حمیدرضا سیفی

عضو هیات رئیسه کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایان کشور

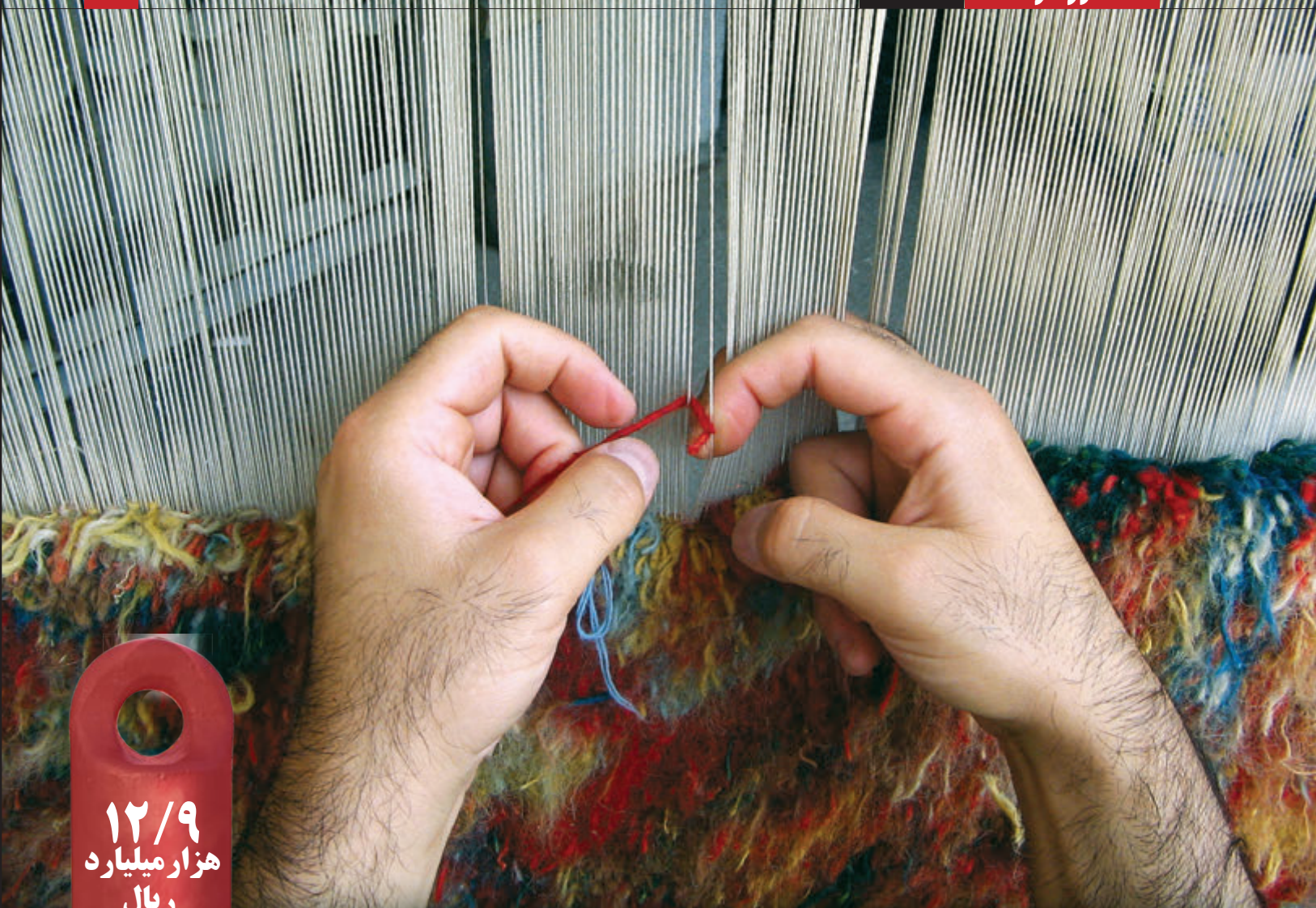
سازمان تأمین اجتماعی با داشتن بیش از ۲۰۰ شرکت زیرمجموعه، از نظر اقتصادی در حدود ۳ وزارتخانه است و بیش از ۵۰ درصد جمعیت کشور را نیز تحت پوشش خود دارد؛ بنابراین چنانچه مشکلی برای تأمین اجتماعی ایجاد شود، لطمه بزرگی به کشور هم از جهت اقتصادی و هم جمعیتی وارد می‌شود. طبق اصل ۲۱ قانون اساسی، وظیفه تأمین اجتماعی مردم بر عهده دولتهاست و تعهداتی که دولت‌ها دارند، نباید به گردن صندوق‌هایی مانند تأمین اجتماعی بیفتد زیرا تعهدات بدون پشتوانه، صندوق‌ها را با مشکل ورشکستگی روبه‌رو خواهند کرد. قوانینی مانند ماده ۱۰ قانون نوسازی صنایع، معافیت برخی کارگاه‌ها و اقسار خاص از پرداخت حق بیمه، مشاغل سخت و زیان‌آور، قانون ۳ درصد بیکاری، بخشودگی حق بیمه ایثارگران و جانبازان و... از جمله مواردی هستند که تأمین اجتماعی مجبور است خدمات ذیل آن را به افراد تحت پوشش خود ارائه دهد، در صورتی که هیچ‌یک از منابع آنها پرداخت نشده و

نتیجه این رفتار، چیزی جز ورشکستگی سازمان نیست. در حال حاضر ترازهای مالی سازمان تأمین اجتماعی در حد بهره یا کارمزدهای سالیانه معمولی است و پیداست که دخل و خرج این سازمان به هم نمی‌خورد، زیرا دولت‌ها در طول سالیان گذشته از این سازمان به عنوان صندوقی برای هزینه‌های خود استفاده کرده‌اند، به طوری که اگر امروز بدهی‌های آن پرداخت نشود و بودجه مناسپی نیز به این سازمان تعلق نگیرد، تقریباً یک سازمان ورشکسته خواهد بود. در سازمان تأمین اجتماعی باید نظارت دولت و مدیریت شرکای اجتماعی وجود داشته باشد و اصل سه‌جانبه‌گرایی (کارفرما و کارگر و بیمه‌شده) در آن شکل گیرد. متأسفانه اصل ۴۴ قانون اساسی که مورد تأیید مقام معظم رهبری نیز هست، به صورت کامل و صحیح اجرا نمی‌شود، مثلاً تلاش دارند سازمان تأمین اجتماعی را که یک نهاد غیردولتی است، دولتی کنند. در تمام کشورهای دنیا، سازمان‌های دولتی را خصوصی می‌کنند اما در کشور ما درست عکس این موضوع به وقوع می‌پیوندد، زیرا شرکت‌های خصوصی مانند تأمین اجتماعی، منبع درآمدی

خوب و حجم وسیعی از شرکت‌ها را در اختیار دارند و ما می‌توانیم از درآمدهای آنان بدون نیاز به پاسخگویی هزینه کنیم. ریشه اصلی مشکلات سازمان تأمین اجتماعی دولتی بودن آن است. تا زمانی که اصل سه‌جانبه‌گرایی به تأمین اجتماعی برنگردد، اتفاق خاصی در حوزه مالی این سازمان رخ نمی‌دهد. نه‌تنها سرانه درمان و حمایتی به این سازمان پرداخت نمی‌شود، بلکه بودجه خود سازمان را نیز نمی‌دهند. اگر تأمین اجتماعی دچار بحران شود، چه کسی نظارت می‌کند؟ سازمان تأمین اجتماعی از محل درآمدهای عمومی و مشارکت‌های مردم ایجاد شده است، پس نقش دولت در این میان چیست؟ در پاسخ به کسانی که می‌گویند دولت پولی برای پرداخت به تأمین اجتماعی ندارد باید گفت، همان‌طور که بخش خصوصی خدماتی را از دولت می‌گیرد، باید هزینه آن را نقداً بپردازد، دولت هم باید برای پراخت بدهی‌های خود، برنامه‌ریزی و زمانبندی کند. ارزش واقعی بدهی دولت به تأمین اجتماعی مبلغی که در حال حاضر اعلام می‌شود نیست. دولت باید ارزش واقعی بدهی خود را به تأمین اجتماعی بازگرداند و سازمان تأمین اجتماعی هم

می‌تواند به جای بدهی نقدی خود، سهام کارخانه و شرکت‌های سودده را قبول کند. هر دولتی که سیستم مدیریت یکپارچه را در تأمین اجتماعی اجرایی نکند و نگاه جزیره‌ای داشته باشد، به تأمین اجتماعی و بیمه‌شدگان لطمه می‌زند ■





۱۲/۹
هزار میلیارد
ریال

▲ برآورد هزینه برای
سازمان تأمین اجتماعی
در سال ۹۴

قانون خوب، اجرای بد بیمه بافندگان قالی، قالیچه، گلیم و زیلو علی‌رغم هزینه‌های زیاد برای دولت و تأمین اجتماعی هنوز بر دار است

گاهی ممکن است قصد و نیت کار خیری را داشته باشیم، اما نتوانیم آن را به روش صحیح انجام دهیم و به‌رغم زحمتی که می‌کشیم و هزینه‌ای که پرداخت می‌کنیم، به نتیجه نرسیم. قانون بیمه اجتماعی بافندگان قالی، قالیچه، گلیم و زیلو شاید از این دست کارهای خیر باشد که با گذشت ۶ سال از تصویب و اجرای آن، هنوز به منزل مقصود نرسیده است. قانون بیمه اجتماعی بافندگان، آرزوی دیرینه این قشر زحمتکش کشور بود اما به عقیده برخی کارشناسان، نه‌تنها نتوانست مشکل این افراد را که مستحق بیمه هستند برطرف کند، بلکه فقط برای افرادی که هیچ تخصصی در این زمینه نداشتند، سودمند بود.

به موجب تبصره ۳ قانون بیمه بازنشستگی، فوت و از کارافتادگی بافندگان قالی، قالیچه، گلیم و زیلو و بر اساس ماده واحده، سازمان تأمین اجتماعی مکلف است با استفاده از مقررات عام تأمین اجتماعی، قالیباغان خانگی فاقد کارفرما را در برابر حمایت‌های بازنشستگی، از کارافتادگی

و فرش یا تحت پوشش تعاونی‌های قالی و فرش و مجتمع‌های کوچک و بزرگ مربوطه و همچنین شاغلان صنایع دستی خانگی و غیر آن در گروه‌های مصوب شناسه دار (کددار) صنایع دستی ایران که به صورت تمام وقت به مشاغل یاد شده اشتغال دارند، تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی قرار می‌گیرند. ۲۰ درصد سهم دولت و ۷ درصد سهم بیمه‌شده خواهد بود. در صورت وجود کارفرما، پرداخت ۳ درصد بر عهده کارفرماست و بیمه یاد شده شامل بیمه بیکاری نیز خواهد بود. همچنین بر اساس ماده ۳ هزینه اجرای این قانون در سال ۱۳۸۸ از محل اعتبار برنامه ۳۰۴۴۱ مذکور در بند (۳۴) ماده واحده قانون بودجه سال ۱۳۸۸ کل کشور تأمین می‌شود و در سال‌های بعد در صورت تأمین اعتبار قابل اجرا خواهد بود. بر اساس آخرین آمارها در پایان سال ۱۳۹۲، مانده بدهی دولت بابت این تعهد قانونی حدود ۳/۴ هزار میلیارد ریال بود. همچنین به این مبلغ، مانده سال ۱۳۹۳ و برآورد سال ۱۳۹۴ نیز به مبلغ ۱۲/۹ هزار میلیارد ریال افزوده می‌شود. ■

و فوت با نرخ ۱۴ درصد (۷ درصد سهم دولت و ۷ درصد سهم مشمول) به صورت اختیاری براساس آیین‌نامه‌ای که توسط سازمان تأمین اجتماعی و با نظرخواهی از وزارتخانه‌های بازرگانی، صنایع، جهادسازندگی و تعاون تهیه و برای تصویب به هیأت دولت پیشنهاد خواهد شد، بیمه نماید. ضمن این که در تبصره ۳ به منظور تأمین منابع مالی حق بیمه سهم دولت، از تاریخ تصویب این قانون یک و نیم درصد (۱/۵ درصد) از بهای صادرات فروش به عنوان عوارض توسط گمرک جمهوری اسلامی ایران اخذ و به حساب خزانه واریز خواهد شد و عینا به سازمان تأمین اجتماعی پرداخت و در صورت عدم تکافو، دولت مکلف است مابه‌التفاوت آن را حسب اعلام سازمان تأمین اجتماعی در بودجه سالانه کل کشور منظور و کل سهم خود را به سازمان تأمین اجتماعی پرداخت نماید. بر اساس ماده ۱ از تاریخ ابلاغ این قانون، استادکاران و کارگران بافندگان قالی و فرش دستیاف بدون کارفرما و با کارفرما، شاغل در کارگاه‌های خانگی تکباف قالی

یک دست، صدا ندارد قانون افزایش مرخصی زایمان به دلیل مشخص نبودن منابع، به مشکل افتاده است

۳/۳
هزار میلیارد
ریال

برآورد هزینه
برای
سازمان تأمین
اجتماعی
در سال ۹۴

این روزها تقریباً همه خانواده‌های طبقه متوسط، بیش از گذشته به این ضرب‌المثل اعتقاد پیدا کرده‌اند که «یک دست، صدا ندارد». بر همین اساس، در دهه‌های اخیر و به دلیل افزایش تورم، زنان مجبور شدند در کنار مردان به بازار کار راه پیدا کنند و امروز دیگر اشتغال، یکی از ابعاد مهم زندگی زن امروزی را تشکیل می‌دهد. بر همین اساس، در پاره‌ای موارد وظایف درون منزل میان زن و مرد تقسیم شده است، اما زنان را از وظیفه به دنیا آوردن و نگهداری از فرزندان گریزی نیست. بر

همین اساس، پس از ورود زنان به بازار کار، مسئله مهمی که مطرح شد، توازن بین کار و زندگی زنان بود. در سال‌های اخیر، با ورود زنان به بازار کار، سن باروری رو به افزایش گذاشت و تمایل زوجین برای فرزندآوری کاهش یافت. به همین دلیل، جمعیت کشور نیز به پیری گرایید و مسئولان تلاش کردند از راه‌های مختلف خانواده‌ها را به فرزندآوری تشویق کنند و یکی از راهکارهای این تشویق، افزایش مرخصی زایمان بود. اولین بار پس از هشتاد و هشت سال رهبر معظم انقلاب مبنی بر کاهش جمعیت کشور و لزوم افزایش نرخ باروری، دولت و نمایندگان مجلس در سال ۱۳۹۱ دست به کار شدند و در لایحه‌ای با اصلاح قانون تنظیم خانواده و جمعیت (مصوب ۱۳۷۲)، کلیه محدودیت‌های مقرر در این قانون و سایر قوانینی که براساس تعداد فرزند برای والدین شاغل یا فرزندان آنان ایجاد شده

بود را لغو کردند. بر اساس تبصره ۲ ماده واحده قانون اصلاح قوانین تنظیم جمعیت و خانواده مصوب ۱۳۹۲/۳/۲۰ به دولت اجازه داده شد مرخصی زایمان مادران را به ۹ ماه افزایش دهد و همسر آنان را نیز از دو هفته مرخصی اجباری (تشویقی) برخوردار کند. هرچند اجرای این قانون در سازمان تأمین اجتماعی به دلیل مشخص نبودن منابع آن، هنوز به صورت کامل اجرایی نشده، اما دولت در مواردی به اجرای آن پرداخته و از این بابت، به تأمین اجتماعی بدهکار شده است. بر همین اساس، برآوردها نشان می‌دهد در پایان سال جاری، دولت مبلغی حدود ۳/۳ هزار میلیارد ریال برای اجرای مرخصی زایمان ۹ ماهه به تأمین اجتماعی بدهکار خواهد شد که این مبلغ نیز باید در بودجه سال ۱۳۹۵ لحاظ و به تأمین اجتماعی پرداخت شود ■



حداقل بخشی از بدهی‌ها در بودجه ۹۵ پرداخت شود

محمد اشرفی

رئیس هیات‌مدیره کانون کارکنان
بازنشسته تأمین اجتماعی

از ۹۰ درصد منابع تأمین اجتماعی از محل حق بیمه‌هایی تأمین می‌شود که بیمه‌شدگان پرداخت می‌کنند. چنانچه دولت تا سال آینده بدهی‌های خود را پرداخت نکند یا برنامه‌ای برای آن در نظر نگیرد، یقیناً جامعه کارگری، کارفرمایی و بازنشستگی بشدت دچار مشکل و معضل می‌شود که برای شرایط امروز کشور مناسب نیست، به همین دلیل، جدی‌ترین مسئله‌ای که باید امروز به آن توجه شود و همچنین مدیریت کلان تأمین اجتماعی نیز به آن بپردازند، این است که مطالبات تأمین اجتماعی در دستور کار دولت و مجلس قرار گیرد. همچنین دولت نیز در بودجه سال ۹۵ این موضوع را مدنظر قرار دهد تا تأمین اجتماعی از این بحران نجات پیدا کند. یکی از مواردی که علاوه بر بدهی دولت، مشکلاتی را برای کارگران، کارفرمایان و بازنشستگان ایجاد کرده، این است که شرکای اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های هیأت

امنای سازمان دخالت داده نمی‌شوند و در آن سهیم نیستند. تأمین اجتماعی یک نهاد عمومی غیردولتی است و راه‌اندازی این نهاد به واسطه کارگران، کارفرمایان و مستمری‌گیرانی سهامداران آن هستند انجام شده است. در ترکیب هیأت امنای سازمان تأمین اجتماعی، ۹ نفر حضور دارند که ۶ نفر آنها دولتی هستند و ۳ نفر باقی مانده، مربوط به نمایندگان کارگران، کارفرمایان و بیمه‌شدگان است. در مجموع می‌توان گفت این ۳ نفر نماینده، در هیأت امنا تصمیم‌گیرنده نیستند زیرا مصوبات هیأت امنا باید با ۵۰+۱ رأی مصوب شود و حتی اگر نمایندگان شرکای اجتماعی نیز حضور نداشته باشند، موارد مورد نظر به تصویب می‌رسد. بنابراین مشخص است که سیاستگذاری‌ها و خط‌مشی و تصمیم‌گیری‌ها در سازمان تأمین اجتماعی توسط دولت انجام می‌شود و این معضلی است که امروز گریبانگیر سازمان تأمین اجتماعی شده است. ظرفیت سازمان تأمین اجتماعی از صفر تا صد برای شرکای اجتماعی است، یعنی کارگران، بیمه‌شدگان، کارفرمایان، کارآفرینان و بازنشستگان صاحبان

اصلی این نهاد هستند. البته ما مخالف نظارت دولت نیستیم و دولت باید جایگاه حاکمیتی خود را حفظ کند، اما تصدی‌گری باید به شرکای اجتماعی که همان کارگران، بیمه‌شدگان و کارفرمایان هستند واگذار شود. متأسفانه امروز تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی، سیاستگذاری، خط‌مشی‌دهی و نظارت عالی‌ه از شرکای اجتماعی گرفته شده و این افراد عملاً هیچ نظارتی بر سازمان ندارند. شرکای اجتماعی در طرح و تصویب این تعهدات تحمیلی که دولت و مجلس بر دوش تأمین اجتماعی گذاشته‌اند نظری نداشته و تصمیم‌گیری نکرده‌اند و این موارد به صورت مصوبه درآمده و به تأمین اجتماعی ابلاغ شده است. ارکان سازمان تأمین اجتماعی باید بر اساس قانون تأمین اجتماعی طراحی شود و شرکای اجتماعی نقش تصدی‌گری داشته باشند. استقلال این سازمان و عدم وابستگی به دولت، حرف اول شرکای اجتماعی است و تنها راه بازگشت سازمان به شرایط ایده‌آل، اجرای قانون تأمین اجتماعی است که متأسفانه دخل و تصرف، باعث ایجاد مشکلات و معضلاتی در آن شده است ■

امروز مهمترین مسئله سازمان تأمین اجتماعی، مطالبات این سازمان از دولت است. در حال حاضر بدهی دولت به این سازمان به بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد که البته طی ۲-۳ سال اخیر، دو برابر شده است و در صورتی که دولت در جهت پرداخت بدهی‌ها اقدامی نکند، بیمه‌شدگان تحت پوشش سازمان تأمین اجتماعی با مشکلات عدیده‌ای مواجه خواهند شد. به همین دلیل تمامی نهادهای انجمن‌ها و کانون‌ها موظف هستند در راستای رفع مشکلات بیمه‌شدگان، به موضوع پرداخت بدهی‌های دولت بپردازند و دولت را مکلف کنند برای این که هر روز بدهی‌ها افزایش پیدا نکند، به تعهدات خود در بخش درمان، تعهدات بلندمدت و... عمل کند. بیش

راهبردی تبدیل کنیم، سه کار اصلی را مطرح کردیم. اول این که در بودجه ۹۵ لحاظ شود، دوم این که برنامه‌های بخشی و عملیاتی متناسب با آن تدوین شود و سوم این که یکسری نظام‌های همراه برای این که این برنامه انجام شود، باید مورد بازبینی قرار گیرد؛ مانند نظام آماری و نظام ساختار سازمان.

● یعنی در واقع نوعی ضمانت اجرایی برای برنامه راهبردی در نظر گرفته‌اید.

بله. نظام ای سی تی، نظام آموزش، نظام منابع انسانی و... باید مورد بازبینی قرار گیرند. باید قبول کرد که با آدم‌های تحقیر شده نمی‌توان کار توسعه‌ای انجام داد و باید نیروی انسانی سازمانی را مورد تکریم قرار دهیم تا بتوان انتظار تکریم نسبت به مخاطبان را داشت. چون در این قسمت ضعف داشتیم، نمی‌توانیم از بدنه سازمان هم انتظار تعامل داشته باشیم.

● آسیب‌های بیرونی سازمان هم در تدوین برنامه راهبردی مدنظر قرار گرفتند؟

در راستای همین موضوع، آسیب‌شناسی‌هایی انجام شد و متوجه شدیم سازمان با یکسری آسیب‌هایی از بیرون نیز روبه‌روست. بر همین اساس، همزمان با برنامه راهبردی فرایند تدوین احکام برنامه ششم مرتبط با سازمان را آغاز کردیم. در شورای مربوطه، در ابتدا عناوینی را که باید روی آنها کار کنیم احصا کردیم. عناوینی مانند پایداری مالی و تعهدات دولت که خود زیربخش‌هایی مانند جلوگیری از افزایش تعهدات جدید و تأدیة بدهی‌های قبلی است را مشخص کردیم. موارد دیگری مانند یکپارچگی و انسجام سازمانی، فرهنگ بیمه و تأمین اجتماعی و در نهایت نقشه سازمان در توسعه اقتصادی و صیانت از نیروی کار نیز احصا شد. اینها عواملی بود که هیأت‌مدیره سازمان مصوب کرد و در شورا و با نظرخواهی از همه معاونت‌ها و اعضای شورا، این ۵ عنوان را به یکسری راهکار و در مرحله بعد، سیاست‌های اجرایی تبدیل کردیم و از این سیاست‌های اجرایی، یکسری احکام استخراج شد. این احکام در شورای برنامه ششم مصوب و به معاونت‌های مربوطه ارجاع شده تا معاونت‌ها برای این احکام، یکسری اسناد پشتیبان تهیه کنند. این مرحله از کار داخل سازمان انجام می‌شود. همزمان با این کار، سازمان تأمین اجتماعی یک کار پژوهشی مشترک را با مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در ارتباط با رفاه و تأمین اجتماعی در برنامه ششم توسعه انجام داد، که خوشبختانه خروجی این کار پژوهشی که توسط افرادی خارج از سازمان انجام شد، حدود ۸۰ درصد با کاری که ما در سازمان انجام دادیم همخوانی دارد. این پژوهش در قالب یک کتاب چاپ خواهد شد. همچنین در برنامه ششم، سازمان در تدوین احکام مربوط به سازمان و وزارت رفاه و مراکز تصمیم‌گیری دیگر مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام و کمیسیون‌های مختلف دولت همکاری داشت.

● به طور مشخص برای تدوین برنامه ششم، چه اقدام‌هایی انجام شد؟



پیشنهادهایی برای بودجه ۹۵

علی حیدری، از برنامه راهبردی تأمین اجتماعی و برنامه ششم توسعه کشور می‌گوید

منابع سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی عموماً از محل مشارکت بیمه‌شدگان، کارفرمایان و دولت جمع‌آوری می‌شود. البته در برخی سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی که ماهیتی دولتی دارند، دولت خود نقش کارفرمایی را بر عهده دارد و تجمیع منابع توسط دولت و بیمه‌شدگان این سازمان‌ها انجام می‌شود. در سازمان تأمین اجتماعی بر اساس قانون، دولت ۳ درصد از حق بیمه را پرداخت می‌کند. به عبارت بهتر، در پرداخت منابع تأمین اجتماعی، مشارکت تضامنی دارد. علاوه بر این، دولت در مواردی نقش کارفرمایی را نیز بر عهده گرفته از این رو در برخی موارد، نقش اصلی تأمین منابع مالی را بر عهده دارد. بر همین اساس و به رغم این که سازمان تأمین اجتماعی بودجه‌ای مستقل از دولت دارد، تخصیص بودجه عمومی کشور تأثیر قابل توجهی بر منابع و مصارف سازمان تأمین اجتماعی خواهد گذاشت، چرا که سهم دولت در حق بیمه‌ها، باید در بودجه‌های سالیانه دولت مشخص و پرداخت شود. بر همین اساس و در آستانه تدوین بودجه ۹۵ کشور، مدیران و شرکای اجتماعی سازمان تأمین اجتماعی توجه سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان را به منابع و مصارف این سازمان جلب می‌کنند تا بدهی بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومانی دولت به تأمین اجتماعی، بیشتر نشود. برنامه راهبردی تأمین اجتماعی و پیش‌نیازهای بودجه سال ۹۵، موضوع‌هایی بود که ما را به گفت‌وگو با علی حیدری، نایب رئیس هیأت‌مدیره سازمان تأمین اجتماعی ترغیب کرد. آنچه در ادامه می‌آید، بخشی از این گفت‌وگوست.

● گفت‌وگو را با برنامه راهبردی سازمان تأمین اجتماعی و وضعیت حوزه رفاه و تأمین اجتماعی در برنامه ششم توسعه کشور آغاز کنیم. در حال حاضر برنامه راهبردی در چه مرحله‌ای است؟

در برنامه‌ریزی کلان و راهبردی در سازمان تأمین اجتماعی، معمولاً مدیران در اواخر عمر دوره خود به فکر برنامه استراتژیک می‌افتند و به همین دلیل، معمولاً این برنامه‌ها به نتایج دلخواه و مورد نظر نمی‌رسد. اما هیأت‌مدیره و مدیرعامل سازمان در دوره جدید از ابتدای فعالیت خود برنامه‌ریزی راهبردی را مدنظر قرار دادند و خوشبختانه سال گذشته ارکان جهت‌ساز برنامه

راهبردی سازمان به تصویب هیأت‌امنا که مرجع تصویب اصلی است، رسید و به سازمان ابلاغ شد. هم‌اکنون هم در حال تهیه برنامه‌های بخشی و برنامه‌های عملیاتی در قالب برنامه راهبردی هستیم. مرحله بعد کار این است که ما سعی کنیم این برنامه راهبردی و بخشی را در تدوین برنامه و بودجه سال ۹۵ سازمان لحاظ کنیم. طبیعتاً این منجر به نهادینه شدن فرایند برنامه راهبردی خواهد شد. ضمن این که برنامه‌های بخشی و عملیاتی را هم هیأت‌مدیره تصویب و در آنجا تأکید کرده که برنامه عملیاتی معاونت‌ها و استان‌ها هم باید با این برنامه بخشی متناسب باشد. یعنی برای این که بتوانیم این برنامه راهبردی مصوب شده را به یک گفتمان برنامه

می‌کنیم. براساس آسیب‌شناسی که انجام شده است، ما چهار حوزه اصلاحات را پیش‌بینی کردیم؛ اصلاحات سیستماتیک، اصلاحات پارامتریک، اصلاحات فنی و اجرایی و اصلاحات ساختاری. مثلاً ایجاد سازمان رگولاتوری و ایجاد سازمان بیمه فراگیر جزو اصلاحات ساختاری است. اصلاحات پارامتریک همان بحث سن و سابقه را در نظر دارد و اصلاحات سیستماتیک در زمانی که لایه‌بندی انجام شود، موضوعیت پیدا می‌کنند. مثلاً استفاده از روش‌های مبتنی بر DC در لایه‌های بالایی ایرادی ندارد و یعنی سازمان مخالف سیستم DC نیست، بلکه معتقد است در لایه پایه و همگانی و در سطح اجباری، امکان برقراری سیستم DC وجود ندارد.

● مطالبات سازمان از دولت نیز مشکلات زیادی برای سازمان به وجود آورده است. در این زمینه نیز برنامه‌ریزی‌هایی انجام شده است؟

یکی از حوزه‌های مهم موردنظر همین بحث مطالبات سازمان از دولت است. در اینجا هم دو سیاست اجرایی در نظر گرفته‌ایم. اول اینکه سعی کنیم بدهی جدیدی ایجاد نشود و از تعهدات زیادی که دولت برعهده گرفته، مواردی که غیرضروری است حذف شود. در خصوص بدهی‌های جاری دولت هم محل‌هایی را پیش‌بینی کردیم که هم در قانون بودجه و هم در قانون برنامه قابل لحاظ است و راهکارهایی را پیش‌بینی کردیم که دولت بتواند بدهی خود را به صورت مستمر پرداخت کند. بدهی دولت را هیچگاه نمی‌توان از بین برد، در ذات قانون تأمین اجتماعی سال ۱۳۵۴، بدهی دولت وجود دارد، چون می‌گوید دولت ۳ درصد حق بیمه سهم خود مربوط به هر سال را در بودجه سال بعد ببیند و پرداخت کند. مثلاً دولت باید ببیند بیمه‌شده‌های سال ۱۳۹۴ چه کسانی هستند، تا بعد از آن ۳ درصد آنها محاسبه و در بودجه ۱۳۹۵ پرداخت شود. اما می‌توان این بدهی را روزآمد کرد.

در مورد برخی حوزه‌ها، دولت یکسری معافیت‌هایی را برقرار و از طرف بیمه‌شده یا کارفرما تقیل هزینه کرده است، بعضی از این معافیت‌ها در زمان خود موضوعیت داشته است. مثلاً در زمان جنگ تحمیلی که می‌خواستند کالاهای اساسی ارزان باشد، صوفی که در جنگ کمک می‌کردند، مشمول معافیت یا تخفیف دولت شدند. در صورتی که هم‌اکنون نه جنگی وجود دارد و نه قیمت‌ها دستوری و یارانه‌ای است. پس اگر دولت به آن صنف کمک کند، عملاً یک نوع امتیاز و رانت را بدون هدفگذاری اجتماعی ایجاد کرده است، زیرا وقتی دولت منافعی را به سیستمی تزریق می‌کند، باید اثرگذاری آن به جامعه هدف مورد نظر بازگردد. یا مثلاً یکسری قوانین بازنشستگی‌های زودرس را در نظر بگیرید، وقتی در افق چشم‌انداز رشد ۸ درصدی اقتصاد را هدفگذاری می‌کنیم، نباید بازنشسته ۳۶ ساله داشته باشیم. حساب کنید فرزند این پدری که با ۳۶ سال سن در خانه نشسته است و مستمری می‌گیرد، چطور تمایل به کار دارد؟ اینها اصلاحاتی است که قرار است انجام شود. مثلاً یکی از اشتباهاتی که در جامعه

● فکر می‌کنید کلیت این برنامه چگونه خواهد بود؟

اگر همه احکام مورد نظر سازمان به تصویب برسد، دورنمای برنامه بسیار مطلوب خواهد بود. سازمان رویکردهایی مدنظر دارد، اول این که یکسری زیرساخت‌های ملی شکل گیرد تا سرریزهای حمایتی به سمت سازمان نیاید، مثلاً برقراری نظام چندلایه یکی از این اهداف است. چون نظام چندلایه و زیرساخت بیمه همگانی و فراگیر در کشور وجود ندارد، در گذر زمان یکسری اقتضار تصمیم‌گیر در دولت یا مجلس یا حتی در قوه قضائیه یا حتی دیوان عدالت اداری، تصمیم می‌گیرند که تأمین اجتماعی مثلاً فردی خاص یا قشری خاص را بیمه کند. یعنی یکسری سرریز حمایتی که به سمت سازمان می‌آید، ناشی از فقدان زیرساخت‌های ملی در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی است. بنابراین یکسری از نقش‌آفرینی‌ها و احکامی که پیشنهاد می‌دهیم، ذاتاً مربوط به سازمان نیست، اما اثر وضعی بر سازمان دارد. مثلاً در نظام چندلایه، به سمت اصلاحات پارامتریک حرکت می‌کنیم به این دلیل که این لایه در خودش یکسری رکن و سطح دارد. یعنی ما یک نظام چندلایه چند سطحی را دنبال می‌کنیم. طبیعتاً این کف و سقف‌هایی که بین لایه‌ها گذاشته می‌شود، مانع تحمیل یکسری تعهدات من غیر حق به سازمان می‌شود. مثلاً در احکام دیده شده که آکچوئری و محاسبات بیمه‌ای، تراز تصمیم‌گیری در مورد صندوق‌ها باشد. یا مثلاً ایجاد سازمان رگولاتوری (تنظیم مقررات) بیمه‌های اجتماعی پیش‌بینی شده است. این موارد که هم‌اکنون جزو احکام پیشنهادی هستند و تقریباً مورد اجماع قرار گرفته‌اند، نگاه ملی سازمان را نشان می‌دهد و باعث می‌شود یک مرجعیت تخصصی در حوزه بیمه‌های اجتماعی به وجود آید و سازمانی وجود داشته باشد که وقتی قرار است در مورد صندوق‌ها اظهار نظر و تصمیم‌گیری شود یا حکمی بر آنها تحمیل گردد، این مرجع تخصصی مستقل بتواند بررسی و اظهار نظر کند، مانند آن کاری که بانک مرکزی در مورد بانک‌ها یا بیمه مرکزی در مورد بیمه‌ها انجام می‌دهد. پس در برنامه ششم، مواردی را نیز دنبال می‌کنیم که اثر تبعی آن به نفع سازمان است و خود ذاتاً جزو حوزه عمل سازمان نیستند.

● برخی احکام هم به طور خاص به سازمان باز می‌گردند.

بله. یکسری احکام هم برای خود سازمان حکم‌زبه گیر دارند و به دنبال اصلاح آنها نیز هستیم. مثلاً سازمان به دنبال اصلاح سن و سابقه بازنشستگی و اصلاح فرمول برقراری مستمری‌هاست. یکی از نکاتی که همیشه برای ما مشکل ایجاد می‌کند، نقل و انتقال بین صندوق‌هاست، درحالی‌که مستمری جمع می‌تواند این مشکل را حل کند. این مستمری می‌گوید هرکسی در هر صندوقی که سابقه دارد، به تناسب همان میزان سابقه از مزایای همان صندوق برخوردار می‌شود. در نتیجه، نقل و انتقال سوابق صورت نمی‌گیرد که یکسری افراد از ته صف بیایند و در سر صف قرار بگیرند که در اصطلاح به آنها سواری بگیران رایگان می‌گویند. اینها مواردی است که داخل سازمان پیش‌بینی

نخستین مرحله در کشور برای برنامه ششم در سطح حاکمیت و بحث اصول و سیاست‌های کلی برنامه ششم بود که می‌بایست مقام معظم رهبری ابلاغ می‌کردند. در این مرحله سازمان حضور کارشناسی داشت و پیشنهادات زیادی ارائه داد و در نهایت، ۴ تا ۵ بند از اصول و سیاست‌های کلی برنامه ششم مرتبط با تأمین اجتماعی مشخص و ابلاغ شد که خوشبختانه در این بندها، به نظام چندلایه نیز اشاره شده که مورد نظر سازمان تأمین اجتماعی بود. همچنین در این سیاست‌ها به نوعی به یکپارچگی بخش درمان و بیمه اشاره شده است. در یکی از بندهای اصول و سیاست‌های کلی برنامه ششم، بیمه‌های اجتماعی شامل بیمه‌های درمان و بازنشستگی شمرده شده که خود این بند، آن دیدگاه‌هایی را که معتقد به جدایی بخش درمان است، رد می‌کند.

● به نظر شما برنامه ششم تفاوتی نیز با برنامه‌های تدوین شده قبلی داشت؟

برنامه ششم با برنامه‌های توسعه قبل در فرایند نگاشت تفاوت‌هایی داشت. یک تغییر اساسی که در برنامه ششم اتفاق افتاد این بود که دولت تصمیم گرفت یکسری احکامی که در برنامه‌های توسعه تکرار می‌شدند و همیشه مورد نیاز بودند را از متن برنامه جدا کند و تحت عنوان برنامه‌های دائمی توسعه به تصویب برساند. در این مرحله، سازمان تأمین اجتماعی هم در وزارتخانه و هم در سازمان مدیریت حضور فعالی داشت و تلاش کرد احکام متناسب با صرفه و صلاح سازمان که در برنامه پنجم وجود داشت، در احکام دائمی لحاظ شود و هم‌اکنون این کار در دستور کار دولت محترم است. مرحله بعد، تدوین برنامه ششم و برنامه‌های خاصی است که برای برنامه ششم پیش‌بینی شده است. تا چندی پیش، این برنامه‌های خاص سه برنامه بود به نام برنامه آب، برنامه محیط‌زیست و برنامه صندوق‌های بازنشستگی. هم‌اکنون آب، محیط‌زیست، صندوق‌های بازنشستگی (سومین اولویت در برنامه)، توسعه مکران، اشتغال، معدن و صنایع معدنی، ترانزیت و حمل‌ونقل ریلی، گردشگری، بهبود محیط کسب و کار، توانمندسازی فقرا و محرومان، فناوری اطلاعات و ارتباطات، تأمین منابع مالی برای اقتصاد کشور برنامه‌های خاص هستند. تفاوت دیگری که برنامه ششم توسعه دارد این است که در گذر برنامه‌های اول تا پنجم، هر سال بر حجم احکام برنامه‌های توسعه افزوده می‌شد، یعنی در هر برنامه توسعه ۲۵۰ تا ۳۰۰ حکم داشتیم و این احکام به دلیل تعدد و تکرار عملاً اجرا نمی‌شد و دستگاه‌ها به دلایل مختلف، احکام برنامه را به نفع خود، مصادره به مطلوب می‌کردند. در برنامه ششم قرار است احکام دائمی جدا شود و برنامه‌های خاص هم تا سطح عملیاتی (بودجه‌ریزی و اجرا) نگارش شود. سازمان تأمین اجتماعی در مرحله احکام دائمی نقش خود را ایفا کرده است. در مرحله بررسی و تصویب در دولت و جلس نیز سازمان نقش خود را ایفا خواهد کرد. ما احکام پیشنهادی برای برنامه ششم را در شورای رفاه و تأمین اجتماعی تصویب کردیم و به وزیر محترم رفاه هم اطلاع دادیم.

چون نظام چندلایه و زیرساخت بیمه همگانی و فراگیر در کشور وجود ندارد، یکسری اقتضار تصمیم‌گیر می‌گیرند که تأمین اجتماعی مثلاً فرد یا قشری خاص را بیمه کند. سرریزهای حمایتی که به سمت سازمان می‌آید، ناشی از فقدان برخی زیرساخت‌های ملی است

مصطلح شده، این است که گفته‌ایم بازنشسته در بیمه اجباری و از محل منابع بخش عمومی و دولت، باید همسان شاغل دریافتی داشته باشد. در بسیاری از کشورهای پیشرفته دنیا وضعیت این گونه نیست. یک فاصله بین حداقل دستمزد و حداقل مستمری وجود دارد که افراد میل به اشتغال داشته باشند. ما هم اکنون داریم عکس این را عمل می‌کنیم. یعنی فردی که هم اکنون ۸ تا ۱۲ ساعت از روز مشغول به کار است حدود ۷۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرد، بازنشسته هم حداقل همان ۷۰۰ هزار تومان را دریافت می‌کند، حتی به دلیل اینکه از حقوق بازنشستگی، بیمه و مالیات کسر نمی‌شود، دریافتی بازنشستگان بیشتر است. به همین دلیل همه افراد شاغل دنبال راهی هستند که زودتر بازنشست شوند. میل به اشتغال و تلاش زمانی وجود دارد که فاصله‌ای بین حقوق عادی و مستمری بازنشستگی وجود داشته باشد. این که حقوق دو بازنشسته که در دوره‌های مختلف بازنشسته شده‌اند باید همسنگ شود، حرف درستی است، اما از بین بردن تفاوت حقوق شاغلان و بازنشستگان صحیح نیست. اینها اصلاحاتی است که مجموعه صندوق‌ها با آنها مواجه هستند. ما در بررسی‌های خود ضمن این که مصالح سازمان را مدنظر داشتیم، اصلاحاتی هم پیشنهاد دادیم که ملی و مشمول همه صندوق‌هاست.

● در جایی از طرح توسعه مکران صحبت کردید. آیا توسعه مکران می‌تواند راهی برای بازپرداخت بدهی دولت به سازمان ایجاد کند؟

با توجه به اینکه بدهی دولت متزاید و مستمر خواهد بود، پس باید راهکارهایی را پیشنهاد کنیم تا بازپرداخت بدهی مستمر باشد. یکی از راه‌ها این است که دولت امتیاز و زمینه‌های مناطق آزاد را به سازمان بابت بدهی تهاثر کند و تضمین دهد که خوراک پالایشگاه یا پتروشیمی که ما در آن منطقه می‌سازیم را به صورت رایگان بپردازد تا بابت بدهی‌اش تهاثر شود. این باعث خواهد شد که هم کشور به توسعه برسد و هم سازمان مطالبات خود را دریافت کند و ضمناً، ما رقیب دولت هم نخواهیم شد. یعنی اگر ما نفت را بگیریم و در بازارهای غیررقیب دولت بفروشیم، طبیعتاً رقابتی با دولت نکرده‌ایم و این کار خود به صورت تکاثری ایجاد ارزش افزوده ملی می‌کند.

● در خصوص بودجه عمومی کشور و از آنجا که سازمان متأثر از بودجه است، چه تدابیری اندیشیده شده است؟

یکسری از ردیف‌ها وجود دارد که هر سال باید در بودجه لحاظ شود تا بابت اقشار مختلف به سازمان پرداخت شود. در این زمینه سازمان تلاش‌های لازم را در حوزه معاونت اداری و مالی انجام داده تا بتوانیم برآوردهای دقیق‌تری به دولت بدهیم تا در بودجه دولت هم دیده شود. این کار در حال انجام است. ما راهکارهایی پیشنهاد کردیم برای این که بتوانیم چالش‌های سازمان را حل و فصل کنیم. یک دوره ۶ ماهه تا پایان سال ۹۴ مانده که در این دوره مشکلات نقدینگی وجود دارد. برای این که بتوانیم اعتباراتی را که در بودجه ۹۴ پیش‌بینی شده تخصیص دهیم، لازم است

اعتباراتی که باید از محل هدفمندی یارانه‌ها و اعتباراتی را که در طرح تحول نظام سلامت به صورت ملی تخصیص پیدا کرده به سازمان پرداخت شود. ما پیگیر این موارد هستیم زیرا مثلاً برای طرح تحول سلامت اعتباراتی در نظر گرفته شده اما این اعتبارات تاکنون به کارگران و بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی تعلق نگرفته است. بعد از این دوره ۶ ماهه کوتاه‌مدت، دوره میان‌مدت را داریم که فصل بودجه ۹۵ است، برخی از احکامی که ما در قالب برنامه ششم تعبیه کردیم، می‌تواند در ظرف زمانی یک ساله بودجه هم دیده شود. اما مهمترین کاری که مجموعه هیأت‌مدیره و مدیرعامل سازمان انجام دادند این بود که بحث بدهی دولت را در بودجه ۹۵ و برنامه ششم پیگیری کردند و طبیعتاً ما همان راهکارهایی که اشاره شد را ارائه خواهیم کرد. یک مرحله هم برنامه ششم و سیاست‌های کلی ابلاغی در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی است که متناسب با سطح این مقاطع، احکام هم بازنویسی می‌شود. به این دلیل که در قانون الحاق ۲ (تنظیم مقررات مالی دولت) دولت مکلف شده بدهی‌های خود به ما را در بودجه لحاظ کند، تلاش داریم که این بندها اجرا شود.

● فکر می‌کنید سال ۹۵ برای صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی و سازمان تأمین اجتماعی چگونه باشد؟

با توجه به تصویب برجام، هیأت‌مدیره سازمان معتقد است اگر به لطف مسئولان امر گشایشی در وضعیت اقتصادی کشور رخ دهد، باید سهم حوزه رفاه و تأمین اجتماعی در نظر گرفته شود تا با اجرای طرح‌هایی نظیر نظام چندلایه تأمین اجتماعی، بیمه فراگیر و از این قبیل، در حوزه رفاه و تأمین اجتماعی ظرفیت‌سازی شود.

● وضعیت طرح تحول نظام سلامت را چگونه ارزیابی می‌کنید و چرا انگشت اتهام به سمت بیمه‌هاست؟

اولاً طرح تحول نظام سلامت در مقطع نگارش و طراحی، یک طرح ملی بود و باید همه‌گیر و فراگیر می‌بود و نفع آن می‌بایست به همه می‌رسید. هدفگذاری‌هایی که انجام شده بود یک بسته کامل را شامل می‌شد که در کنار توجه به سمت ارائه‌دهندگان خدمات مانند پزشکان، داروخانه‌ها، بیمارستان‌ها و سایر مراکز ارائه‌دهنده خدمات درمانی، در حوزه ساماندهی، نظارت و کنترل هم اقدام‌هایی انجام شود که متأسفانه این اتفاق به صورت جامع نیفتاد.

ثانیاً بخشی از این منابع باید به سمت پوشش خلأهای نظام سلامت مانند نظام ارجاع، پزشک خانواده و پیشگیری، خصوصاً در مواردی که محروم هستند سوق داده می‌شود، اما متأسفانه توزیع منابع و اثربخشی آن در جاهایی که اولویت داشتند، انجام نشد. مثلاً در حال حاضر بسیاری از مراجعه‌کنندگان به بیمارستان‌های دولتی در کلانشهرها، نیازمند دریافت خدمات به طور رایگان نیستند، اما از محل منابع عمومی خدمات رایگان به همه اقشار جامعه داده شد. اگر هدف این است که خروجی از جیب مردم کاهش یابد، به معنای این است که مقداری ساماندهی و مدیریت مصارف شود و مقداری هم دولت کمک کند. اگر قرار است

هزینه این طرح را بیمه‌ها بدهند، منابع بیمه‌ها هم از جیب مردم تأمین می‌شود، بنابراین تفاوتی به وجود نیامده و اتفاقی نیفتاده است. بارها اعلام کردیم سازمان تأمین اجتماعی، بسته خدمتی و اموال درمانی متفاوتی با سایر سازمان‌ها و دولت دارد و اموال سازمان حق الناس است. تجربه اجرای طرح تحول نظام سلامت هم به ما اثبات کرد که اگر ادغام صورت می‌گرفت، همین ظلم‌ها بر کارگران مضاعف می‌شد. اگر نگاه طرح تحول نظام سلامت ملی بود، چرا مثلاً هزینه تعویض استنت (آنژیوگرافی) در بیمارستان‌های دانشگاهی رایگان است و دولت از محل درآمدهای عمومی و بیت‌المال هزینه را تقبل کرده، اما در بیمارستانی که مربوط به تأمین اجتماعی یا نیروهای مسلح است، این کار به هزینه دولت انجام نمی‌شود و خود سازمان بیمه‌گر از جیب مردم این هزینه‌ها را باید بپردازد؟ مگر کسانی که به بیمارستان‌های تأمین اجتماعی یا نیروهای مسلح مراجعه می‌کنند، غیرایرانی هستند؟ خیر. این افراد هم ایرانی هستند. این نوع عملکرد و کارکرد نشان می‌دهد که نگاه ملی در طرح تحول نظام سلامت باید حاکم شود و اگر ما اصرار داریم که بخش‌های درمان، بیمه و سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی یک پیکره واحد است و مخالف ادغام هستیم، به دلیل همین نوع رفتارهاست. در برخی از شهرها، تنها بیمارستان شهر، بیمارستان تأمین اجتماعی است و همه مردم، حتی کارکنان دولت و شاغلان نیروهای مسلح هم از این بیمارستان خدمات می‌گیرند، ولی متولیان طرح تحول نظام سلامت، حتی به این بیمارستان کمک نکردند و فقط طرف ارائه‌کننده خدمت مانند پزشکان را گرفتند و منابع زیادی را برای این بخش هزینه کردند. همان‌طور که معاون درمان و مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی هم اعلام کردند، در برآوردهای اولیه سازمان تأمین اجتماعی ۷ هزار میلیارد تومان برای طرح تحول نظام سلامت هزینه کرده است. قطعاً این برآورد اولیه است و خیلی از آثار تبعی اجرای این طرح هنوز دیده نشده است.

● آیا هزینه‌هایی که سازمان تأمین اجتماعی برای اجرای این طرح انجام داده، به مطالبات سازمان از دولت اضافه می‌شود؟

علی‌القاعده بر اساس احکامی که در قانون نظام جامع و قانون برنامه پنجم و اخیراً در قانون تنظیم مقررات مالی دولت (۲) آمده است، باید این هزینه‌ها جزو بدهی‌های دولت قرار گیرد. چون در آنجا ذکر شده که هر حکمی بدون تأمین بار مالی متناسب خود، موقوف‌الاجرا است و اگر اجرا شد، دولت باید هزینه‌های آن را تقبل کند. بخشی از این هزینه‌ها اصلاً هزینه‌های مربوط به بیمه‌شده و بیمار نیست. ما داریم هزینه آموزش پزشکی را از طریق بیمه‌ها پرداخت می‌کنیم. اخیراً بحث پزشکان عضو هیأت علمی هم مطرح شده است. برای یک سازمان بیمه‌گر اجتماعی تفاوتی ندارد که پزشک متخصصی که برای درمان به کار گرفته است، عضو هیأت علمی هست یا خیر. تیغ جراحی این دو نفر، تفاوت زیادی ندارد. هزینه آموزشی این پزشکان باید توسط دولت پرداخت شود یا خود پزشکی که در حال تحصیل است، اما چرا بیمه‌ها باید این هزینه‌ها را بپردازند جای سؤال دارد ■



در برخی شهرها، تنها بیمارستان شهر، بیمارستان تأمین اجتماعی است و همه مردم، حتی کارکنان دولت و شاغلان نیروهای مسلح هم از این بیمارستان خدمات می‌گیرند، ولی متولیان طرح تحول نظام سلامت، حتی به این بیمارستان کمک نکردند و فقط طرف ارائه‌کننده خدمت مانند پزشکان را گرفتند

تأمین اجتماعی قلم دولت‌ها نیست

عبدالرضا مصری می‌گوید

دولت باید هزینه خدمتی که از تأمین اجتماعی می‌گیرد را بپردازد



هزینه‌ها و درآمدها تابع محاسبات خاصی است و قوانین حمایتی به صورت ریشه‌ای بنیان محاسبات بیمه‌ای صندوق‌ها را به هم می‌ریزد.

● **بدهی انباشته دولت که هر روز به مقدار آن اضافه می‌شود، چه فرصت‌هایی را از تأمین اجتماعی می‌گیرد؟**

دولت بدهی انباشته زیادی به تأمین اجتماعی دارد که بر اساس نرخ اوراق مشارکت، هر سال به میزان این بدهی افزوده می‌شود. اما زمان پرداخت این بدهی اهمیت زیادی دارد. اگر دولت این میزان بدهی را به تأمین اجتماعی بپردازد، دو اتفاق می‌افتد. اول این که تأمین اجتماعی این پول را سرمایه‌گذاری می‌کند و احتمالاً سود حاصل از سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی از سود اوراق مشارکت بیشتر است. دوم این که، مثلاً اگر دولت ۱۰۰ هزار میلیارد تومان از تأمین اجتماعی طلب داشته باشد و هزینه ایجاد هر پتروشیمی هم در کشور ۵۰۰ میلیارد تومان باشد، اگر دولت بدهی خود را بپردازد، می‌توان گفت تأمین اجتماعی می‌تواند ۲۰۰ پتروشیمی در کشور ایجاد کند. اگر در هر پتروشیمی هم ۱۰۰۰ نفر مشغول به کار شوند، در مجموع برای ۲۰۰ هزار نفر شغل ایجاد شده است و سود دوطرفه ایجاد می‌شود. تأمین اجتماعی هم می‌تواند از پتروشیمی‌های خود سود ببرد، هم این ۲۰۰ هزار نیروی کار را بیمه کند و ضریب پشتیبانی خود را بالا ببرد.

● **وضعیت رابطه دولت و تأمین اجتماعی در کشورهای دیگر چگونه است؟**

در کشورهای دیگر، دولت‌ها به تأمین اجتماعی و در حق صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی خود مساعدت‌های اجتماعی انجام می‌دهند تا جلوی ریزش جامعه‌ای که به سمت این دستگاه‌های حمایتی می‌روند، گرفته شود. زیرا در هر جامعه ناچاراً یکسری ریزش‌ها اتفاق می‌افتد، مثلاً ممکن است فردی تصادف کند یا به بیماری پرهزینه‌ای مبتلا شود. باید با نظام‌های تأمین اجتماعی از این ریزش‌های اجتماعی پیشگیری کرد زیرا در نهادهای حمایتی کرامت انسانی حفظ نمی‌شود و حمایت‌های مالی این نهادها نیز تأمین‌کننده نیاز خانوار نخواهد بود.

● **چگونه؟**

برای مثال، پرداخت ماهیانه ۶۰ تا ۹۰ هزار تومان به یک خانواده کافی نیست و این پرداخت حتی هزینه نان روزانه یک خانواده را تأمین نمی‌کند. به دلیل این که حمایت‌ها تأمین‌کننده نیستند، بنابراین می‌بینیم که دستفروش‌ها، حاشیه‌نشین‌ها و تکدی‌گرها و تکرار مراجعات مردم برای دریافت یک کمک مالی زیاد می‌شود. تجربه کشورهای مختلف نشان داده که تأمین اجتماعی راهکاری مناسب برای پیشگیری از این آسیب‌ها است. در نظام تأمین اجتماعی، به این دلیل که مستمری در نظر گرفته شده یا میانگین هزینه‌های جاری خانوار تناسب دارد، قاعدتاً مستمری‌بگیر می‌تواند یک زندگی باقاعده را ادامه دهد. لذا دولت‌های موفق در دنیا، حمایت‌های اجتماعی را از اقصاری که می‌توانند در زمان اشتغال حق بیمه بپردازند، بالا می‌برند. ■

سازمان تأمین اجتماعی، بر اساس قانون مصوب سال ۱۳۵۴، به منظور اجرا و تعمیم و گسترش انواع بیمه‌های اجتماعی، استقرار نظام هماهنگ و متناسب با برنامه‌های تأمین اجتماعی، همچنین تمرکز وجوه و درآمدهای موضوع قانون تأمین اجتماعی و سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری از محل وجوه و ذخایر، به صورت سازمانی مستقل که دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری است و امور آن منحصر طبق اساسنامه‌ای که به تصویب هیأت وزیران می‌رسد، تشکیل شد. منابع درآمد این سازمان نیز بر اساس قانون مصوب سال ۵۴، از محل حق بیمه‌ها، درآمد حاصل از وجوه و ذخایر و اموال سازمان، وجوه حاصل از خسارات و جریمه‌های نقدی مقرر در قانون و کمک و هدایا تعیین شد. در قانون مصوب سال ۱۳۵۴، همچنین هزینه‌ها و خدمات سازمان تأمین اجتماعی به بیمه‌شدگان خود مشخص و معین شد و پس از آن، اصل ۷۵ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ بر این نکته تأکید کرد که «طرح‌های قانونی و پیشنهادهای و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه عمومی می‌انجامد، در صورتی قابل طرح در مجلس است که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد». اما آنچه تا امروز در عمل اتفاق افتاده، به گونه دیگری است. آنچه در ادامه می‌آید، گفت‌وگوی ما با عبدالرضا مصری، عضو هیأت رئیسه مجلس شورای اسلامی و وزیر اسبق رفاه و تأمین اجتماعی است که در ادامه می‌خوانید:

● **چرا قوانینی تصویب می‌شود که اجرای آن از عهده دولت بر نمی‌آید؟**

برخی پیشنهادات نمایندگان مجلس از باب دلسوزی است، بنابراین عمدتاً حمایتی هستند و ماهیت بیمه‌ای ندارند. به همین دلیل، تعهداتی برای دولت و تأمین اجتماعی ایجاد می‌شود که منابع مشخصی برای آنها وجود ندارد. متأسفانه در مواقعی، تأمین اجتماعی با نهادهای حمایتی مانند بهزیستی و کمیته امداد اشتباه گرفته می‌شود. بعضی مواقع فکر می‌کنیم وظیفه سازمان تأمین اجتماعی است که از اقشار خاصی حمایت کند. بنابراین برای مثال تأمین اجتماعی را مکلف می‌کنیم افرادی را که به سابقه بیمه بسیار محدودی دارند، تحت پوشش مستمری قرار دهد و هزینه‌های درمان و بازنشستگی این افراد و خانواده و بازماندگانشان را تا آخر عمر تقبل کند. این موارد ریشه تأمین اجتماعی را می‌خشکاند.

● **ایسن هزینه‌ها منابع و مصارف سازمان‌های بیمه‌گر اجتماعی را نیز بر هم می‌ریزد.**

بله. در صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی، مجموع درآمدهایی که به صندوق می‌آید باید با هزینه‌های صندوق تعادل داشته باشد. منظور از هزینه‌های صندوق، مجموع هزینه‌هایی است که باید بابت درمان، از کارافتادگی، بازنشستگی، فوت و... پرداخت شود. این گرفته شود

● **برخی حمایت‌های غیربیمه‌ای یا قوانینی که در سال‌های گذشته به صندوق‌های بیمه‌گر به خصوص سازمان تأمین اجتماعی تحمیل شد، افزایش بدهی دولت به تأمین اجتماعی را تا مرز ۱۰۰ هزار میلیارد تومان در پی داشت. به عنوان سؤال اول آیا با قانون برنامه پنجم که بر کاهش وابستگی صندوق‌ها به دولت تأکید دارد، در تضاد نیست؟**

سازمان تأمین اجتماعی وابستگی به بودجه دولت ندارد بلکه دولت از این سازمان خرید خدمت انجام می‌دهد و در صورت امکان می‌تواند این خرید خدمت را از جاهای دیگر انجام دهد. دولت اتومبیل‌ها و ساختمان‌های خود را بیمه می‌کند و باید هزینه آنها را بپردازد، بنابراین برای این موارد اعتبار در نظر می‌گیرد. در خصوص بیمه‌های اجتماعی هم وضعیت همینطور است. اگر دولت می‌خواهد رانندگان بیمه شوند و پذیرفته که از این قشر حمایت اجتماعی انجام دهد تا در آینده مجبور نباشد هزینه‌های این افراد را بپردازد، باید در کنار سهمی که از رانندگان دریافت می‌کند، سهم خود را نیز به تأمین اجتماعی بپردازد. دولت در لایحه‌های بودجه هزینه بیمه حوادث خودروهای خود را در نظر می‌گیرد، بنابراین باید هزینه حق بیمه‌هایی که بر عهده گرفته را نیز ببیند. سازمان تأمین اجتماعی حتی یک ریال از بودجه دولت نمی‌گیرد، بلکه در قبال خدماتی که به دولت می‌دهد، هزینه دریافت می‌کند.



در کشورهای دیگر، دولت‌ها به تأمین اجتماعی و در حق صندوق‌های بیمه‌گر اجتماعی خود مساعدت‌های اجتماعی انجام می‌دهند تا جلوی ریزش جامعه‌ای که به سمت این دستگاه‌های حمایتی می‌روند، گرفته شود



پاپ فقرا

چندی پیش پاپ فرانسیس رهبر معنوی کاتولیک‌های جهان به آمریکا سفر کرد. نقدهای پاپ فرانسیس بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی حاضر مخاطبانی فراتر از مؤمنان کاتولیک پیدا کرده است



سایر ارفیعی

دانش‌آموخته جامعه‌شناسی دانشگاه نیویورک

پاپ فرانسیس از روز انتخابش خبرساز بوده است. او اولین پاپ ژروئیت، اولین پاپ اهل آمریکای لاتین، و اولین پاپ غیراروپایی از ۷۴۱ میلادی به این سو است. پاپ فرانسیس وارث انبوهی از مشکلات در کلیسای کاتولیک است. رسوایی‌های جنسی و پولشویی در واتیکان فقط بخشی از جنجال‌هایی بود که احتمالاً بندیکت شانزدهم را به استعفا واداشت. صرف پذیرش رهبری کلیسای کاتولیک در چنین شرایطی نیاز به جسارت زیادی داشت. اما اقدامات و اظهارنظرهای خورخه ماریا برگولیو در مقام پاپ نیز او را از بسیاری از پیش‌بینی‌هایش متمایز کرده است؛ اقداماتی که البته محدود به مسائل درونی کلیسای کاتولیک نیست، هرچند نقش پررنگ‌تری که او برای شورای اسقف‌ها قائل شده، چشم‌انداز دموکراتیک‌تر شدن تصمیم‌گیری در واتیکان را روشن‌تر کرده است. اما آنچه توجه بسیاری از جمله غیرمسیحیان را به واتیکان جلب کرده، اظهارات تند پاپ در نقد سرمایه‌داری و حمایت از محیط‌زیست است.

انتخاب نام فرانسیس از سوی خورخه ماریا برگولیو از ابتدا نشان از گرایش‌های عدالت‌طلبانه او داشت. فرانسیس قدیس، بیش از هر چیز به سبب زندگی فقیرانه و حمایتش از فقرا در تاریخ مسیحیت شهرت دارد. از سوی دیگر ستایش طبیعت و توجه به آن از برجسته‌ترین آموزه‌های فرانسیس قدیس

بود. خورخه ماریا برگولیو نخستین پاپی است که از نام فرانسیس قدیس استفاده کرده است. این نام انتخاب شایسته‌ای برای کسی بود که نابرابری را ریشه همه مشکلات اجتماعی می‌داند و در سخنانش بارها بر لزوم عادلانه‌تر شدن توزیع ثروت تأکید کرده است. همین سخنان پاپ فرانسیس است که توجه غیرکاتولیک‌ها را نیز به‌سوی او جلب کرده است.

■ پاپ در آمریکا چه گفت؟

سخنرانی‌های پاپ در جمع سیاستمداران و مردم قاره آمریکا او را به صدر خبرها آورد. سفر پاپ به قاره آمریکا به‌خودی‌خود واقعه مهمی محسوب می‌شد، اما آنچه بیشتر توجه‌ها را جلب کرد تکرار همین اظهارات عدالت‌خواهانه، نقد سرمایه‌داری و استعمار در سخنان پاپ بود. پاپ فرانسیس در بولیوی در جمع دهقانان و کارگران و فعالان اجتماعی به ستایش از تعاونی‌ها و سایر سازمان‌های محلی پرداخت که اقتصادی تولیدی برای فقرا فراهم می‌کنند: «این وضعیت چقدر با وضعیتی فرق دارد که در آن کسانی که از بازار رسمی کنار گذاشته شده‌اند، مثل برده‌ها استثمار می‌شوند!» علاوه بر این او در سخنرانی‌های خود در آمریکای لاتین بابت جنایات کلیسای کاتولیک در عصر استعمار اسپانیا در این منطقه و همدستی کلیسا با استعمارگران عذرخواهی کرد؛ و البته خواهان تشکیل جنبشی جهانی علیه «استعمار

خورخه ماریا برگولیو نخستین پاپی است که از نام فرانسیس قدیس استفاده کرده است. این نام انتخاب شایسته‌ای برای کسی بود که نابرابری را ریشه همه مشکلات اجتماعی می‌داند

جدید»ی شد که ریشه در «نظم اقتصادی نابرابر» دارد.

سخنرانی پاپ فرانسیس در کنگره آمریکا نیز خبرساز شد. نقش عامل انسانی در تخریب محیط‌زیست و گرمایش زمین سال‌هاست از سوی محافظه‌کاران آمریکایی انکار می‌شود. در این فضا و در جمع چنین محافظه‌کارانی، مهم‌ترین مقام کلیسای کاتولیک از نقش فعالیت‌های بشری در تخریب محیط‌زیست انتقاد کرد و خواهان اقدامات جدی قانونی از سوی همه کشورها به‌ویژه دولت و کنگره آمریکا برای حفاظت از محیط‌زیست شد. پاپ با مطرح کردن مشکلات زیست‌محیطی و مسائل مهاجران، کنگره را به «ترمیم زخم‌های باز جهانی» فراخواند که «نفرت، طمع، فقر و آلودگی جانش را فرسوده است». محافظه‌کاران آمریکا که عمدتاً می‌کوشند رویکردهای خود را در لفافه مذهب ببوشانند، به سختی می‌توانستند در سخنان رهبر کاتولیک‌های جهان نکته‌ای بیابند که مواضع‌شان را تأیید کند. به همین دلیل بود که اکثر رسانه‌های محافظه‌کار صرفاً به انعکاس بحث‌های او علیه سقط جنین بسنده کردند.

ناامیدی محافظه‌کاران از پاپ جدید در متن سنت کلیسا قابل درک است. به هر حال، پاپ فرانسیس از درون نهادی به وضعیت حاکم بر جهان می‌تازد که بسیاری بر این باورند سال‌هاست فعالیت سیاسی‌اش محدود به همدستی برای حفظ وضع موجود بوده است. به همین دلیل، جای تعجب

پاپ در آمریکا

تاریخ مختصر سفر پاپ کاتولیک در سرزمین پروتستان‌ها



▲ اکتبر ۱۹۷۹: ژان پل دوم با هفت سفر رکورددار سفر یک پاپ به آمریکا است. اولین سفر او در آمریکا از بوستون شروع و به نیویورک ختم شد. تأکید او در سخنانش دفاع از حقوق بشر از جمله فلسطینی‌ها بود



▲ ۴ اکتبر ۱۹۶۵: پاپ پل ششم، اولین پاپی بود که به آمریکا سفر کرد و در سازمان ملل از خلع سلاح اتمی سخن گفت و یادی هم از جان اف کندی - تنها رئیس‌جمهور کاتولیک آمریکا - کرد که دو سال قبل از سفر پاپ ترور شده بود



▼ اکتبر ۱۹۹۵: ژان پل در سفر چهارم به آمریکا با بیل کلینتون در نیویورک دیدار کرد. این بار تأکید پاپ بر حمایت از مهاجران و تداوم برنامه‌های اجتماعی دولت آمریکا برای فقرا متمرکز بود



▲ آوریل ۲۰۰۸: تنها دیدار بندیکت شانزدهم از آمریکا کنار رئیس‌جمهور آمریکا که مانند خودش بسیار محافظه‌کار بود



▼ می ۱۹۸۴: ژان پل دوم و ریگان در فرودگاه بین‌المللی آلاسکا با یکدیگر ملاقات می‌کنند. این اولین ملاقات یک پاپ با یک رئیس‌جمهور آمریکا است. این دو به‌خصوص در زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی رابطه بسیار خوبی با هم داشتند

می‌تازد؛ وضعیتی که در آن فقرای جوامع و نیز کشورهای فقیرتر در مقیاسی جهانی، هزینه‌های ثروتمند شدن افراد و کشورهای معدودی را می‌پردازند.

از جمله مهمترین نکات جزوه پاپ، پذیرش یافته‌های علمی جدید از سوی مهمترین مقام واتیکان است. واتیکان بارها در برابر مسائل علمی مقاومت نشان داده و حاضر به پذیرش یافته‌های علمی نشده است. اما متبرک باد نام تو بسیاری از یافته‌های علمی دریاب آلودگی محیط‌زیست و گرمایش زمین را پیشفرض می‌گیرد و دعاوی‌اش را بر آنها استوار می‌کند و همچنین برای حل این مشکلات، سرمایه‌گذاری و تحقیق بر انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر را پیشنهاد می‌کند.

■ نقد تکنولوژی، دفاع از تکنولوژی

گشودگی پاپ فرانسیس به علم جدید و تکنولوژی یکی از مهمترین عوامل تمایز رویکرد او از گرایش‌های مذهبی محافظه‌کارانه رایج است. او دریاب سودمندی تکنولوژی و علم جدید تردیدی روانی دارد: «تکنولوژی شرهای بی‌شماری را درمان کرده که در گذشته انسان‌ها را محدود می‌کردند و به آنها آسیب می‌رساندند». پاپ ریشه نابرابری و مشکلات را نه تکنولوژی، بلکه ساماندهی اجتماعی خاصی می‌داند که ثمرات تکنولوژی را در دستان عده‌ای محدود متمرکز و دیگران را محکوم به تحمل هزینه‌های آن می‌کند. متبرک باد نام تو بر

فقط بر سر استثمار و سرکوب نیست، بلکه امر جدیدی در کار است. طرد دست آخر ناظر بر معنای عضویت در جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. مطرودین دیگر فرودست، حاشیه‌نشین، مستضعف و دیگر عضوی از جامعه نیستند. مطرودین «استثمارشده» نیستند، رانده‌شده‌اند، پس‌مانده‌اند. در این متن است که عده‌ای همچنان از نظریات فروبارشی دفاع می‌کنند که بر آنند رشد اقتصادی، به دلگرمی بازار آزاد و دست‌آخر به ایجاد عدالت بیشتر در جهان منجر خواهد شد. این عقیده که هیچگاه واقعیت تأییدش نکرده‌اند، بیانگر اعتمادی خام و ساده‌لوحانه به سرشت نیک کسانی است که قدرت اقتصادی را در دست دارند و نیز به تقدس نظام اقتصادی حاکم و مطرودین همچنان انتظار می‌کشند.»

■ متبرک باد نام تو، جزوه‌ای برای عدالت

پاپ فرانسیس این مواضع را بارها و بارها تکرار کرد. از جمله در ژوئن امسال، او بخشنامه‌ای منتشر کرد با عنوان متبرک باد نام تو و عنوان فرعی «دریاب نگهداری از وطن مشترکمان». این بخشنامه جزوه‌ای در نقد تخریب محیط‌زیست در جامعه سرمایه‌داری است که بسیار فراتر از جزوه‌ای مذهبی خبرساز شد. از جمله انتشارات ورسو نسخه‌ای از آن را به‌رایگان بر وب‌سایت خود قرار داد. در این کتاب او بشدت به نابرابری موجود در جوامع و نیز نابرابری عظیم میان کشورهای مختلف

نیست جب بوش که به مذهب کاتولیک گرویده است، زمانی که نظرش را درباره دغدغه‌های زیست‌محیطی پاپ می‌پرسند، پاسخ می‌دهد: «من معتقدم دین باید در این‌باره باشد که ما را به افراد بهتری تبدیل کند، نه درباره مسائلی که در سیاست درگیرمان کند».

■ جست‌وجوی عدالت از دل مذهب

مواضع و اقدامات برگزیده از ابتدای انتخابش به مقام پاپ نشان از گرایش‌های عدالت‌طلبانه او داشت. او از جمله در سال ۲۰۱۳ در رساله‌اش که نوعی مرام‌نامه رسمی او در مقام پاپ محسوب می‌شود، سرمایه‌داری را استبداد نوین خوانده و از رهبران جهان خواسته بود علیه فقر و نابرابری فزاینده دست به عمل زنند. او همچنین در این رساله به نقد نظریه فروبارشی پرداخته بود؛ نظریه‌ای که بر آن است که ثروتمند شدن عده‌ای در بالای هرم اجتماعی به افزایش ثروت و رفاه سایر اقشار پایینی خواهد انجامید. پاپ فرانسیس در رساله‌اش آورده بود: «چگونه است که مرگ بی‌خانمان سالمندی در اثر بی‌سرپناهی تبدیل به خبر نمی‌شود، اما سقوط دو واحدی سهام خبر محسوب می‌شود؟ همین نمونه‌ای از طرد است. چگونه می‌توانیم کناری بایستیم و ببینیم زمانی که مردم از گرسنگی می‌میرند غذا به دور ریخته می‌شود؟ همین نمونه‌ای از نابرابری است... ما فرهنگی دورریختنی آفریده‌ایم که در حال گسترش است. دیگر مسأله



وجه اخلاقی فعالیت‌های اقتصادی و مسئولیت بشر در قبال محیط‌زیست مهمترین نقاط تأکید پاپ فرانسیس است



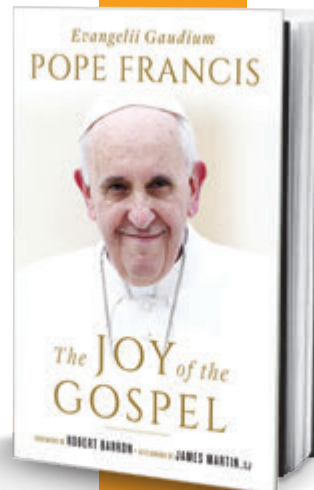
لزوم تصور جامعه‌ای تأکید می‌ورزد که در آن تکنولوژی در خدمت فقرا قرار گرفته است. پاپ همچنین در کتابش به تقابل اتوماسیون با کار اشاره و اقتصادی را نقد می‌کند که در پی پیشرفت‌های تکنولوژیکی است که هدف آن بیکار ساختن هر چه بیشتر کارگران و جایگزینی آنها با ماشین است؛ در حالی که از نگاه پاپ، «کار نوعی ضرورت و بخشی از معنای حیات بر روی زمین و راهی به سوی تعالی است». او دستکاری ژنتیک محصولات کشاورزی را نمونه دیگری از کاربرد نادرست تکنولوژی و تلاشی برای اتوماتیزه یا عقلانی کردن کشاورزی می‌داند؛ امری که به گفته او هر چند ممکن است اثرات نامطلوب آن بر سلامت انسان‌ها تأیید نشده باشد، اما شواهد تجربی بسیار نشان می‌دهد «در پی رواج این نوع کشت‌وکار، زمین مولد در دستان مالکان معدودی متمرکز شده است» که از پس هزینه‌های این تکنولوژی جدید برمی‌آیند و خیل عظیم دهقانان بی‌کار شده را به حاشیه شهرهایی رانده که در آنها نیز فرصتی شغلی در انتظارشان نیست. در این مورد البته گزارش‌های فائو هم وجاهت علمی و تجربی بیشتری به سخنان پاپ می‌بخشد. بنابر پژوهش‌های این سازمان زمین‌های کشاورزی کوچک‌مقیاس، در هر هکتار کالری بیشتری تولید می‌کنند، هر چند که سود زمین‌های بزرگ‌مقیاس بیش از آنهاست.

■ مصرف‌گرایی و از دست رفتن تنوع فرهنگی

مصرف‌گرایی افسارگسیخته جوامع سرمایه‌داری نیز از دیگر نکات مورد نقد پاپ است. نویسنده متبرک بباد نام تو مصرف‌گرایی را عامل یک‌دست‌سازی فرهنگی و از دست رفتن میراث متنوع بشری معرفی کرده است. از این جهت، او سرمایه‌داری را عامل انقراض نه‌فقط گیاهان و جانوران، که گونه‌های مختلف فرهنگی می‌داند. مصرف‌گرایی مداخله عقل یک‌دست‌ساز تکنیکی را برای تولید بیشتر ایجاب می‌کند که به زمینه‌های فرهنگی و نگرش‌ها و هویت فرهنگی مردم محلی بی‌اعتناست. از نظر پاپ شهرهای بزرگ فعلی یکی از نمودهای یک‌دست‌سازی فرهنگی هستند. ساختمان‌های بلند مشابه بی‌توجه به میراث فرهنگی و سنت شهرها ساخته می‌شوند. در این متن پاپ فرانسیس از ضرورت برقراری دیالوگ میان زبان تکنولوژی و زبان مردم سخن می‌گوید. راه‌حل‌های تکنیکی صرفاً به نشانه‌های مشکلات می‌پردازند، در حالی که توجه اصلی باید به ریشه‌های آنها باشد. در این متن است که «مشارکت دائم و فعالانه مردم از درون فرهنگ خودشان» برای حل مشکلات اجتماعی ضرورت می‌یابد.

■ در جست‌وجوی شهری انسانی

مسائل شهری نکته دیگری است که در جزوه پاپ مورد بحث قرار گرفته است. او بر ضرورت استفاده از دانش‌های گوناگون در طراحی فضای شهری آسوده‌تر برای شهروندان تأکید می‌کند. از جمله نکات مورد توجه پاپ فرانسیس، ضرورت وجود فضاهای جمعی مشترک است که در طول زمان تا حدی دست‌نخورده بمانند تا حس «در خانه بودن»



نام کتاب: متبرک باد نام تو The JOY of the GOSPEL

نویسنده: پاپ فرانسیس

را به شهروندان القا کنند. این قسمت از سخنان پاپ در متن تغییرات شهری کشورهای درحال توسعه معنای خاصی می‌یابد. شهرهای بزرگ این کشورها هر روز شاهد دست‌اندازی به فضاها و نمادهای قدیمی شهر و تبدیل آنها به مراکز خرید و ... هستند. در این تغییر کاربری‌ها آنچه بی‌اهمیت تلقی می‌شود، نظر شهروندانی است که زندگی روزمره‌شان در متن همین فضاها شکل می‌گیرد. شهروندان فقط می‌توانند در سکوت شاهد این تغییرات باشند، هر چند که در مواردی معدود مقاومت‌هایی نیز از جانب آنان صورت می‌گیرد. از جمله تظاهرات پارک گزی در استانبول که در اعتراض به تلاش برای تبدیل این پارک به مرکزی تجاری شکل گرفت. به هر حال پاپ در متبرک باد نام تو فضای شهری زیبا و دوستانه در سایه مشارکت شهروندان را عامل مهمی در ایجاد سعادت و آرامش در آنها تلقی می‌کند. همچنین از نظر او یکی از راه‌های جلوگیری از تخریب فضاهای شهری و کاستن از آلودگی هوا اولویت دادن به حمل و نقل عمومی در شهرهاست. عدم سرمایه‌گذاری در حمل و نقل عمومی، احداث اتوبان‌ها و خیابان‌های بیشتر برای ماشین‌های شخصی را ایجاب می‌کند و نماها و فضاهای عمومی شهری هر چه بیشتر به تسخیر ماشین‌ها درمی‌آیند.

پاپ همچنین مسکن را حق مسلم انسان‌ها و امری ضروری برای حفظ کرامت آنها می‌داند. در شرایطی که تهیه مسکن برای بسیاری از اقشار جامعه بدل به آرزویی دست‌نیافتنی شده، برخی از فقرا برای ایجاد سرپناه خود دست به کار شده و در حاشیه شهرها زائنه‌ها و حلبی‌آبادها را پدید آورده‌اند. از نگاه پاپ وظیفه شهرداری‌ها نه تخریب این سرپناه‌ها، که ایجاد امکانات بیشتر برای ساکنین آنها و تلاش برای ایجاد منزلی برای فقراست که امکان زیستی آبرومندانه و موقر را برای آنها فراهم کند.

■ انرژی‌های پاک

نابرابری که پاپ بر آن تأکید می‌کند در حوزه انرژی و تخریب محیط‌زیست نمودی آشکار دارد. از سویی تکیه بر انرژی فسیلی در تکنولوژی‌های فعلی مقدم سلطه اقتصادی صاحبان این انرژی‌هاست، در حالی که به‌طور مثال انرژی خورشیدی در دسترس همگان است و استفاده از آن هزینه‌ای برای افراد ندارد. از سوی دیگر استفاده از انرژی فسیلی تأثیری بشدت مخرب بر محیط‌زیست دارد و هزینه تخریب محیط‌زیست عمدتاً بر کشورهای فقیر تحمیل می‌شود که نقش زباله‌دان کشورهای ثروتمندتر را بازی می‌کنند.

■ در پی اقتصاد اخلاقی

پاپ فرانسیس به امری می‌پردازد که سال‌هاست در بحث‌های اقتصادی اثری از آن به چشم نمی‌خورد: اخلاق. بحث‌های او ناظر به وجه اخلاقی فعالیت‌های اقتصادی، مسأله نابرابری و تخریب محیط‌زیست است. او در سخنرانی خود در بولیوی گفته بود: «تلاش برای توزیع عادلانه میوه‌های زمین و کار بشری انسان‌دوستی صرف نیست، وظیفه‌ای اخلاقی است. برای مسیحیان

مسئولیت حتی بیشتر است، [برای آنها این کار] عمل به فرمان خداست». اخلاقی که پاپ از آن سخن می‌گوید مبتنی بر اولویت دادن به خیر جمعی است. نقد او بر «پارادایم تکنوکراتیک» پیام مشخصی دارد: چشم‌انتظار «جادوی بازار» نشستن خطاست، مردم و رهبران سیاسی باید برای توزیع عادلانه‌تر ثروت دست به کار شوند. خیر همگانی نه حاصل خودبه‌خودی علم و تکنولوژی و بازار، که دستاورد اندیشه و کنش آگاهانه افراد برای ایجاد جامعه‌ای برابرتر خواهد بود.

وجه اخلاقی فعالیت‌های اقتصادی و مسئولیت بشر در قبال محیط‌زیست مهمترین نقاط تأکید کتاب پاپ فرانسیس است. البته به عقیده برخی منتقدان تأکید صرف بر مسئولیت اخلاقی و عدم ارائه راهکاری عملی برای بهبود وضعیت، کاستی عمده کتاب پاپ است. ویلیام نوردهاوس، استاد اقتصاد دانشگاه ییل، از جمله این منتقدان است که به عنوان مثال بر این نکته انگشت می‌گذارد که پاپ صرفاً همگان را به سرمایه‌گذاری بر انرژی‌های جایگزین فرامی‌خواند؛ هر چند خود به هزینه‌های فراوان چنین عملی واقف است اما جز این توصیه راه‌حلی ارائه نمی‌کند. عدم ارجاع پاپ به منابع علمی و اتکای عمده او به تعلیم مذهبی درباره لزوم حفاظت از محیط‌زیست در متبرک باد نام تو از دیگر نکاتی است که نوردهاوس در نقدش بر کتاب پاپ بر آن انگشت می‌گذارد. پیکان چنین نقدهایی متوجه چند نکته مشخص است: تأکید پاپ فرانسیس بر امور روان‌شناختی، فقدان تحلیلی ساختاری و عدم ارائه راهکاری عملی. اگرچه می‌توان گفت ارائه راهکار عملی وظیفه اقتصاددانان، جامعه‌شناس یا فعال محیط‌زیست است، بنابراین تقصیری متوجه پاپ نیست اما به هر حال چنین نقدهایی به ناکارآمدی رویکرد صرف اخلاقی به امور اجتماعی و اقتصادی اشاره دارد. مشکلاتی که پاپ برشمرده با موعظه حل نمی‌شوند و در شرایط نابرابری فزاینده و تخریب روزمره محیط‌زیست و گر خورند این امور به منافع صاحبان سرمایه، شاید یگانه راه تقویت و دعوت به پیوستن به جنبش‌های اجتماعی باشد که حفاظت از محیط‌زیست و ایجاد جامعه‌ای برابرتر دغدغه اصلی آنهاست و در عین حال نگاهی ساختاری به این مسائل دارند؛ نگاهی که وضعیت فعلی را نه نتیجه زیاده‌خواهی و آز سرمایه‌داران، که پیامد مکانیسم‌هایی ساختاری می‌داند که لزوماً به ویژگی‌های شخصیتی سرمایه‌داران ارتباطی ندارد. البته به‌نظر می‌رسد پاپ آنگاه که از «فرایند تغییر» به‌دست جنبش‌های توده‌ای سخن می‌گوید خود از ضرورت جنبش‌های اجتماعی آگاه است. او همگان را به مشارکت برای ایجاد چنین تغییری فرامی‌خواند: «چه کاری از دست دانشجویان، جوانان، فعالان و میسیونرهای برمی‌آید که با دل‌هایی سرشار از امید و رؤیا اما بدون راه‌حلی واقعی برای مشکلات من به محله‌ام می‌آیند؟ خیلی کارها، خیلی کارها از آنها برمی‌آید. شما فرودستان، استثمارشدگان، فقرا و مستضعفان، می‌توانید و دارید کارهای زیادی انجام می‌دهید. حتی می‌گویم که آینده بشریت تا حد زیادی در دستان شماست» ■

منبع

<http://www.nybooks.com/articles/pope-and-13/aug/2015/archives/planet>

اسقف زاغه‌ها

**خورخه ماریو بورگلیو، در مقام پاپ
فرانسیس مجموعه‌ای از نخستین‌ها
است و از زمان رسیدن به مقام پاپی
هر از گاهی چیزی به این مجموعه
اضافه می‌کند. اما او چه پیشینه‌ای
دارد و چه تغییری در واتیکان به
وجود آورده است؟**



سحر کریمی

«برادران عزیزم:

بعد از این که بارها وجدانم را در پیشگاه خداوند به بوته آزمایش سپردم، یقین حاصل کردم که به دلیل کهنوت سن، دیگر توان کافی برای ادای وظیفه در مقام پاپ را ندارم... جهان امروز در معرض تغییرات سریع فراوانی است و در آن پرسش‌هایی طرح می‌شوند که ارتباط عمیقی با حیات دین دارند. در چنین جهانی برای هدایت کشتی سنت پتر و ترویج کتاب مقدس هم به توان ذهنی نیاز است و هم به قوای بدنی. در چند ماه اخیر این قوا در من تا حدی تحلیل رفته‌اند که باید اذعان کنم از انجام مسئولیتی که برعهده‌ام گذاشته شده، برنمی‌آیم». با قرائت این نامه در ۲۸ فوریه ۲۰۱۳ بود که بندیکت شانزدهم استعفاي خود را اعلام کرد تا پس از ششصد سال، نخستین پاپی باشد که پیش از مرگ، دفتر خود در واتیکان را به جانشینش می‌سپارد. ضعف و ناتوانی جسمی دلیلی بود که بندیکت برای ترک مقام خود بیان کرد، اما موج گمانه‌زنی‌ها و تئوری‌های توطئه بود که در پی این استعفا به سمت واتیکان سرازیر شد. از افشای نامه‌های محرمانه پاپ به وسیله پیشکارش که به «واتی‌لیکس» شهرت یافت، تا فساد مالی واتیکان و رسوایی‌های کشیشان کاتولیک در کودکان آزاری، همه و همه دلایل کافی برای استعفا به نظر می‌رسیدند. اوضاع در کشتی سنت پتر چندان خوب به نظر نمی‌رسید و چشمان بیش از یک میلیارد کاتولیک در جهان هم به ناخدای جدیدی بود که می‌بایست سکان این کشتی را در دست بگیرد. شاید که این ناخدا هرگز نمی‌توانست سکانی واقعی روی عرشه را لمس کند، ولی این شانس را داشت که سوار بر «پاپ‌موبیل» (به جای اتومبیل) جدیدی شود که شرکت مرسدس بنز در سال ۲۰۱۲ ماه‌ها برای ساختش زحمت کشید. علاوه بر این اتومبیل، سکان امپراتوری مالی واتیکان هم در دستان پاپ جدید قرار می‌گرفت.

در الهیات را در فرایبورگ آلمان به پایان رساند. مادرش با این که کاتولیک معتقدی بود، دوست نداشت که پسرش را در لباس روحانیت ببیند، اما بورگلیو در هر حال در سال ۱۹۶۹ این لباس را بر تن کرد. او کشیشی ژزویت شد، فرقه‌ای که به آموزش سخت و نظم شهرت دارد. در این دوران با خورخه لوئیس بورخس دوست شد، کسی که خود بورگلیو او را در زندگی‌اش تأثیرگذار می‌داند و این‌گونه توصیفش می‌کند: «انسانی لادری که هر شب دعای «پدر ما» را می‌خواند، چون به مادرش این‌طور قول داده بود».

قبل از رسیدن به مقام اسقفی، مدرس فلسفه، ادبیات، روان‌شناسی و الهیات بود. در ۳۶ سالگی رهبر فرقه ژزویت آرژانتین شد و از ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۳ اسقف اعظم بوینس آیرس بود و در همین دوران بود که به دوری از تجمل و همدلی با فقرا شهرت یافت. او هیچگاه جامه‌های مجلل خاص مقام خود را نپوشید و همواره به لباس ساده کشیشی قناعت می‌کرد. در همان دوران هم به جای سکونت در اقامتگاه مخصوص اسقفی، در خانه‌ای ساده با کشیشی مسن‌تر زندگی می‌کرد، برای رفت‌وآمد از اتوبوس استفاده می‌کرد و با وجود امکان استفاده از اسپز، خودش غذا می‌پخت.

وقتی کاردینال بورگلیو در سال ۲۰۱۳ به رم آمد تا در جلسه انتخاب جانشین بندیکت شانزدهم شرکت کند، قبل از شروع شورا برای تعدادی از کاردینال‌ها صحبت کرد. او کلیسای «رم محور» و «خودشیفتگی الهیاتی» این نهاد را نقد کرد؛ نهادی که به جای دست دراز کردن به سوی مردم و گروه‌های حاشیه‌ای تمایلی مداوم به بازگشت به خودش دارد. در شورای کاردینال‌ها فضای ضد ایتالیایی به اوج رسید. کاردینال‌های ایالات متحده و آمریکای لاتین برای تغییر جهت کلیسا پشت سر بورگلیو قرار گرفتند. زمانی که تعداد آرای بورگلیو از ۷۷ رأی لازم برای انتخاب به عنوان پاپ بیشتر شد، کاردینال برزیلی و دوست او، کلودیو هیومز او را در آغوش گرفت، بوسید و گفت: «فقرا را فراموش نکن». پاپ می‌گوید با

در چنین احوالی بود که شورای کاردینال‌ها درصدد انتخاب پاپ جدیدی برآمدند و پس از دو روز دود سفید توافق از دودکش صومعه سیستین واتیکان برخاست. «خورخه ماریو بورگلیو» اسقف اعظم بوینس آیرس بزودی باعث شد که استعفای بندیکت فراموش شود. پاپ جدید مجموعه‌ای از نخستین‌ها است و منش و گفتارش هم به این نخستین‌ها افزوده است. انتخاب نخستین پاپ از آمریکای لاتین، نخستین پاپ غیراروپایی پس از ۱۲۰۰ سال، نخستین پاپ از فرقه ژزویت و نخستین فرانسیس پاپ‌ها که در زمان انتخاب ۷۶ سال داشت، تغییری جدی در نهاد کهنه و پوسیده واتیکان به نظر می‌رسید. بورگلیو از همان ابتدا نشان داد که با پاپ‌های پیشین متفاوت است، همان شب به جای پاپ‌موبیل سوار اتوبوس شد و همراه سایر کاردینال‌ها به هتل بازگشت و حتی با اصرار پول اتاقش را هم حساب کرد. بعد از آن هم به جای زندگی در قصری که اقامتگاه معمول پاپ است، زندگی در آپارتمان دوخوابه‌ای را ترجیح داد. بعدها هم به جای پاپ‌موبیل باشکوه‌اش از اتومبیل فورد با جیب معمولی بدون محافظ استفاده کرد. به نظر فرانسیس، پاپ‌موبیل چیزی بیش از «کنسرو شیشه‌ای ساردین» نیست.

■ ... مرد فقیر، مرد صلح و مردی که عاشق و حافظ موجودات بود

بورگلیو ۱۷ دسامبر ۱۹۳۶ در بوینس آیرس متولد شده است. پدر او در ۱۹۲۹ برای فرار از حکومت موسولینی، از ایتالیا به آرژانتین مهاجرت کرده بود و مادری خانه‌دار با تبار ایتالیایی داشت. در جوانی بخشی از یکی ریه‌هایش را به علت عفونت از دست داد. از مدرسه فنی به عنوان تکنیسین شیمی فارغ‌التحصیل شد و پس از آن بود که به تحصیل علوم دینی پرداخت و در دانشگاه کاتولیک بوینس آیرس فلسفه خواند. قبل از آغاز تحصیلات دینی مدتی به عنوان تکنیسین شیمی، سرایدار و حتی مأمور محافظ پارشبهانه کار کرد. از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ در کالج سن‌خوزه تحصیل کرد و در سال ۱۹۸۶ تر دکترای خود

انتخاب نخستین فرانسیس پاپ‌ها که در زمان انتخاب ۷۶ سال داشت، تغییری جدی در نهاد کهنه و پوسیده واتیکان به نظر می‌رسید

شنیدن این حرف بود که تصمیم گرفت نام فرانسیس را برای خود انتخاب کند تا با یادآوری قدیس فرانسیس آسیزی که «مرد فقر، مرد صلح و مردی که عاشق و حافظ موجودات بود» رویکرد جدیدی در کلیسا ایجاد کند. فرانسیس آسیزی، قدیس قرن سیزدهم با سه چیز شناخته می‌شود، اول عشق به موجودات که به شکل توانایی افسانه‌ای او در صحبت با حیوانات متجلی می‌شود. دوم، تعهد به صلح که می‌گویند به خاطر آن در جنگ‌های صلیبی با مسلمانان مذاکره می‌کرد و سوم توجه به فقر.

... چقدر من کلیسایی فقیر و کلیسایی برای فقرا را دوست دارم

«چقدر من کلیسایی فقیر و کلیسایی برای فقرا را دوست دارم»، این چیزی بود که در نخستین دیدار با خبرنگاران گفت. انتقادات او به اقتصاد جهانی سبب ناراحتی بسیاری از محافظه‌کاران کاتولیک شده است. او از تمام مسیحیان خواست تا در برابر اقتصاد محرومیت بایستند و در برابر خدای دروغین عصر جدید که پول است موضع بگیرند. همین حرف‌ها بود که باعث شد پاپ جدید در چشم محافظه‌کاران و راستگرایان، دارای تمایلات مارکسیستی به نظر برسد. او نه فقط سرمایه‌داری جهانی را نقد کرده، بلکه آن را «سرگین شیطان» نامیده و طمع پول در دنیای جدید را خودکامگی پنهانی می‌بیند که «زن و مرد را به بندگی درآورده است». کشیش رابرت سیریکو، مدیر مؤسسه مطالعات دین و آزادی از همین محافظه‌کاران است: «امیدوارم فرانسیس روی جنبه مثبت تمرکز کند، روی این موضوع که چگونه اقتصاد بازار آزاد دارای چارچوبی اخلاقی است و با رعایت قوانین می‌تواند بخشی از مشکلات فقرا را حل کند، نه این که از واقعیت بدبختی مردم به این نتیجه برسد که اقتصاد بازار ایراد دارد». فرانسیس در نخستین سفر خود به آمریکای جنوبی و سپس ایالات متحده رفت. آغاز تور او سفر به اکوادور و بولیوی بود؛ دو کشوری که دولت‌های چپ بر آنها حاکم هستند. مورالس، رئیس‌جمهور بولیوی با نشان چه‌گورا روی ژاکت پای سخنرانی پاپ نشسته بود و در آخر نیز صلیبی به پاپ هدیه داد که ترکیبی از داس و چکش بود. هدیه‌ای که خشم محافظه‌کاران را برانگیخت و حتی خود پاپ هم از دیدنش جا خورد. در همین سفر به بولیوی بود که کوبنده‌ترین انتقادات را در جمع مردم به سرمایه‌داری وارد کرد: «بگذارید از گفتن این حرف نترسیم، ما تغییر می‌خواهیم، تغییر واقعی، تغییر ساختاری، این سیستم دیگر غیرقابل تحمل شده است». در سخنرانی سازمان ملل و در جمع سران کشورهای ثروتمند نیز همین انتقادات را، گریه با لحنی ملایم‌تر بیان کرد.

... هیچ‌کس نمی‌تواند چشم‌انداز نئولیبرالیسم را ببیند و در عین حال خود را مسیحی بپندارد

بورگلیو در سال ۱۹۹۸ اسقف اعظم بوینس آیرس شد و در سال ۲۰۰۱ به مقام کاردینالی رسید. او همواره بر سر مسائل اجتماعی با دولت آرژانتین در جدال بود، اما کارنامه او در دهه ۷۰ و در دوران دیکتاتوری نظامی راستگرای آرژانتین چندان درخشان به نظر نمی‌رسد. در مناقشاتی که به «جنگ کثیف» در آرژانتین شهرت یافت، بیش از ۳۰ هزار نفر کشته، ناپدید و شکنجه شدند. بعدها کاردینال ادعا کرد که او افراد بسیاری را طی این مناقشات پنهان کرده تا از دستگیری نجات پیدا کنند، به برخی کمک کرده تا آرژانتین را ترک کنند و با مقامات نظامی صحبت کرده تا تعدادی را آزاد کنند. هرچند بسیاری معتقدند او حتی از روحانیونی که مقابل دولت دیکتاتوری نظامی ایستادگی می‌کردند نیز

محافظت نکرد. او حتی متهم شد دو کشیش مخالف دولت دیکتاتوری را به نظامیان تحویل داده است؛ هرچند که این اتهام هرگز ثابت نشد. بعدها برخی مخالفان حکومت شهادت دادند که بورگلیو به پنهان شدن آنها کمک کرده است.

در هر حال شاید آنچه امروز پاپ فرانسیس را از پیشینیانش متمایز می‌کند، زندگی در همین فضای متفاوت آمریکای لاتین است. آمریکای لاتین در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی با تضاد طبقاتی و توزیع ناعادلانه ثروت مواجه بود. در مقابل این فضای ناعادلانه بود که جنبشی با نام «الهیات رهایی‌بخش» در دهه ۶۰ و ۷۰ از آمریکای لاتین آغاز شد. سردمداران این جنبش معتقد بود که کلیسای کاتولیک می‌بایست خود را نه فقط به لحاظ معنوی بلکه از جنبه اقتصادی و سیاسی در مسئله فقر و نابرابری درگیر کند. شکل‌گیری این جنبش موجب تفرقه میان کاتولیک‌های دهه ۶۰ بخصوص ژرونیتهای آرژانتین شد. در حالی که برخی روحانیون می‌خواستند در میان فقرا به کار سیاسی بپردازند، برخی دیگر رویکرد محافظه‌کارانه سابق در تربیت معنوی فرزندان افراد ثروتمند را ترجیح می‌دادند. فرانسیس در میانه همین جدال به رهبری فرقه ژرونیته رسید. محافظه‌کاران فرقه که الهیات رهایی‌بخش را دامی برای ورود کمونیسم به آمریکای لاتین می‌دیدند، برای مقابله با این ایده‌ها به او فشار می‌آوردند. هرچند که او گاهی به این فشارها تن داد، ولی بعدها و در مقام پاپ بود که اعتراف کرد که رهبری او در این دوران صدها اشتباه داشته است. با تغییر رهبری فرقه، بورگلیو به تبعیدی دوساله فرستاده شد، جایی که حق برگزاری نماز را نداشت و فقط شنونده اعتراضات بود. وقتی با رسیدن به مقام دستاری اسقف بوینس آیرس به شهر خودش بازگشت، انسان جدیدی بود. سابقاً او فردی خشن، جدی، منضبط و وظیفه‌شناس شناخته می‌شد که به ندرت لبخند می‌زد، اما حالا فردی بخشنده، مهربان و حامی فقرا بود.

چه چیز بورگلیو را از پیشینیانش و از آنچه پیش از تبعید بوده است، متمایز می‌کند؟ مسئله این است که بورگلیو و تمامی پاپ‌های قبل از او (حداقل در کلام) حامی فقرا بوده‌اند. تأثیر الهیات رهایی‌بخش بر فرانسیس را باید در رویکرد او به مسئله فقر پیدا کرد. فقر در واتیکان همواره از موضع قدرتمندان و ثروتمندان نگریسته شده و مسئله روحانیون محافظه‌کار برای حل مسئله فقر، رویکرد صدقه و خیریه بوده است. فرانسیس فقر را از موضع قربانیان آن درک می‌کند. برای او مشکل نه کمبود صدقه برای فقرا که در وجود «برابری» در جهان است. پس از بازگشت از این تبعید بود که فرانسیس ایده‌هایش در مورد فقر را عمیق‌تر کرد. به میان فقیرترین فقرا رفت و زندگی آنها را از چشم خودشان تجربه کرد و در همین دوران بود که به اسقف زاغه‌ها شهرت یافت. در گشتن میان همین زاغه‌ها بود که فهمید شاید آنچه بیش از آب مقدس اهمیت دارد، آب آشامیدنی است که در دسترس این مردم نیست. او در مقام پاپ چنین نوشته است: «دسترسی به آب مطمئن و قابل آشامیدن حق جهانشمول و بنیادین بشر است، با وجود آن که ذخایر دسترس‌پذیر آب آشامیدنی پیوسته کاهش یافته‌اند، در برخی مناطق گرایشی نیرومند به خصوصی‌سازی این منابع، علیرغم کمبایی آنها وجود دارد تا آب نیز به کالایی در چارچوب قانون بازار بدل شود. دسترسی به آب سالم و قابل آشامیدن حقی جهانشمول و بنیادین است... جهان ما به صورتی چشمگیر به فقر دهکدار است».

در سایه تغییرات سیاسی آرژانتین نبود که بورگلیو فهمید که ساختارهای اقتصادی (همان‌ها که الهیات رهایی‌بخش ساختارهای گناه می‌خواند) هستند که

مردم را فقیر می‌کنند و آنچه فقرا احتیاج دارند صدقه نیست که عدالت اجتماعی است. در سال ۲۰۰۱ نمی‌توانست از جمعیت آرژانتین زیر خط فقر بودند، سیاست‌های ریاضت اقتصادی که قرار بود مشکلات کلان اقتصادی آرژانتین را حل کنند، زندگی مردم فقیر را چنمی کرده بودند، در آن زمان بود که بورگلیو چنین نوشت: «هیچ‌کس نمی‌تواند چشم‌انداز نئولیبرالیسم را ببیند و در عین حال خود را مسیحی بپندارد».

... همه چیز از دست نرفته است

با این اوصاف، تعجبی ندارد زمانی که پاپ تصمیم به برگزاری کنفرانسی در مورد گرمایش جهانی و محیط‌زیست گرفت، علاوه بر کاردینال پیتر ترکسون، استاد اقتصاد تغییرات اقلیم، ناوومی کلاین فعال اجتماعی چپ و از بزرگترین منتقدان سرمایه‌داری قرن ۲۱ را در رأس کنفرانس قرار داد تا در کنار هم روحانیون، دانشمندان و فعالان اجتماعی را برای برگزاری این کنفرانس گرد هم آورند. البته خود کلاین متعجب شد، اما معتقد است جایگاه پاپ به عنوان «صدایی اخلاقی» در جهان و رهبر ۱/۲ میلیارد کاتولیک به او امکان می‌دهد تا فعالان اجتماعی که برای هدفی مشترک می‌جنگند را گرد آورد.

۵۰۰ سال بعد از این که کلیسا گالیله را به جرم ارتداد مجرم شناخت، حالا زمان آن است که به دانشمندان اعلام کند که از آنان حمایت می‌کند و می‌خواهد در تلاش‌های آنان برای داشتن جهانی بهتر سهیم باشد. حالا پاپ هم به تئوری‌های دانشمندان تن می‌دهد. سال گذشته بود که فرانسیس اعلام کرد تئوری تکامل و بیگ‌بنگ حقیقت دارند و خداوند «جادوگری با چوب جادو در دست نیست». او گفت که هیچ‌کدام از این تئوری‌ها با وجود خالق تناقضی ندارند؛ چیزی که بندیکت شانزدهم چندان بدان تن نداده بود.

حالا پاپ فرانسیس در نامه‌ای سرگشاده درباره محیط‌زیست، مؤمنان را به «گفت‌وگوی اکولوژیک» فراخوانده است. او همگان را درباره نابودی پرندگان و مسئله زباله‌های صنعتی بیم داده و خواستار بهره‌وری در مصرف انرژی و یارانه برای انرژی‌های تجدیدپذیر شده است. او کشورهای ثروتمند را متهم می‌کند که برای کسب منفعت، کشورهای فقیر را نابود می‌کنند و کسب و کارهایی که در این کشورها به راه انداخته‌اند، هرگز در کشورهای پیشرفته دیده نمی‌شود. او همواره بر این ادعا تکیه کرده که جامعه جهانی به اندازه کافی به کشورهای در حال توسعه در حل مشکلات زیست‌محیطی بها نمی‌دهد.

محافظه‌کارانی مانند جب بوش معتقدند مسئله محیط‌زیست مرتبط با «سیاست‌های اقتصادی» است و به رهبران دینی ربطی ندارد، اما فرانسیس همواره تأکید می‌کند که بی‌توجهی به مسئله تغییرات اقلیم که واقع مسئله‌ای اخلاقی است. او معتقد است ذهنیتی که مانع جامعه جهانی در جهت تغییری بنیادین در روند گرمایش جهانی است، همان ذهنیتی است که در برابر هدف حذف فقر و محرومیت در جهان ایستادگی می‌کند. او در نهایت معتقد است «همه چیز از دست نرفته است. آدمی اگرچه ظرفیت بدترین‌ها را دارد، ظرفیت برخاستن و رای خویشتن را نیز داراست، ظرفیت انتخاب آنچه خیر است و آغازی دوباره...».

... آنچه از قلب برمی‌خیزد، توضیحی نیاز ندارد

پاپ جدید همواره عمل به واژگان کتاب مقدس را برای مؤمنین راهگشا دانسته، رساله‌ای که در سال ۲۰۱۳ خطاب به روحانیون و مؤمنین نوشت «لذت انجیل»



بورگلیو در سال ۱۹۹۸ اسقف اعظم بوینس آیرس شد و در سال ۲۰۰۱ به مقام کاردینالی رسید. او همواره بر سر مسائل اجتماعی با دولت آرژانتین در جدال بود



▲ در سال ۲۰۱۱ خورخه در مقام اسقف در یکی از محلات فقیرنشین بوینس آیرس در کمپ ترک اعتیاد برای معتادان سخنرانی می‌کند



▲ خورخه بورگیو جوان



▲ خورخه (بالا، نفر دوم از سمت چپ) در کنار خانواده‌اش در بوینس آیرس در حالی که تازه به کسوت کشیش درآمده بود



✦ خورخه که حالا پاپ شده در آخرین روز سفر به آمریکا دست یک زندانی سابق در زندان فیلادلفیا را می‌فشارد؛ نشانه‌ای از شفقت نسبت به فروافتادگان



▲ سال ۲۰۰۸ کاردینال خورخه در مترو بوینس آیرس. کاردینال رادیکال، اغلب زمان خود را در مکان‌های شلوغ پایتخت آرژانتین می‌گذراند

بخشی از این ریزش به این دلیل ساده بوده که سیستم کلیسا سنتی در برابر مسائل روزمره زندگی مردم عادی کاملاً ساکت است. با وجودی که فرانسیس تغییری در این دگرترین ایجاد نکرده، اما در هر حال گاهی با تاختن بر محافظه‌کاران کلیسا امید به گشایش در این مردم معمولی را ایجاد کرده است. مثلاً با انتقاد از روحانیونی که از غسل تعمید کودکان بدون پدر سر باز می‌زنند یا حمایت از پناهجویان جنگ‌زده در اروپا.

زمانی که بورگیو به عنوان پاپ انتخاب شد، روزنامه تایمز او را این‌گونه توصیف کرد: «انتخابی به قاعده، الهیات‌دانی محافظه‌کار با اسلافی ایتالیایی که با جدیت از نظرات واتیکان در مورد سقط جنین، ازدواج همجنس‌گرایان، اعطای مقام مذهبی به زنان و سایر مسائل مهم حمایت می‌کند». به هر حال انتخاب او امیدی بود برای بر ساختن کلیسای اجتماعی، کلیسایی که در برابر مشکلات بزرگ اجتماعی امروز مانند بحران پناهجویان در اروپا یا جنگ در سوریه واکنش نشان می‌دهد. اما در حقیقت به نظر می‌رسد آنچه او در نهایت در پی آن است، ارائه چهره‌ای متفاوت از کلیساست؛ کلیسایی که در پی بحران‌های فساد مالی و رسوایی‌های جنسی تا حدودی مشروعیت خود را از دست داده بود. فرانسیس خود گفته «من به روشنی می‌بینم که آنچه امروز کلیسا احتیاج دارد، توانایی التیام زخم‌ها و بخشیدن قوت قلب به مؤمنین است. من کلیسا را بیمارستانی می‌بینم پس از جنگ». آنچه او می‌خواهد مدرن‌سازی یا تغییر دگرترین نهاد کلیسا نیست، در نهایت انقلابی در این نهاد قدیمی و ریشه‌دار رخ نداده، اما قطعاً وجود او امیدی است به گشایش در دل مؤمنینی که همچنان به این نهاد ایمان دارند. ■

فرانسیس راه متفاوتی را در پیش گرفت، او گفت که قرآن کتاب صلح است و در نهایت میان انجیل و قرآن تفاوتی وجود ندارد. او در رساله‌اش می‌نویسد که «احترام ما به رهبران واقعی اسلام باید ما را از تعمیم‌های نفرت‌پراکن به دور دارد. زیرا اسلام حقیقی و خوانش صحیح قرآن مقابل هر نوع خشونت است».

■ ... توانایی التیام زخم‌ها و بخشیدن قوت قلب به مؤمنین
در دوسال اول کار فرانسیس، شخصیت فروتن و متفاوت و همچنین تفکر خاص او این حس را ایجاد کرده که با کلیسای گشوده‌تر و متسامح‌تر مواجه هستیم، در حالی که در حقیقت دگرترین کلیسا تغییر نکرده است. اگر در گذشته، سقط جنین گناهی نابخشودنی بود، پاپ امسال اعلام کرد زنانی که مرتکب این گناه شده‌اند، اگر امسال و با خلوص قلب اعتراف کنند، می‌توانند بخشوده شوند. هرچند این گفته سر و صدای زیادی به پا کرد، اما در واقع تغییر رویکردی در سیاست کلیسای کاتولیک نبود، واتیکان قبلاً به تمامی اسقف‌ها اجازه داده بود که در شرایط خاص گناهان نابخشودنی را ببخشند. کاری که فرانسیس اغلب در مورد چنین موضوع‌هایی انجام می‌دهد، تغییر موضوع است. مثلاً در مصاحبه‌ای گفت: «ما نمی‌توانیم فقط روی موضوع‌هایی مانند سقط جنین، پیشگیری از بارداری یا ازدواج تمرکز کنیم». اما مسئله اینجاست که شکاف بین دگرترین واتیکان و عملکرد و اعتقاد مؤمنان بسیار زیاد شده است. در دهه‌های اخیر در آمریکا حدود ۳۲ میلیون نفر از کسانی که به عنوان کاتولیک تربیت شده بودند، کلیسا را ترک کرده‌اند و

(The Joy of the Gospel) نام دارد و بیانگر رویکرد پاپ به مسائل جهان امروز از محیط‌زیست گرفته تا نقد اقتصاد جهانی بود. یکی از سنت‌های مهم روحانیون کاتولیک، شستن پای افراد به تأسی از مسیح است که پای ۱۲ حواری خود را شست. اگر پاپ‌های قبلی این مراسم آیینی را در کاخ سنت جوزف که اقامتگاه پاپ‌ها تا قرن چهاردهم بوده، انجام می‌دادند و پای ۱۲ کشیش منتخب را می‌شستند، فرانسیس چند هفته پس از رسیدن به مقام پاپی به نامتگاه جوانان رم رفت، بر زمین سنگی زانو زد و پای ۱۲ زندانی جوان را شست، خشک کرد و بوسید. دونفر از این جوانان مسلمان بودند و مهمتر این که دونفر از کسانی که جانشین حواریون عیسی^ع در شسته شدن پاهایشان شدند، زن بودند. یکی از زندانیان از فرانسیس پرسید که چرا ما را انتخاب کردی؟ فرانسیس گفت: «کارهایی که از قلب برمی‌خیزند، نیاز به توضیحی ندارند».

اگر بندیکت شانزدهم الهیات‌دانی خجالتی بود که دستی در مدیریت نداشت، برعکس او فرانسیس در مدیریت روابط واتیکان با سایر ادیان به خوبی عمل کرد. در سال ۲۰۰۶ بندیکت شانزدهم در سخنرانی‌اش با نقل قول از امپراتور رومی مسیحی در قرن چهاردهم، اسلام را دینی خواند که با تعصب و جزم‌اندیشی درهم آمیخته شده؛ سخنانی که خشم مسلمانان را برانگیخت. هرچند بندیکت سعی کرد با دیدار از مساجد در ترکیه و اصلاح حرف‌هایش درباره اسلام، سخنانش را جبران کند، اما در نهایت هیچگاه حرف‌هایش فراموش نشد، حتی با ظهور دولت اسلامی در عراق و سوریه دوباره محافظه‌کاران کاتولیک بحث برحق بودن بندیکت را پیش کشیدند. اما

فرانسیس در رساله‌اش می‌نویسد که «احترام ما به رهبران واقعی اسلام باید ما را از تعمیم‌های نفرت‌پراکن به دور دارد. زیرا اسلام حقیقی و خوانش صحیح قرآن مقابل هر نوع خشونت است»



خصوصی سازی آنچه تصورش را هم نمی‌کنید

ماه گذشته پیمان ترانس‌پاسیفیک در سکوت خبری به امضا رسید؛ پیمانی که بسیاری از قواعد تجارت بین‌المللی را از نو تعریف می‌کند. این پیمان به دنبال چیست؟ چه کسانی از آن سود می‌برند و چه کسانی ضرر می‌کنند؟



تکرار دوباره و دوباره یک اشتباه

برنی ساندرز

نامزد دموکرات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا
ترجمه: سحر سرسنگی

آلبرت اینشتین می‌گفت «تعریف دیوانگی این است که یک کار یکسان را دوباره و دوباره انجام دهی و انتظار نتیجه‌ای متفاوت داشته باشی». در حالی که طبقه متوسط همچنان رو به انحطاط می‌رود و شکاف بین ابرثروتمندان و بقیه مردم وسیع‌تر می‌شود، کنگره آمریکا به بحث در مورد قرارداد «همکاری در دو سوی اقیانوس آرام» (TPP) نشسته که بزرگ‌ترین قرارداد تجاری تاریخ آمریکا است. اینجا است که باید آن گفته اینشتین را به یاد آوریم. توافق‌های تجاری مانند نفتا (توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی)، گفتا (توافق تجارت آزاد آمریکای مرکزی) و اعطای قرارداد «روابط تجاری معمولی دائمی» به چین، ناکامی‌هایی سیاهی در بر داشته‌اند؛ این قراردادهای بزرگ شرکت‌های بزرگ اجازه دادند کارخانه‌های خود در آمریکا را تعطیل کنند و به کشورهای کم‌دستمزدی که

مذاکره‌کنندگان اروپایی، که غالب آنها عضو هیأت رئیسه کمیسیون تجارت اتحادیه اروپا، وزیر یا نماینده مجلس هستند، برای مطالعه متن‌های پیمان باید به اتاق امنی در بروکسل بروند و قبل از ورود، همه وسایل خود را تحویل دهند. پس از این که ویکی لیکس بخشی از مفاد پیمان را فاش کرد، به اصرار طرف آمریکایی، متون پیمان دیگر به صورت الکترونیکی منتشر نمی‌شوند و حتی کپی چاپی هم از آنها تهیه نمی‌شود.

برای مذاکره‌کنندگان آمریکایی هم تمهیدات مشابهی پیش‌بینی شده است. سناتورها، اعضای کنگره و دفتر نماینده تجاری آمریکا برای مطالعه پیمان به اتاق امنی در زیرزمین کاخ کنگره مراجعه می‌کنند و نظرات و پیشنهادات خود را روی برگه سفیدی که نامشان از پیش بر آن ثبت شده یادداشت می‌کنند. کمیسیون اروپا ادعا دارد که اجرای این پیمان مجموع مبادلات تجاری آمریکا و اتحادیه اروپا را تا ۵۰ درصد افزایش خواهد داد.

اقتصاد اتحادیه اروپا و آمریکا در مجموع ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی (GDP) جهان، ۳۳ درصد از مجموع کالاهای مبادله شده و ۴۲ درصد از مجموع خدمات مبادله شده در جهان را شامل می‌شود. بین این دو قدرت اقتصادی اختلاف‌های تجاری متعددی وجود دارد، ولی هر دو اقتصاد به بازار طرف مقابل

مورد نظرش نزدیکتر شود؛ منطقه آزادی که در صورت تشکیل، بزرگ‌ترین منطقه آزاد تجاری در طول تاریخ خواهد بود. برای نیل به این هدف، دولت اوباما مذاکره بر سر سه پیمان مختلف را همزمان به شکل مجرمانه به پیش می‌برد. با به تصویب رسیدن نخستین پیمان حالا نگاه‌ها به پیمان مهمتری که مذاکرات آن بین آمریکا و اتحادیه اروپا در جریان است دوخته شده است. وقتی در سال ۲۰۱۴ سایت ویکی لیکس از مذاکرات آمریکا و اتحادیه اروپا برای تصویب یک پیمان تجاری جدید پرده برداشت؛ غالب سیاستمداران دو طرف نیز هنوز در جریان این مذاکرات قرار نداشتند. مبادلات تجاری بین آمریکا و اتحادیه اروپا، با توجه به عضویت طولانی‌مدت دوطرف در سازمان تجارت جهانی و موافقتنامه‌هایی که در سال‌های اخیر به امضا رسیده بودند، با موانع چندانی مواجه نبود و تعرفه‌های گمرکی تا پایین‌ترین سطح ممکن کاهش یافته و در برخی موارد به صفر رسیده بودند. پس چه عاملی دو طرف را بر آن داشته بود که برای رسیدن به توافق جدیدی به مذاکره بپردازند و مهمتر از آن، چرا این مذاکرات تا این حد مجرمانه انجام شد؟ پیمان تجاری و سرمایه‌گذاری ترنس‌آتلانتیک^۲ که در انگلیسی به اختصار تی‌تی‌پ^۳ خوانده می‌شود، با هدف رشد اقتصادی چند جانبه پیشنهاد شده و هم‌اکنون ۲۴ کار گروه مشترک به شکل کاملاً مجرمانه در حال تدوین مفاد آن هستند. معدود افرادی که به این متون دسترسی دارند، شامل

▲ تظاهرات علیه پیمان ترانس-پاسیفیک در مادرید، اکتبر ۲۰۱۵

علی قره‌داغی

آمریکا و کشور حاشیه اقیانوس اطلس مذاکرات در طول پنج سال که حتی از اکثریت نمایندگان کنگره آمریکا و نمایندگان مجالس دیگر کشورهای نیز پنهان نگه داشته شده بود. این در حالیست که نمایندگان تعدادی از بزرگترین شرکت‌های تجاری آمریکایی، از قبیل هالبرتون، شورون، فارما و کامکست در جریان جزئیات مذاکرات قرار داشتند و به ارائه نقطه‌نظرات و پیشنهادات خود می‌پرداختند. این نحوه مذاکره در کنار دیگر نگرانی‌هایی که در مورد این پیمان وجود داشت، از قبیل نقض دموکراسی و حاکمیت ملی، تضعیف حریم شخصی در اینترنت، افزایش قیمت بعضی از کالاها مانند دارو، کاهش حقوق کارگران و ایجاد مسائل محیط‌زیستی، اعتراضات مردمی در دو سوی اقیانوس اطلس را در پی داشت. اما در نهایت این پیمان به امضا رسید تا دولت آمریکا یک گام به منطقه آزاد تجاری

روز دوشنبه سیزدهم مهر ماه امسال، یک پیمان تجارت آزاد تحت عنوان شراکت ترانس‌پاسیفیک^۱ پس از پنج سال مذاکره مجرمانه بین آمریکا و ۱۱ کشور دیگر که همگی در حاشیه اقیانوس اطلس قرار گرفته‌اند به امضا رسید. از مهمترین اهداف این پیمان می‌توان از کاهش تعرفه‌های گمرکی در مبادلات تجاری، ایجاد یک چارچوب مشترک در مورد قوانین مربوط به حقوق مؤلفین، اصلاح قوانین مربوط به کار و حفاظت از محیط‌زیست نام برد. مشروح این مذاکرات در طول پنج سال نه تنها از عامه مردم، که حتی از اکثریت نمایندگان کنگره آمریکا و نمایندگان مجالس دیگر کشورها نیز پنهان نگه داشته شده بود. این در حالیست که نمایندگان تعدادی از بزرگترین شرکت‌های تجاری آمریکایی، از قبیل هالبرتون، شورون، فارما و کامکست در جریان جزئیات مذاکرات قرار داشتند و به ارائه نقطه‌نظرات و پیشنهادات خود می‌پرداختند. این نحوه مذاکره در کنار دیگر نگرانی‌هایی که در مورد این پیمان وجود داشت، از قبیل نقض دموکراسی و حاکمیت ملی، تضعیف حریم شخصی در اینترنت، افزایش قیمت بعضی از کالاها مانند دارو، کاهش حقوق کارگران و ایجاد مسائل محیط‌زیستی، اعتراضات مردمی در دو سوی اقیانوس اطلس را در پی داشت. اما در نهایت این پیمان به امضا رسید تا دولت آمریکا یک گام به منطقه آزاد تجاری

در آن مردم مجبورند برای چند سنت در ساعت، کار کنند، نقل مکان کنند و همین یکی از دلایلی است که از سال ۲۰۰۱ تاکنون نزدیک به ۶۰ هزار کارخانه و میلیون‌ها شغلی را که دستمزدهای خوب داشتند در کشورمان از دست داده‌ایم. این قرارداد جدید، «تی‌پی‌پی»، چیزی نیست مگر ادامه همان رویکرد شکست‌خورده به بازرگانی؛ رویکردی که به نفع شرکت‌های چندملیتی بزرگ و وال استریت است، و اما فاجعه‌ای برای خانواده‌های کارگر و زحمتکش. «تی‌پی‌پی» را باید شکست داد اما سیاست عمومی بازرگانی ما نیز باید تغییر کند تا شرکت‌های بزرگ دوباره دست به سرمایه‌گذاری در آمریکا و ایجاد شغل در کشورمان بزنند، نه فقط در چین و سایر کشورهای کم‌دستمزد. قبل از اینکه کنگره اصلاً به هرگونه توافق نهایی تجاری رای دهد، رئیس‌جمهور خواهان «اختیارات سریع‌السر» (که به «اختیار ارتقای بازرگانی» یا TPA نیز معروف است) شده بود تا مذاکرات بر سر «تی‌پی‌پی» با یازده کشور دیگر را به پایان برساند. این حق «سریع‌السر» حق کنگره برای «تنظیم بازرگانی با کشورهای خارجی» را که در قانون اساسی آمده به رئیس‌جمهور اعطا می‌کند، گفت‌وگو در این مورد را محدود می‌کند و به اعضای کنگره اجازه نمی‌دهد قراردادهای تجاری را به نفع مردم آمریکا بهبود بخشند. قصد من این است که هر چه در توان دارم هم برای شکست «اختیارات سریع‌السر» و هم کل قرارداد «تی‌پی‌پی»

انجام دهم. هدف ما در کنگره باید این باشد که تضمین کنیم محصولات ساخت آمریکا و نه شغل‌های آمریکایی صادرات شماره یک ما هستند. اگر «تی‌پی‌پی» را تصویب کنیم و به مذاکره در مورد سایر معاهده‌ها بر اساس همان سیاست‌های ناکام گذشته ادامه دهیم، هرگز موفق به این کار نخواهیم شد. مثلاً، دو کشور طرف قرارداد در «تی‌پی‌پی»، ویتنام و مالزی هستند. در ویتنام، حداقل دستمزد برابر با ساعتی ۵۶ سنت است، اتحادیه‌های مستقل کارگری، ممنوع هستند و کسانی که باورهای سیاسی خود را ابراز می‌کنند یا می‌کوشند شرایط کارگران را بهبود بخشند، به زندان انداخته می‌شوند. در مالزی، کارگران مهاجر که محصولات الکترونیکی را تولید می‌کنند، به صورت بردگان زمان معاصر کار می‌کنند. گذرنامه‌ها و دستمزدهایشان را می‌گیرند و به آنان اجازه بازگشت به کشورهای خود را نمی‌دهند. کارگران آمریکایی نباید مجبور به «رقابت» علیه کسانی باشند که مجبور به کار تحت این شرایط شده‌اند. این «تجارت آزاد» نیست؛ این مسابقه بدتر کردن شرایط و مسابقه برای رسیدن به قعر است. تمرکز این قرارداد «تجارت آزاد» بر اموری بسیار فراتر از خرید و فروش کالا است. این بخشی از تلاش برای افزایش سود شرکت‌های بزرگ و وال استریت از طریق فرستادن شغل‌ها به خارج از آمریکا، کاهش حقوق کارگران و نابود کردن قوانین کارگری، زیست‌محیطی،

بهداشتی، امنیت غذایی و مالی است. مثلاً، طبق «تی‌پی‌پی»، شرکت‌های ویتنامی می‌توانند با شرکت‌های آمریکایی برای قراردادهای فدرالی که خرجش را مالیات‌دهندگان آمریکایی می‌دهند، رقابت کنند و این یعنی زیر سؤال بردن قوانین «اولویت خرید دولت از آمریکا». «تی‌پی‌پی» در ضمن حق حاکمیت ملی آمریکا را تهدید می‌کند؛ چراکه به شرکت‌های خارجی این حق را می‌دهد که نزد محکمه‌های بین‌المللی هر قانونی را که بتواند «سودهای مورد انتظار در آینده» آنها را کاهش دهد به چالش بکشند. این تبصره که به «حل اختلاف بین دولت و سرمایه‌گذار» (ISDS) معروف است به شرکت «فیلیپ موریس» امکان داده تا از طریق ستاد مرکزی خود در سوئیس از ارگونه شکایت کند؛ چراکه قوانین این کشور می‌کوشند جلوی سیگار کشیدن کودکان و زنان باردار را بگیرند. شرکت تامین برق فرانسوی «وئولیا» تحت همین تبصره از مصر بخاطر افزایش حداقل دستمزد ملی در این کشور شکایت کرده است. «تی‌پی‌پی» نه فقط برای کارگران آمریکا مضر است بلکه قیمت داروهای تجویزی و نجات‌بخش در کشورهای فقیر را نیز افزایش می‌دهد؛ چراکه دسترسی به داروهای ژنریک با قیمت مناسب را دشوارتر می‌کند. همین است که سازمان «پزشکان بدون مرز» گفته است: «قرارداد تی‌پی‌پی می‌رود تا مضرت‌ترین توافق تجاری تاریخ برای دسترسی به دارو در کشورهای در حال توسعه شود».

حامیان «تی‌پی‌پی» مدعی‌اند که این معاهده منجر به ایجاد شغل‌هایی با دستمزد خوب در آمریکا می‌شود و کسری تجاری (نسبت صادرات به واردات) را کاهش می‌دهد، اما دقیقاً همین حرف را راجع به نفتا، راجع به توافق تجاری با چین و با کره جنوبی و بقیه قراردادهای مشابه زده‌اند و هر بار این حرف غلط از کار درآمده است. در سال ۱۹۹۳، رئیس‌جمهور، کلینتون، وعده داد که نفتا در طول دو سال ۲۰۰ هزار شغل برای مردم آمریکا ایجاد می‌کند؛ در عوض، نفتا منجر به از میان رفتن ۶۸۰ هزار شغل شده است. در سال ۱۹۹۹، به ما وعده دادند که قرارداد با چین منجر به گشودن درهای اقتصاد چین به روی کالاها و خدمات ساخت آمریکا می‌شود؛ نتیجه اما از میان رفتن بیش از ۷/۲ میلیون شغل آمریکایی بود. در سال ۲۰۱۱، اتاق بازرگانی آمریکا به ما گفت که توافق تجارت آزاد با کره جنوبی منجر به ایجاد حدود ۲۸۰ هزار شغل می‌شود؛ نتیجه اما از میان رفتن ۶۰ هزار شغل بوده است. دیگر بس است! اگر واقعاً می‌خواهیم دست به بازسازی طبقه متوسط و ایجاد میلیون‌ها شغل با درآمد خوب بزنیم که مستصلانه نیازمندان هستیم، باید سیاست‌های تجاری‌مان را از بنیاد، بازویسی کنیم. ما نباید به هیچ رئیس‌جمهوری (تا چه برسد به رئیس‌جمهور بعدی) اختیارات سریع‌السر بدهیم و باید «تی‌پی‌پی» را شکست دهیم ■

منبع:

روزنامه «گاردین»، ۲۹ آوریل ۲۰۱۵

وابسته هستند و اختلافات تنها دو درصد از کل مبادلات را درگیر می‌سازند. حکمیت در مورد این دست اختلافات در حال حاضر به عهده سازمان تجارت جهانی قرار دارد. اگر این پیمان به سرانجام برسد، منطقه آزاد تجاری حاصل از آن، ۴۶ درصد از تولید ناخالص جهانی را در بر خواهد گرفت که در نوع خود در تاریخ بی‌نظیر است.^۵

صنایعی که بیش از همه تحت تأثیر این پیمان قرار خواهند گرفت، صنایع نساجی، شیمیایی، دارویی، آرایشی، لوازم پزشکی، خودرو و ماشین‌آلات مهندسی و الکترونیکی و صنایع تولیدکننده آفتکش‌ها خواهند بود. کمیسیون اروپایی ادعا می‌کند که اجرای این پیمان باعث رشد ۱۲۰ میلیارد یورویی اقتصاد اروپا خواهد شد. این رقم در مورد اقتصاد آمریکا ۹۰ میلیارد یورو و اقتصاد باقی جهان، ۱۰۰ میلیارد یورو خواهد بود. اما با در نظر گرفتن تعرفه‌های گمرکی پایین در مبادلات بین دو طرف، هدف این پیمان از بین بردن موانع غیرتعرفه‌ای است که به اختصار مرور می‌شوند:

■ استانداردها: حداقل، معیار است

اختلاف در استانداردهای کیفی محصولات غذایی، شیمیایی، خودرو و نیز استانداردهای آلایندهی محیط‌زیست در دو سوی اقیانوس اطلس، باعث شده که شرکت‌ها برای صادر کردن محصولاتشان متحمل

هزینه‌های مضاعف برای انجام دوباره آزمایش‌های استاندارد در کشور مقصد شوند. یکی از اهداف این پیمان، ایجاد استانداردهای مشابه و هماهنگ در آمریکا و اتحادیه اروپاست. استانداردهای اروپایی در این موارد به مراتب از مشابه آمریکایی خود سختگیرانه‌تر هستند. بنا بر یک اصل کلی، شرکت‌های اروپایی قبل از استفاده از هر ماده‌ای در محصولات غذایی و آرایشی خود، باید اثبات کنند که این ماده خطری متوجه سلامت انسان نخواهد کرد. در آمریکا اما استفاده از هر ماده‌ای، تا زمانی که سمی یا خطرناک بودن آن ثابت نشده است، آزاد است. در نتیجه در حالی که اتحادیه اروپا استفاده از هزار و ۲۰۰ ماده در لوازم آرایشی را ممنوع اعلام کرده، این رقم در آمریکا تنها ۱۲ ماده است. همچنین آزمایش محصولات آرایشی روی حیوانات سال هاست که در اروپا ممنوع شده اما شرکت‌های آمریکایی همچنان به این کار ادامه می‌دهند.

در حال حاضر ۷۰ درصد کل محصولات غذایی فرآوری شده، در آمریکا حاوی مواد اولیه‌ای هستند که با دستکاری ژنتیکی تولید شده‌اند، در حالی که تقریباً هیچ محصول مشابهی در اتحادیه اروپا به فروش نمی‌رسد. دامداران آمریکایی از هورمون رشدی برای تولید گوشت گاو استفاده می‌کنند که به دلیل اثبات ارتباط آن با ایجاد سرطان در انسان در اروپا به کلی ممنوع اعلام شده است. کشاورزان آمریکایی پیش از



صنایعی که بیش از همه تحت تأثیر این پیمان قرار خواهند گرفت، صنایع نساجی، شیمیایی، دارویی، آرایشی، لوازم پزشکی، خودرو و ماشین‌آلات مهندسی و الکترونیکی و صنایع تولیدکننده آفتکش‌ها خواهند بود

این سعی کرده بودند با طرح دعوا در سازمان تجارت جهانی این موانع را از سر راه بردارند. با تصویب پیمان تی تیپ احتمالاً این قبیل محدودیت‌ها به سادگی مرتفع خواهند شد. سیسیلیا مالمستروم کمیسیونر تجارت اتحادیه اروپا در پاسخ به منتقدان و در دفاع از پیمان ادعا کرده که ایجاد هماهنگی بین این استانداردها به معنی پایین آوردن سطح استانداردهای اروپایی نخواهد بود. اما در سال ۲۰۱۳، هنگامی که کمیسیون محیط‌زیست اتحادیه اروپا طرحی برای ممنوعیت ورود آفت‌کش‌های حاوی مواد شیمیایی مختل‌کننده هورمون‌های درون‌ریز^۶ را بررسی می‌کرد، فشار لابی اتاق بازرگانی آمریکا باعث شد این طرح به سرعت از دستور کار پارلمان اروپا خارج شود.^۸ استدلال اتاق بازرگانی آمریکا بر این مبنا استوار است که ممنوعیت‌هایی از این دست در آینده مانع تصویب پیمان تجاری ترنس آتلانتیک خواهند شد.

■ قوانین: هر چه به نفع بازار باشد

برای رفع هر گونه مانع پیش‌روی مبادلات تجاری در دو سوی اقیانوس اطلس و در جهت پیشگیری از بروز اختلافات تجاری، قوانین متعددی باید مورد بازنگری قرار گیرند. قوانین مربوط به کار، حقوق مصرف‌کننده، مقررات مربوط به حفاظت از محیط‌زیست، مقررات

بانکی و حتی قوانین مربوط به سیستم قضایی دوطرف در طول مذاکرات به شکل مجرمانه مورد بررسی و بازنگری قرار خواهند گرفت.

به عنوان مثال، اتحادیه اروپا هر ۸ استاندارد اساسی قانون کار مصوب سازمان بین‌المللی کار را به رسمیت شناخته و در تنظیم روابط کارگر-کارفرما به کار می‌بندد. اما از این ۸ استاندارد فقط ۲ مورد در ایالات متحده به رسمیت شناخته شده است. صاحبان کارفرما پیش‌بینی می‌کنند در صورتی که این قوانین در اروپا به نفع کارفرما تسهیل نشوند، شرکت‌های خصوصی تمایلی به استخدام در کشورهای اروپایی نخواهند داشت. مورد مشابهی که برای نمونه قابل بررسی است، پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) است که بین آمریکا، کانادا و مکزیک به امضا رسیده و پس از ۱۲ سال اجرا بر خلاف وعده‌های اولیه مبنی بر ایجاد اشتغال در آمریکا، باعث حذف قریب به یک میلیون شغل در آمریکا و افزایش قابل ملاحظه فقر در مکزیک شده است.

در مورد قوانین بانکی، اما این طرف اروپایی است که خواستار تسهیل در مقررات شده است. پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ قوانین سختگیرانه‌ای در آمریکا وضع شد تا با محدود کردن قدرت بانک‌ها از وقوع بحران مشابه در آینده جلوگیری کند. بانک‌های بریتانیایی اما حالا در خفا مشغول مذاکره با طرف آمریکایی هستند تا با از پیش رو برداشتن این قوانین، قدرت را به صاحبان بانک بازگردانند.

یکی از جنجال‌برانگیزترین موارد مورد بحث در تی‌تی‌پ، نهادهای است که برای حل اختلافات تجاری بین سرمایه‌گذاران و دولت‌ها پیش‌بینی شده است. ISDS^۱ یا شورای حل اختلاف بین سرمایه‌گذار و دولت، به شرکت‌ها اجازه می‌دهد که در صورت تصویب قوانینی که باعث ضرر و زیان یا کاهش سود سرمایه‌گذار شوند، از دولت‌ها شکایت کنند. از نظر منتقدان این موضوع به این معناست که سران شرکت‌های چندملیتی که به شکل انتصابی انتخاب شده‌اند این توانایی را پیدا می‌کنند که سیاست‌های مورد نظر خود را به دولت‌های منتخب مردم تحمیل کنند.

شوراهای مشابه این در حال حاضر و در راستای پیمان‌های تجاری دو جانبه بین کشورها مشغول به کار هستند. برای مثال، پس از این که دولت آلمان بعد از فاجعه اتمی فوکوشیما ژاپن تصمیم به تعطیلی نیروگاه‌های اتمی این کشور گرفت، شرکت سوئدی و تنفال که در زمینه انرژی فعالیت می‌کند، در شورای مشابهی از دولت آلمان شکایت و ادعای خسارت ۳/۷ میلیارد دلاری کرد.^{۱۱}

در موردی مشابه شرکت سوئیسی فیلیپ مورس از دولت استرالیا به دلیل وضع قوانین سختگیرانه در مورد بسته‌بندی و تبلیغات سیگار شکایت کرده است. پرونده مشابهی هم علیه کشور کوچک اروگوئه در جریان است.^{۱۲}

از موارد دیگر، می‌توان به شکایت شرکت فرانسوی وئولیا از دولت مصر، به دلیل افزایش حداقل حقوق کارگران اشاره کرد. در حالی که افزایش حداقل حقوق از ۶۰ دلار به ۱۰۰ دلار در ماه، از مدود امتیازاتی بود که کارگران پس از ماه‌ها اعتراض در قالب بهار عربی به آن رسیده بودند.^{۱۳} به این دست پرونده‌ها مطابق بدهای پیش‌بینی شده در پیمان‌های تجاری دوطرفه، نه در سیستم قضایی کشورها، بلکه در شورای مستقلی متشکل از وکلای مورد تأیید سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی رسیدگی می‌شود. عملکرد این شوراها همواره به دلیل نبود شفافیت مورد انتقاد بوده است. منتقدان پیمان، وجود این نهاد را از مهمترین

شواهد نقض دموکراسی و حاکمیت ملی کشورها پس از تصویب پیمان می‌دانند.

■ خصوصی سازی: رفاه که هیچ، حتی آب

از مهمترین اهداف پیمان، ایجاد بازارهای جدید و گشایش در بازارهای موجود برای ارائه کالا و خدمات است. از جمله بازارهای اروپایی که گشایش در آنها مدنظر طرف آمریکایی قرار دارد، خدمات اجتماعی از قبیل نظام سلامت و بهداشت، آموزش، حمل و نقل و حتی آب آشامیدنی است که هنوز در برخی از کشورهای اروپایی تحت حمایت بخش دولتی و با بارانه یا به رایگان ارائه می‌شوند. پیش‌بینی می‌شود پس از تصویب پیمان، شرکت‌ها این امکان را پیدا کنند که طرف خصوصی خدمات اجتماعی دولت‌ها را از طریق مراجع مستقل قضایی تحت فشار قرار دهند. کمیسیون اروپایی پیش از این اعلام کرد خدمات اجتماعی از گزند پیمان تی تیپ مصون خواهند ماند. اما لرد لوینگستون، وزیر بازرگانی بریتانیا اذعان داشت که مذاکرات بر سر نظام سلامت ملی این کشور در قالب پیمان در جریان است.^{۱۴}

■ منطقه آزاد تجاری، به قیمت زیر پا گذاشتن

دموکراسی

برای درک صحیح تأثیر این پیمان بر اقتصاد و سیاست کشورهای خارج از پیمان، باید تاریخچه پیمان‌های تجاری مشابه را بررسی کرد. در دهه ۱۹۵۰ میلادی، ایالات متحده که از جنگ جهانی دوم پیروز خارج شده بود، با تکیه بر اقتصادی قوی که به تقریب نیمی از کل اقتصاد جهان را در آن دوران در بر می‌گرفت، توانست سیاست‌های اقتصادی مدنظر خود را با تأسیس سازمان تجارت جهانی به دیگر کشورها تحمیل کند. با پیدایش قدرت‌های اقتصادی نوظهور و حضور کشورهای از قبیل هند و چین در فرایند تصمیم‌گیری سازمان تجارت جهانی، اوضاع سر و شکل دموکراتیک‌تری به خود گرفت و دیگر آمریکا یکه‌تاز میدان نبود.

به بن‌بست رسیدن سری نشست‌های دوحه سازمان تجارت جهانی، آمریکا را بر آن داشت که استراتژی جدیدی برای حفظ سلطه خود بر اقتصاد جهان طراحی کند. برای دور زدن سازمان تجارت جهانی، آمریکا از طریق ۳ پیمان مجزا، در حال ایجاد بزرگترین منطقه آزاد تجاری تاریخ است.

TPP با پیمان شراکت ترنس پاسیفیک^{۱۵}، که پس از ۵ سال مذاکره به امضا رسیده^{۱۶} TISA یا موافقتنامه مبادله خدمات که بین آمریکا و ۲۲ کشور در سطح جهان در حال تدوین است و در نهایت تی تیپ، مذاکرات در مورد این دو پیمان با پنهان کاری تمام در جریان است و در حالی که مردم و نمایندگان منتخب آنها به هیچگونه جزئیاتی در مورد این پیمان‌ها دسترسی ندارند، وکلا و نمایندگان شرکت‌های بزرگ نه‌تنها از آغاز در جریان ریز مذاکرات قرار داشته‌اند، بلکه در حقیقت آنها بوده‌اند که مذاکرات را تا این مرحله پیش برده‌اند.

نکته‌ای که در مورد این سه پیمان جلب توجه می‌کند، به بازی نگرفتن غول‌های نوظهور اقتصاد جهان، چین، هند و برزیل و دیگر کشورهای عضو بریکس است. منتقدان بر این باورند که این سه پیمان را باید به عنوان بخشی از جنگ ژئوپلیتیکی که بین چین و آمریکا در جریان است بررسی کرد. با تغییر سیاست خارجه آمریکا و انتقال تمرکز نظامی این کشور از خاورمیانه به شرق آسیا، اکنون سیاست اقتصادی آمریکا نیز از همین الگو پیروی می‌کند. با مطالعه

طرح‌های استراتژیک دولت آمریکا، می‌توان به نقشه این کشور برای ایجاد یک محدوده امن جهانی، شامل آمریکا و ۵۱ کشور دیگر، شامل ۱/۶ میلیارد نفر از مردم جهان و دو سوم GDP جهانی پی برد. با اجرای این طرح، کشورهای آمریکای لاتین از برزیل فاصله گرفته و در محدوده امن مورد نظر آمریکا قرار خواهند گرفت، همچنین کشورهای جنوب شرقی آسیا از چین فاصله گرفته و عضو منطقه آزاد تجاری مدنظر آمریکا خواهند شد. کشورهای غرب اروپا نیز در این طرح از منطقه اوراسیا فاصله گرفته و در منطقه آزاد آتلانتیک قرار می‌گیرند. در حالی که به نظر می‌رسد نهادهای دموکراتیک جهان بیش از حقوق و منافع مردم، سود شرکت‌های بزرگ را در تصمیم‌گیری‌های خود در اولویت قرار داده‌اند، اعتراض و مقاومت در برابر چنین پیمان‌هایی تنها راهی است که برای حفظ دموکراسی پیش روی مردم جهان باقی مانده است. از زمان فاش شدن بخش‌هایی از این پیمان‌ها توسط ویکی لیکس، چندین تظاهرات اعتراض‌آمیز در اروپا و دیگر نقاط جهان برپا شده و کمپین شهروندان اروپایی علیه تی تیپ تاکنون بیش از ۳ میلیون امضا در مخالفت با این پیمان جمع‌آوری کرده است. باید دید در نهایت این اعتراضات راه به جایی خواهد برد یا تی تیپ هم مانند تی پی پی سرانجام به تصویب خواهد رسید ■

منابع:

- 1- TPP Trans-Pacific Partnership
- 2- Transatlantic Trade and Investment Partnership
- 3- TTIP
- 4- <http://www.independent.co.uk/news/world/europe/ttip-controversy-secret-trade-deal-can-only-be-read-secure-in-reading-room-in-brussels-10456206.html>
- 5- <http://ec.europa.eu/trade/policy/countries-and-regions/countries/united-states/>
- 6- <http://ec.europa.eu/trade/policy/in-focus/ttip/>
- 7- Endocrine Disrupting chemicals
- 8- <http://www.theguardian.com/environment/2015/may/22/eu-dropped-pesticide-laws-due-to-us-pressure-over-ttip-documents-reveal>
- 9- Investor-State Dispute Settlements
- 10- <http://www.corporatedisputesmagazine.com/vattenfall-v-germany-ii-and-the-familiar-irony-of-isds-investors-before-public-interest/>
- 11- <http://www.independent.co.uk/news/business/analysis-and-features/big-tobacco-puts-countries-on-trial-as-concerns-over-ttip-deals-mount-9807478.html>
- 12- <http://mondediplo.com/2014/06/12/ttip>
- 13- http://www.huffingtonpost.co.uk/2014/09/01/ttip-eu-us-trade-deal_n_5747088.html
- 14- Trans-Pacific Partnership
- 15- Trade in Service Agreement

با تصویب این قانون سران شرکت‌های چندملیتی که به شکل انتصابی انتخاب شده‌اند این توانایی را پیدا می‌کنند که سیاست‌های مورد نظر خود را به دولت‌های منتخب مردم تحمیل کنند

است. در بریتانیا متوسط سن خرید اولین خانه در اواسط دهه ۲۷،۸۰ سال بود که اکنون ۳۱ سال است (و در مقایسه با قبل، افراد بسیار بیشتری برای خرید خانه وابسته به «بانک پدر و مادر» شده‌اند). فرزندان خود من که در دو سال اخیر در لندن شروع به کار کرده‌اند، در مقایسه با من که در سال ۱۹۷۹ کار کردن را شروع کردم، درآمدشان اندکی کمتر است، اما بهای زندگی در مقایسه با آن دوره، ۱۵ برابر شده است. ما اکنون اگر نگوییم به جامعه‌ای از «ندارها»، [دست کم] به جامعه «کم‌دارها» تبدیل شده‌ایم. درآمد در معدودی از حوزه‌های کاری بیشتر شده است. در سال ۱۹۸۲ تنها هفت مدیر مالی بریتانیایی، درآمدی شش رقمی داشتند. امروز این تعداد به ده‌ها هزار نفر رسیده که حتی اگر تورم را هم در نظر بگیریم، رشدی قابل توجه را نشان می‌دهد. اما شرایط برای افراد طبقه متوسط از جمله کارمندان دولتی، وکیل‌ها، پزشکان، معلمان یا مالکین کسب‌وکارهای کوچک خیلی متفاوت است. اکنون خانواده‌های طبقه متوسطی متعددی وجود دارند که کاملاً وابسته به درآمدهای هر دوی والدین خانواده‌اند؛ چیزی که حتی تا همین اواخر دهه ۱۹۸۰ پدیده‌ای عجیب و غیرمعمول بود.

در بریتانیا و آمریکا بار دیگر در حال تجربه این واقعیت هستیم که این وضعیتی طبیعی برای نسل بشر نیست که [ازوما] اوضاع اقتصادی فرزندان از والدین‌شان بهتر باشد. چنین عقب‌گردی در جوامعی که تظاهر به پیشرفتی مداوم می‌کنند، زننده و قابل توجه است. تصور کنید اگر اتفاق مشابهی [بدرت‌تر شدن اوضاع برای فرزندان در مقایسه با والدین‌شان] در زمینه امید به زندگی بیفتد، چه تنشی را در پی خواهد داشت.

اوضاع سیاسی ما نیز با این احساسات ناخوشایند همسو شده‌اند. «شما مردم رنج می‌برید و عذاب می‌کشید». این فریاد دونالد ترامپ است برای به‌وجود آوردن جمعیتی از مردمی که ظاهراً تا حدی کامیاب و موفق هستند. به‌رغم اینکه او در کسب‌وکارش با بالا و پایین‌هایی مواجه بوده است، اما رنج مادی و مالی، تجربه‌ای نیست که او چیز زیادی در موردش بداند، با این حال این چیزی است که به نظر او مخاطبینش با آن درگیر هستند. در حزب کارگر بریتانیا، که در زمان تونی بلر میانه‌رو سه بار پشت سر هم برنده انتخابات عمومی شده بود، اکنون اکثریتی قاطع به رهبری جدید رأی دادند؛ جرمی کوربین ۶۶ ساله و سیاستمدار کهنه‌کار و چپ‌گرای افراطی که مشتاقانه منتظر پایان سرمایه‌داری است. تا همین چند ماه پیش به نظر می‌رسید در کل حزب کارگر، او کسی است که انتخاب شدنش کمترین احتمال ممکن را داشته باشد.

افراطیون هم چپ هم راست، بازی را به دست گرفته‌اند. برای جناح چپ حزب سیریزا در یونان، برای برنی ساندرز سوسیال دموکرات در آمریکا و برای اسکاتلندی ناسیونالیست ضدریاضت اقتصادی [آفرگوسن] این دوران بد، خوب بوده است؛ اما اوضاع برای [افراطیون راستگرا از جمله] جبهه ملی مارین لو پن در فرانسه، [حزب] فیدز و ویکتور اوربان در مجارستان و حزب استقلال پادشاهی متحد (UKIP) در بریتانیا نیز خوب است. تلاقی یا همزیستی ظاهری این دو حد نهایت، به هیچ‌وجه تناقض‌آمیز نیست، چراکه در حال حاضر حد وسطی ممکن نیست، یا دست کم این حد وسط نمی‌داند در مورد خودش چه بگوید و صدایی ندارد.

کجا می‌توان یک تحلیل مفید پیدا کرد در این مورد که امروز در دموکراسی‌های بازاری غرب چه می‌گذرد؟ این تحلیل‌ها چطورند: «مجران دولت مدرن، چیزی نیستند جز کمیته‌ای برای مدیریت امور مشترک بورژوازی»، یا «جامعه بورژوازی مدرن ... شبیه جادوگری است که دیگر قادر نیست قدرت جهان زیرینی را کنترل کند که با سحر



له شدن طبقه متوسط

کشورهای غربی اگر می‌خواهند نادرستی پیش‌بینی‌های مهلک کارل مارکس را اثبات کنند، باید خلاقانه در این مورد بیندیشند که چطور می‌توان طبقه متوسط را ایمن‌تر و کامیاب‌تر ساخت

متن پیش‌رو، ترجمه یادداشتی است از چارلز مور، سردبیر سابق نشریه دیلی تلگراف و نویسنده زندگینامه مارگارت تاچر. او که به عنوان شخصیت یادیدگاه‌های افراطی ضدمارکسیسم شناخته شده است و یادداشت زیر را برای نشریه راستگرای وال استریت ژورنال نوشته، اما خواندن آن هم برای مدافعان سرسخت بازار آزاد آموزنده است، هم برای آن دسته از منتقدان سیاست‌های اقتصاد نئولیبرال که ضرورت پیگیری تحولات این نحله فکری را دریافته‌اند. چارلز مور در یادداشت خود ضعف‌های وضعیت اقتصادی-اجتماعی جوامع سرمایه‌داری موجود در سطوح ملی و بین‌المللی و نیز حاکمیت بی‌تناسب و مخرب منافع مالکان سرمایه به هزینه نادیده گرفتن منافع نیروی کار و طبقه متوسط را مورد نقد قرار می‌دهد.

چارلز مور

سردبیر سابق نشریه دیلی تلگراف

ترجمه: مرجان نمازی

برای لحظه‌ای به حدود سی سال قبل بازگردیم. در مارس ۱۹۸۷ مارگارت تاچر در مسکو با میخائیل گورباچف، رهبر اصلاح‌طلب حزب کمونیست شوروی دیدار کرد. آن دو برای ساعت‌ها در کاخ کرملین به گفت‌وگو نشستند. در آن زمان گورباچف، تاچر را متهم کرد به اینکه او رهبر حزب «داراها» است و در مورد اینکه کنترل اهرم‌های قدرت واقعاً در دست چه کسی است، مردم را فریب می‌دهد. بانوی آهنین یک پاسخ داشت، او در خاطراتش می‌نویسد «من توضیح دادم که من تلاش می‌کنم جامعه‌ای از «داراها» بسازم، نه طبقه‌ای از آنها».

در دوره ریگان و تاچر، چنین واژه‌هایی [آحامی «داراها»] حامل نوعی اتهام بود. البته بحث‌هایی وجود داشت در مورد اینکه آیا ابزاری که آنها انتخاب می‌کردند بهترین بودند یا در مورد اینکه سرنوشت کسانی که آنها رهپیشان می‌کردند چه می‌شد. اما حتی منتقدین به‌رغم میل‌شان مجبور بودند در مورد مسیری که تاریخ در پیش گرفته بود، با آنها موافق باشند: جامعه «داراها» در غرب در حال

در سال ۱۹۸۲ تنها هفت مدیر مالی بریتانیایی، درآمدی شش رقمی داشتند. امروز این تعداد به ده‌ها هزار نفر رسیده که حتی اگر تورم را هم در نظر بگیریم، رشدی قابل توجه را نشان می‌دهد. اما شرایط برای افراد طبقه متوسط از جمله کارمندان دولتی، وکیل‌ها، پزشکان، معلمان یا مالکین کسب‌وکارهای کوچک خیلی متفاوت است

رشد کردن و سوسیالیسم در حال فروپاشی بود. اکثر کشورهای جهان آرزو داشتند از نمونه غرب تقلید و تبعیت کنند. دو سال و نیم بعد آن دیدار، دیوار برلین فرو ریخت. تقریباً همه رژیم‌های در حال ظهوری که پیش‌تر کمونیست بودند، به دنبال پیاده‌سازی آزادی‌های بازار برای مردم خود رفتند. در کشورهای انگلیسی‌زبان، گسترش مالکیت - سهام و خانه‌ها - و توسعه اقتصادی و فرصت‌های فردی موضوعات غالب آن عصر شد. تاچر برای دفاع از طرح سرمایه‌داری مطلوبش، فریاد می‌زد: «هر حقوق‌گیری، یک مالک!»

در سال ۲۰۱۵ به‌سختی می‌توان نسخه‌های دیگر از گفت‌وگوی تاچر و گورباچف را تصور کرد که بین یک رهبر غربی و خصم آنها ولادیمیر پوتین تکرار شود. هیچ‌کدام از طرفین به نظر نمی‌رسد که ایدئولوژی روشنی داشته باشند. همچنین اطمینان آن دوره آنسب به خود ایدئولوژی! نیز دیگر وجود ندارد.

از زمان بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۷، کدام رهبر غربی می‌تواند برای گسترش مالکیت بر خود ببالد؟ در آمریکا و بریتانیا، از اواخر دهه ۱۹۸۰ به بعد، درصد شهروندانی که مالک سهام یا خانه بودند، کاهش قابل توجهی داشته



خود این جادوگر فراخوانده شده است»، یا این «نیروهای مولد دیگر تمایلی به این ندارند که توسعه و تقویت اوضاع مالکیت بورژوازی را به پیش ببرند: برعکس، خود آنها آنقدر در این شرایط تقویت شده‌اند ... که نظم کل جامعه بورژوا را بر هم بریزند و موجودیت مالکیت بورژوا را به خطر بیندازند». این تحلیل‌ها، نقل قول‌هایی هستند از اثری که در سال ۱۸۴۸ منتشر شده و انقلابی را رقم زده است. این اثر نوشته کارل مارکس و فردریش انگلس است و «مانیفست کمونیستی» نام دارد. هنوز هم مردم با این اثر آشنا هستند.

تا ربع آخر قرن بیستم، اکثر مردم شاهد این بودند که وجهی کلیدی از تحلیل مارکس و انگلس رد شد. سرآمد اندیشه کمونیسم گفته بودند که سرمایه‌داری، کل جامعه را به تنها دو طبقه تقبیل خواهد داد: بورژوازی کامیاب، که مالک سرمایه است و پرولتاریای فقیر، که نیروی کارش را می‌فروشد. آنها بر این باور بودند که تولید صنعتی مدرن ناگزیر استandarدهای زندگی پرولتاریا را پایین می‌آورد اما در نهایت قدرت آنها را افزایش می‌دهد. سرمایه‌داری که فرمی از برده‌داری را به وجود آورده است، توسط برده‌های خودش سرنگون خواهد شد و توده‌های پرولتاریا در نهایت دیکتاتوری پرولتاریا را برپا خواهند کرد. این پیش‌بینی محقق نشد. در عوض، بورژوازی آنقدر رشد کرد که امروز صحبت کردن در مورد «طبقه متوسط» برای سیاستمداران آمریکایی امری پیش‌پا افتاده است و طبقه متوسط تقریباً همان معنایی را برای آنها پیدا کرده که پیش‌ترها «طبقه کارگر» برای مردم داشت. مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیستی»، بر موضوع «بورژوازی» یا به عبارتی دیگر «سرمایه» تمرکز دارند. آنها مالکیت خصوصی را خوار می‌شمارند و می‌گویند این چیزی است که نهم از مردم از آن بی‌بهره‌اند. به ذهن آنها خطور نکرده بود که طبقه بورژوا آنقدر پر تعداد می‌شود که در دوره رنج عمومی و همه‌گیر، در انتخابات [مختلف] پیروزی را از آن خود کند؛ اتفاقی که در عمل رخ داده است. تاجر هم بورژوازی را با مالکیت و سرمایه یکسان فرض می‌کند، اما برای او این چیزی است که نه عده‌ای قلیل، بلکه افراد زیادی را توانمند می‌سازد.

با این حال در قرن ۲۱، تعجیبی ندارد اعضای کثیری از طبقه متوسط اکنون خودشان را به عنوان زندانیان نظامی می‌بینند که خودشان در خلق آن دست داشته‌اند. عباراتی چون «برابری منفی» و «مضیق اعتباری» بیانگر این واقعیت هستند. واژه‌های زیادی وجود دارند که علاوه بر معنای اقتصادی و مالی خاص‌شان، معنایی اخلاقی نیز دارند - مانند ارزش، تعهدات، کالاها، امنیت، حتی «وام با تعهد وثیقه»، خود واژه «اعتبار» یعنی «اعتماد» یا «باور». ارتباط بین پول و اخلاق، که نظام طبقه متوسط بدان وابسته است، در طول دهه گذشته به‌طور جدی وجه‌المصالحه قرار گرفته است. به این معنا که بورژوازی توده‌ای (عبارتی که مارکس و انگلس اگر بودند، آن را تناقض در الفاظ و اصطلاحات می‌دانستند) به‌تدریج این حس را پیدا کرده که پرولتاریایی جدید است.

درست است که نرخ بیکاری در آمریکا و بریتانیا در مقایسه با کشورهای دیگر حوزه یورو، پایین است. آیا همچنان بر خلاف اکثر پیش‌بینی‌ها، در انتخابات عمومی ماه می در بریتانیا، [حزب] محافظه‌کاران دویید کامرون، این‌بار با اکثریتی کامل در جایگاه قدرت ابقا شد. با این حال در کل جهان توسعه‌یافته، اکثر کشورها هنوز دوران نقاهت خود را سپری می‌کنند و هیچ کس مطمئن نیست داروهای تجویز شده، آیا درمان بیماری را در پی دارند یا تنها علائم بیماری را پنهان کرده‌اند. به‌رغم اینکه سال‌هاست سیاست ریاضت اقتصادی به کار گرفته می‌شود، میزان بدهی همچنان تا حد قابل‌توجهی بالاست. هنوز ممکن

است بانک‌ها، یا حتی کل کشورهای حوزه یورو دچار فروپاشی شوند و چه کسی می‌داند که بانک‌های بزرگ چین ورشکسته شده‌اند یا نه؟
پُر واضح است به سیاستی جدید نیاز داریم که برای بسط شیوه‌ای از تفکر که جامعه را همزمان آزاد و ایمن می‌سازد، از مرزهای موجود فراتر رود، نیازی که تاکنون برآورده نشده است. اگر برآوردن این نیاز ساده بود، تاکنون باید درباره آن چیزی می‌شنیدیم. من نمی‌گویم که راه‌حل مسئله را می‌دانم، اما به نظر می‌رسد قواعد ابتدایی مشخصی، بنیاد مناسبی [برای این کار] باشند. این قواعد عبارتند از:

مجدداً بر بازارها تمرکز کنید. «سرمایه‌داری» و «جهانی‌شدن» واژه‌هایی هستند که بیشتر بین آن دسته‌ای از مردم رایج‌اند که هیچ علاقه‌ای به پدیده‌ای که توصیفش می‌کنند، ندارند. اصطلاح دربرگیرنده‌ای که برای سازماندهی اقتصادی [موجود]، حفظ و بکارگیری آن همچنان ارزش دارد، «بازارها» است و باید بر آن تأکید کرد. بازارها الگویی به دست می‌دهند برای اینکه چطور در یک جامعه آزاد، کالاها می‌توانند به نحوی بهره‌ورانه، مطلوب و تحت احکام قانون مورد مبادله قرار گیرند. اما این بازارها مادامی که افسرد بتوانند در آنها تقلب کنند، بازارهایی واقعی نخواهند بود. تعداد زیادی از حامیان بازار به خودشان اجازه داده‌اند که تن به اغوای تجارت بدهند و مدافع آن شوند و اکنون تاجران زیادی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که گویی در برابر مصرف‌کنندگان هیچ مسئولیتی ندارند.

مالکیت را جدی‌تر بگیرید. چرا کمپانی‌های بسیار کمی تحت مالکیت افرادی هستند که برای آنها کار می‌کنند؟ و چرا احزاب سیاسی هم لیبرال هم محافظه‌کار مشوق‌های بزرگتری، از جمله مزایای مالیاتی را برای ایجاد چنین تغییری پیشنهاد نمی‌دهند؟ عجیب است که در شرکت سهامی، [یعنی] بنیاد ثروت صنعتی و مالی مدرن، هنوز هم تأثیر سهامداران و دیدگاه‌های ایشان بسیار ناچیز است.

واضح‌ترین نمود این مسئله را شاید بتوان در حقوق‌های نجومی و نامعقولی یافت که به‌ویژه در آمریکا و بریتانیا، به مدیران ارشد شرکت‌های سهامی پرداخت می‌شود. اگر مالکین این شرکت‌ها حقیقتاً قدرت خود را بر آنچه از آن خودشان است اعمال می‌کردند، این اتفاق نمی‌افتاد. اگر این شرکت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری در طول ۲۰ سال گذشته به همان نرخ رشد می‌کردند که پرداختی‌شان به مدیرانی که مدیریت آنها را به عهده دارند (اغلب این مدیران مرد هستند) رشد کرده است، هیچکس دیگر از بحران سرمایه‌داری حرف نمی‌زد.

خلایف در حوزه مالکیت مسکن، سهام و مستمری‌ها مرده و از بین رفته است. این عقیم ماندن جامعه مصرفی ما، شاید نتیجه میل «نسل انفجار جمعیت» به «داشتن» باشد، اما بخش دیگری از مشکل این است که مردم دیگر اعتماد ندارند و حق هم دارند که اعتماد نداشته باشند، به اینکه آنچه اکنون پس‌انداز می‌کنند، بعدها در دسترس آنها باشد و برایشان مفید واقع شود. پس‌انداز کردن نیازمند حمایت‌های دولتی بلندمدت‌تری است که مردم در اکثر کشورهای غربی از آن بی‌بهره‌اند. فرهنگ کسب‌وکار مبتنی بر دلالتی و سود ناشی از آن به معنی این است که بهترین متفکران کسب‌وکار کسانی هستند که هیچ علاقه‌ای به پس‌انداز کردن ندارند.

علاوه بر این، آن نوع از مالکیت ایده‌آل، نیازمند تقویت بیشتر جامعه مدنی و حفظ مداخله جامع‌تر آن است. این شاید مثال خوبی باشد که شهروندان بتوانند حق مالکیت خود را بر مدارس محلی‌شان از طریق «عضویت» در آنها گسترش دهند. در چارچوب نظام موجود، والدین

و اجتماعات مدنی چطور می‌توانند بر آنچه در مدارس می‌گذرد، تأثیری خلاقانه داشته باشند؟ برخورداری مردم از چنین حقوقی به آنها صدمه می‌بخشد. در بریتانیا اجتماعی وجود دارد که کاملاً تحت مالکیت اعضایش قرار دارد و تنها هدف این اجتماع آن است که برای اعضای خود نوشیدنی خوب با قیمت مناسب تهیه کند. چنین نظم و قاعده‌ای را می‌توان برای امور بسیار مهمی همچون بهداشت و سلامت نیز به کار برد.

مردم عصر ویکتوریا در مورد قواعد مربوط به امور مشترک - از جمله ایجاد اتحادیه‌ها، ساختن اجتماعات، جنبش‌های مشترک و دسته‌جمعی - در مقایسه با ما خلایف بیشتری داشتند. در عصر ما که مردم به دنبال چیزهایی هستند که بزرگتر باشد و سریع‌تر به دست بیاید، اینگونه سازمان‌های اشتراکی [ضعف‌های بیشتر و کارایی کمتری پیدا کرده‌اند. اما آیا واقعاً این فراتر از توانایی‌ها و مهارت مغزهای متفکر کسب‌وکار مدرن و عظیم ماست که چنین مفاهیم و اجتماعاتی را شکل دهند و با مدرنیته‌مان سازگار شوند؟ متأسفانه خلایف مالی در واقع تبدیل شده به حفظ منافع محدود و خاص برای عده‌ای قلیل.

بین امر ملی و امر جهانی تعادل ایجاد کنید. پیاده‌سازی چنین قاعده‌ای شاید سخت‌ترین کار باشد اما مهمترین کار هم هست. تمام کشورها و ملت‌ها در این دنیای مدرن به کشورهای و ملت‌های دیگر وابسته‌اند و تنها زمانی می‌توانند پیشرفت کنند که وابستگی متقابل را - به‌خاطر تجارت و به‌خاطر صلح - بپذیرند. اما برخی از بین‌المللی‌گرایان آدر مقابل ملی‌گرایان می‌گویند این امر تحقق نمی‌یابد،

چرا که دوره دولت-ملت‌ها به پایان رسیده است. دموکراسی و حاکمیت قانون تنها به‌خاطر حفظ حوزه قضایی و قلمرو قدرت ملی باقی مانده است. اگر این حوزه‌ها و این قلمرو کم‌رنگ شود، همانطور که در اتحادیه اروپا شده است، اعتماد مردم نسبت به سیاست حاکمیت تضعیف و ساختارهای پاسخگویی، بسیار غیرشفاف می‌شوند. آدم اسمیت به‌خاطر علاقه وافرش به تجارت این نکته را به‌خوبی درک می‌کند، اثر مهم او «ثروت ملل» نام دارد، نه «ثروت اجتماع جهانی».

از خلال وفاداری‌ای که شهروندان نسبت به کشورشان و نهادهای سیاسی و حقوقی آن احساس می‌کنند اعتماد نسبت به همکاری منصفانه با دنیای وسیع‌تر شکل می‌گیرد. دهکده جهانی زمانی درست کار می‌کند که هر یک از مالکین و تابعین این دهکده در حق خود نسبت به اموالش و تسلط بر خانه‌اش احساس امنیت کنند. اگر تعادل بین امر ملی و امر جهانی حفظ نشود، هراس عمومی از الیت‌های جهانی (به نحو توجیه‌پذیری) رشد می‌کند و افزایش می‌یابد. همانطور که در دهه ۱۹۳۰ رخ داد، شاهد این خواهیم بود که سرزنش‌ها و مخالفت بدنه‌های بین‌المللی ضعیف اما پرزرق و برق نسبت به رژیم‌های ملی‌گرای قوی، اما نامطلوب، بی‌فایده و بی‌نتیجه خواهد بود. من یک آنارشیزم نیستم و نباید نگران باشید از اینکه بعدها مارکسیست می‌شوم. از نظر من [نسخه‌های مارکس در مورد تناسب نداشتن قدرت مالکیت سرمایه‌روشن‌بینی خاصی داشت. مالک سرمایه تصمیم می‌گیرد که پول کجا برود، در حالی که مردمی که نیروی کارشان را می‌فروشند هیچ قدرتی ندارند. این مسئله، شکل‌گیری جامعه بر مبنای منافع این نیروهای کار را دشوار می‌کند. در سال‌های اخیر این بی‌تناسبی به سطوح مخرب خودش رسیده است، بنابراین اگر ما نمی‌خواهیم که یک جامعه مارکسیستی داشته باشیم، باید این قضیه را حل‌وفصل کنیم. ■

منبع:

وال استریت ژورنال

بی‌نوشت:

۱. بیبی بومرها (baby boomers)

به کسانی می‌گویند

که در دوره انفجار

جمعیت پس از جنگ

جهانی دوم به دنیا

آمده‌اند. آنها در دوره

رفاه و رونق اقتصادی

زندگی می‌کردند

و ریسک‌پذیری،

کارآفرینی و خلق

کسب‌وکار جدید و

همچنین تلاش برای

تصویرسازی مثبت از

خود به‌ویژه از طریق

مصرف، از ویژگی‌های

بارز این نسل است.



علیه انقلاب در حیات خلوت

اسناد محرمانه دیپلماتیک آمریکا خبر از حملاتی هماهنگ علیه دولت‌های چپ‌گرای آمریکای لاتین می‌دهند

الکساندر مین و دن بیتان^(۱)

نویسندگان مجله ژاکوبین
ترجمه: سحر کریمی

چندی پیش، در همین تابستان بود که جهان ناظر تلاش یونان برای مقاومت در برابر «وامر» مصیبت‌بار نئولیبرال و گوشمالی درندگی بود که در این راه دید. زمانی که دولت چپ‌گرای یونان تصمیم گرفت درباره برنامه ریاضت تحمیلی ترویکا، رفراندومی ملی برگزار کند، بانک مرکزی اروپا با محدود کردن نقدینگی بانک‌های یونان تلافی این کار را بر سر آنها درآورد. همین امر باعث تعطیلی طولانی مدت بانک‌ها شد و یونان را هرچه بیشتر در ورطه بحران اقتصادی فرو برد. در نهایت، انبوه رأی‌دهندگان یونانی سیاست ریاضت را رد کردند، اما آلمان و کارتل وام‌دهندگان یونان توانستند تخت دموکراسی را واژگون کنند و به آنچه می‌خواهند که همان تابعیت محض یونان از برنامه‌های نئولیبرالیستی بود، برسند.

در یک و نیم دهه گذشته، پیکار مشابهی علیه نئولیبرالیسم در عرض قاره دیگری (اغلب به دور از چشم عموم) در جریان بوده است. هرچند در بدو امر واکنش‌گشتن در صدد سرکوب هرگونه مخالفت بود، اما مقاومت آمریکای لاتین در برابر برنامه‌های نئولیبرال در بسیاری موارد موفقیت‌آمیز بوده است. این مقاومت، داستان‌های بانسکوه است که به لطف جست‌وجوهای مداوم در گنجینه‌های عظیم اسناد محرمانه دیپلماتیک آمریکا که ویکی‌لیکس آنها را منتشر می‌کند، کم‌کم بر ما آشکار می‌شود.

بذر نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین بسیار پیش از آن‌که آلمان و قدرت‌های منطقه اروپا دست به تحمیل اصلاحات ساختاری به یونان و سایر کشورهای بدهکار حاشیه‌ای بزنند، کاشته شده بود. آمریکا به وسیله اجبار (مثلاً شرایط وام‌های صندوق بین‌المللی پول) و مغزشویی (مثلاً آموزش «سرسره‌های شیکاگو»^۲ در منطقه، تحت حمایت آمریکا) توانست قوانین مقدس ریاضت اقتصادی، مقررات‌زدایی، بازار آزاد، خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی سختگیرانه بخش دولتی را تا میانه دهه ۸۰ در آمریکای لاتین گسترش دهد.

میوه این بذر همان بود که در یونان دیدیم: توقف رشد (تقریباً طی ۲۰ سال، از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ هیچ رشدی در درآمد سرانه وجود نداشت)، افزایش فقر، کاهش استانداردهای زندگی برای میلیون‌ها نفر و انبوه فرصت‌های جدید برای سرمایه‌گذاران و شرکت‌های بین‌المللی که بتوانند جیب‌های خود را پر کنند.

اواخر دهه ۸۰ بود که این منطقه تکانی به خود داد و در برابر سیاست‌های نئولیبرال ایستاد. در ابتدا، ایستادگی خودجوش و بدون سازمان بود، مانند آنچه در قیام «کاراکاسو»^۳ در ونزوئلا و اوایل ۱۹۸۹ رخ داد. اما پس از آن بود که موج پیروزی کاندیدهای سیاسی ضد نئولیبرال در انتخابات به راه افتاد و در برابر نگاه‌های شگفت‌زده نهادهای سیاست خارجی آمریکا، تعداد روزافزونی از آنان به وعده‌های انتخاباتی

پی نوشت:

۱. الکساندر مین و دن بیتان در مرکز تحقیقات سیاست و اقتصاد در واشنگتن کار می‌کنند. آنها در نوشتن کتاب «پرورنده‌های ویکی‌لیکس: جهان به روایت امپراتوری آمریکا» همکاری داشته‌اند.

۲. گروهی از اقتصاددانان در دهه ۷۰ میلادی که اغلب در دانشگاه شیکاگو تحصیل کرده و از شاگردان «فریدمن» بودند. اکثر آنان پس از بازگشت به آمریکای لاتین در سمت مشاور دولت‌های راست‌گرا مشغول به فعالیت شدند. این گروه بخصوص در شیلی و دولت کودتای پینوشه، نقش بارزی در تعیین سیاست‌های اقتصادی داشتند.

۳. قیام کاراکاسو (به معنای «ضربه کاراکاس») مجموعه تظاهرات‌ها و شورش‌هایی بود که در واکنش به اصلاحات اقتصادی دولت، بخصوص افزایش قیمت گازوئیل و حمل‌ونقل در کاراکاس پایتخت ونزوئلا و شهرهای اطراف آن به مدت یک هفته رخ داد و منجر به قتل عام صدها و به روایتی هزاران نفر از مردم به دست نیروهای دولتی شد.

۴. سازمان چالش هزاره سازمانی آمریکایی است برای کمک‌های خارجی که با هدف کاهش فقر در جهان در سال ۲۰۰۴ تأسیس شد.



از این اسناد تصویری ساخت که در آن ایالات متحده عروسک‌گردانی قدرتمند است که نخ بازی با دولت‌های گوناگون در جهان را در دست دارد و آنان را وامی‌دارد که مطابق منافع خودش عمل کنند». هرچند که نگاهی دقیق‌تر به اسناد، خط بطلانی است بر این نظر.

■ پدرخوانده در عصر سیاست

در اواخر سال ۲۰۰۵، «وو مورالس» پیروزی قاطعی در انتخابات ریاست‌جمهوری بولیوی به دست آورد. این پیروزی بر مبنای وعده‌هایی چون اصلاح قانون اساسی، حقوق ذاتی انسان‌ها و وعده مبارزه با فقر و نئولیبرالیسم به دست آمد. در سوم ژانویه، فقط دو روز پس از مراسم تحلیف او بود که دیوید ای. گرینلی، سفیر آمریکا با مورالس دیدار کرد. آقای سفیر مستقیم سر اصل مطلب رفت: مساعدت‌های چندجانبه آمریکا به بولیوی، به رفتار خوب دولت مورالس بستگی خواهد داشت. آنچه در سسند آمده، می‌توانست صحنه‌ای از فیلم «پدرخوانده» باشد:

«سفیر! اهمیت بنیادین کمک‌های آمریکا به نهادهای مالی کلیدی بین‌المللی که بولیوی برای دریافت مساعدت به آنها وابسته است را اظهار داشت، نهادهایی همچون بانک بین‌المللی توسعه، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول. سفیر گفت: «وقتی شما به بانک بین‌المللی توسعه فکر می‌کنید، باید به آمریکا فکر کنید. این باج‌گیری نیست، این حقیقتی ساده است.»

با این وجود، مورالس برنامه‌های خودش را پی گرفت. طی چند روز بعد، او با برنامه‌هایی برای بازنگری مقررات بازار کار، ملی کردن دوباره صنعت هیدروکربن و همکاری‌های گسترده‌تر با دشمن سرسخت واشنگتن، هوگو چاوز به پیش تاخت. در پاسخ، گرینلی «مجموعه گزینه‌هایی» پیشنهاد داد که به وسیله آنها می‌شد مورالس را به تبعیت از میل دولت متبوعش واداشت. این گزینه‌ها شامل: به تعویق وام‌های چندجانبه چند میلیون دلاری، به تعویق انداختن بخشش بدهی‌های چندجانبه، مصرف

خود وفادار ماندند و شروع به اجرایی کردن برنامه‌های ضد فقر و سیاست‌های نامتعارفی کردند که حامی دوباره نقش دولت در اقتصاد بود.

کاندیداهای متمایل به چپ از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۸، انتخابات ریاست‌جمهوری در ونزوئلا، برزیل، آرژانتین، اروگوئه، بولیوی، هندوراس، اکوادور، نیکاراگوئه و پاراگوئه را بردند. بخش اعظمی از داستان تلاش آمریکا برای مقابله و ایستادگی در برابر این موج ضد نئولیبرال را می‌توان در هزاران برگ درز کرده از گزارش‌های هیأت‌های دیپلماتیک آمریکا در منطقه در ویکی‌لیکس یافت که از سال‌های آغازین جورج دبلیو بوش تا شروع به کار اوباما را در برمی‌گیرند.

اسنادی که ما در کتاب جدیدی به نام «پرورنده‌های ویکی‌لیکس: جهان به روایت امپراتوری آمریکا» تحلیل کرده‌ایم، عملکرد روز به روز دخالت‌های سیاسی واشنگتن در آمریکای لاتین را بر ملا می‌کند و هجویای است بر این شعار وزارت امور خارجه آمریکا که «آمریکا در سیاست داخلی سایر کشورها دخالت نمی‌کند». در حقیقت آمریکای لاتین از گروه‌های دست‌راستی اپوزیسیون که برخی از آنها خشن و غیردموکراتیک هستند، حمایت استراتژیک و مادی می‌کند. این اسناد، همچنین تصویر روشنی از ذهنیت فرستادگان ارشد آمریکایی در این منطقه به دست می‌دهد که با ذهنیت ایدئولوژی جنگ سرد تلاش می‌کنند تا از برنامه‌ها و طرح‌های تحمیلی استفاده کنند، برنامه‌هایی که یادآور همان ماری‌ست که اکنون بر گلولی دموکراسی یونان چنبره زده است.

هیچ جای تعجب نیست که رسانه‌ها این مسیر ناخوشایند مداخلات امپریالیستی را نادیده می‌گیرند و ترجیح می‌دهند به جای این مسائل، بر روایت دیپلمات‌های آمریکایی از کارهای بالقوه شرم‌آور یا نامشروع مقامات خارجی تمرکز کنند. کارشناسان معدودی که سعی در ارائه تحلیل کلان‌تری از اسناد دارند، همان‌طور که انتظار دارید، اظهار می‌کنند که شکاف قابل‌توجهی میان بیانات مقامات آمریکایی و واقعیتی که در اسناد آمده، وجود ندارد. به بیان مایکل نیگه، تحلیلگر روابط بین‌الملل آمریکایی: «می‌توان

کردن سازمان چالش هزاره^۴ از کمک مالی (که بولیوی همچنان از این سازمان دریافت نکرده است، با این که از فقیرترین کشورهای نیم کره غربی به شمار می رود) و قطع کمک های اساسی به نیروهای امنیتی بولیوی. با کمال تأسف برای وزارت امور خارجه آمریکا، بزودی مشخص شد که این نوع تهدیدها در زمان خود نادیده گرفته شده اند. مورالس قبل از این حرف ها تصمیم گرفته بود که اتکای بولیوی به تسهیلات اعتباری چند جانبه را که نیازمند بررسی و کنترل خزانه داری آمریکا بود به طور قابل توجهی کاهش دهد. طی چند هفته آغازین ریاست جمهوری، مورالس اعلام کرد که بولیوی دیگر زیر بار دین صندوق بین المللی پول نمی رود و توافق حاصل شده با صندوق را معتبر نخواهد دانست. سال ها بعد مورالس به یونان و سایر کشورهای بدهکار اروپا هم توصیه کرد که از بولیوی پیروی کنند و «خود را به لحاظ اقتصادی از بند اوامر صندوق بین المللی پول رها کنند».

وزارت امور خارجه آمریکا که دید نمی تواند مورالس را به انجام آنچه می خواهد وادارد، تصمیم به قدرت دادن به اپوزیسیون بولیوی گرفت. منطقه تحت کنترل اپوزیسیون یا همان «مدیا لونا»^۵ به طور فزاینده ای از کمک های آمریکا بهره مند شد. سندی از آوریل ۲۰۰۷ از «تلاش های بیشتر آژانس توسعه بین المللی آمریکا برای تقویت دولت های محلی به منظور ایجاد توازن قوا در برابر دولت مرکزی» صحبت می کند. گزارشی از این آژانس در سال ۲۰۰۷ بیان می کند که «دفتر طرح های گذار سیاسی» (OTI) این آژانس «۱۰۱ کمک مالی به ارزش ۴،۰۶۶،۱۳۱ دلار برای مساعدت به حکومت های محلی را عمل کردی استراتژیک» می داند. کمک هایی نیز به گروه های محلی بومی که «مخالف دیدگاه اوو مورالس در مورد کمیته های بومی» بودند، تعلق گرفت.

یک سال بعد، مناطق مدیا لونا در شورش علیه دولت مورالس متحد شدند، ابتدا در مورد استقلال همه پرسی برگزار کردند (هرچند که این همه پرسی توسط دستگاه قضایی ملی غیرقانونی اعلام شد)، بعد به تظاهرات خشونت آمیز در حمایت از استقلال روی آوردند که حداقل ۲۰ حامی دولت در این جریان کشته شدند.

بسیاری معتقد بودند که تلاش برای کودتا آشکار و واضح است. شرایط فقط زمانی آرام شد که تمامی رؤسای جمهور کشورهای دیگر آمریکای جنوبی باینه ای مشترک در حمایت از دولت مرکزی بولیوی منتشر کردند. اما در حالی که آمریکای جنوبی از مورالس حمایت می کرد، ایالات متحده ارتباط منظمی با رهبران جنبش جدایی طلب اپوزیسیون داشت، حتی زمانی که آنها به راحتی درباره «منفجر کردن خطوط گاز» و «خشونت به عنوان ابزاری محتمل برای مجبور کردن دولت به... جدی گرفتن هرگونه گفت و گو» صحبت می کردند.

برخلاف تمامی ادعاهای رسمی، طی وقایع ماه های اوت و سپتامبر ۲۰۰۸، وزارت امور خارجه آمریکا احتمال کودتا علیه مورالس، رئیس جمهور بولیوی و حتی ترور او را جدی تلقی می کرد. سندی وجود دارد که نقشه های سفارت آمریکا در «لاپاز» برای آمادگی در برابر چنین رویدادی را آشکار می کند: «کمیتة مأموریت اضطراری با باهمراهی ا تیم ارزیابی موقعیتی یگان جنوب آمریکا طرحی برای واکنش فوری به وقایع اضطراری مانند تلاش برای کودتا یا مرگ رئیس جمهور مورالس، طراحی خواهد کرد».

وقایع سال ۲۰۰۸، بزرگترین چالش ریاست جمهوری مورالس تا آن زمان بود و البته نزدیکترین احتمال

برای سرنگونی او به شمار می رفت. آمادگی سفارت برای خلع احتمالی مورالس از ریاست جمهوری نشان می دهد ایالات متحده معتقد بود که حداقل خطری جدی مورالس را تهدید می کند. این که این امر که به صورت عمومی مطرح نشد، فقط تأکیدی است بر این امر و آشنگتن در این مناقشات طرفدار کدام سمت بوده و چه نتیجه ای را ترجیح می داده است.

■ آنان چگونه عمل می کنند؟

برخی از روش های مداخله که در بولیوی پیاده شد، عینا در کشورهای دیگری که دولت چپگرا یا جنبش های قوی چپ داشتند، تکرار شده است. مثلا، پس از بازگشت ساندینیست های^۶ چپگرا به قدرت در نیکاراگوئه در سال ۲۰۰۷، سفارت آمریکا در ماناگوا پاهایش را روی گاز گذاشت تا با قدرت هرچه بیشتر اپوزیسیون راستگرای کشور، یعنی حزب «اتحاد آزادی بخش نیکاراگوئه» را تقویت کند. در فوریه ۲۰۰۷، در ملاقاتی با هماهنگ کننده برنامه های حزب، سفارت به او گفته است که آمریکا «کمک مستقیمی به احزاب سیاسی نمی کند»، اما برای پشت سر گذاشتن این مانع پیشنهاد می کند که حزب همکاری بیشتری با سازمان های مردم نهادی کند که می توانند از دولت آمریکا پول دریافت کنند.

رهبر حزب آزادی بخش نیکاراگوئه گفته که او «لیست کاملی از سازمان هایی که قطعا از تلاش های حزب حمایت می کنند» خواهد فرستاد و سفارت نیز هم برنامه ملاقات او با رؤسای «انستیتوی بین المللی جمهورخواهان» و «انستیتوی دموکراتیک ملی در امور بین الملل» در کشور را تنظیم می کند. مطابق اسناد، سفارت همچنین ذکر می کند که «به فعالیت برای ظرفیت سازی جذب سرمایه های بیشتر برای حزب ادامه خواهد داد». چنین اسنادی باید برای دانشجویان روابط بین الملل آمریکا و همچنین آنهایی که به طرز عملکرد واقعی سیستم «پیشبرد دموکراسی» آمریکایی علاقه مندند، خوانده شود. به وسیله آژانس توسعه بین المللی آمریکا (USAID)، بنیاد ملی دموکراسی (NED)، انستیتوی بین المللی جمهورخواهان (IRI)، انستیتوی دموکراتیک ملی در امور بین الملل (NDI) و سایر نهادهای فرادولتی، دولت ایالات متحده کمک گسترده ای به جنبش های سیاسی که حامی اقتصاد و اهداف سیاسی آمریکا هستند می کند.

در مارس ۲۰۰۷، سفیر آمریکا در نیکاراگوئه از وزارت امور خارجه خواست تا «حدود ۶۵ میلیون دلار بیش از آنچه در گذشته روال بوده، برای چهار سال آینده و برای انتخابات ریاست جمهوری آینده» هزینه کند تا بتواند «احزاب سیاسی و سمن های دموکراتیک را تقویت کنند و کمک های مالی کوچک و غیر قابل پیش بینی به گروه هایی که اقدامات حیاتی در حمایت از دموکراسی نیکاراگوئه و پیشبرد منافع ما و مقابله با کسانی که علیه ما هستند را در برنامه قرار دهند». در اکوادور، سفارت آمریکا بسیار قبل از انتخابات سال ۲۰۰۶ به منجر به پیروزی اقتصاددان چپگرا «رافائل کورا» شد، در برابر او ایستاد. دو ماه پیش از انتخابات، مشاور سیاسی سفارت به واشنگتن هشدار داد که قابل انتظار است که کورا «به جمع رهبران ملی گرا و پوپولیست آمریکای جنوبی، یعنی چاوز، مورالس و کریشتر^۷ بپیوندد» و همچنین ذکر کرد که سفارت «به ارتباط های سیاسی، اقتصادی و رسانه ای مان درباره خطری که کورا متوجه آینده اکوادور می کند هشدار داده است و فعالانه هرگونه اتحاد سیاسی را که بتواند افراط گرایی کورا را متوازن سازد، رد کرده بود».

پی نوشت:

۵. به معنای «حیمة ماه». منطقه ای در بولیوی که شامل چهار بخش سانتاکروز، بنی، پاندو و تارپاچا است که بر روی نقشه به شکل هلال ماه در شرق بولیوی دیده می شود. این مناطق در برابر دولت مورالس و جنبش سوسیالیسم تحت کنترل اپوزیسیون بودند و مخالف اصلاحات ارضی و ملی سازی صنعت گاز که مهمترین منبع طبیعی بولیوی است، به شمار می رفتند.

۶. اعضای «جبهه آزادی بخش ملی ساندینیستا» در نیکاراگوئه را می نامند. این حزب چپ رهبری انقلاب نیکاراگوئه را در دست داشت که در سال ۱۹۷۹ به دیکتاتوری ۴۵ ساله خانواده سوموزا در این کشور پایان داد و تا سال ۱۹۹۰ در قدرت بود و اقدامات اصلاحی زیادی از قبیل از مبارزه با بی سوادی، اصلاحات ارضی و بیمه اجتماعی انجام داد. در سال ۱۹۸۱ نیرویی شبه نظامی به نام «کنتررا» با سرمایه و آموزش دولت آمریکا برای سرنگونی دولت انقلابی ایجاد شد که سال ها عامل جنگ داخلی در این کشور بود. نام ساندینیستا، برگرفته از نام انقلابی معروف نیکاراگوئه، «گوستو سزار ساندینو» است که در دهه ۳۰ میلادی در برابر اشغال کشور به دست آمریکا ایستاد.

بلافاصله پس از انتخاب کورا، سفارت برنامه بازی خود را به وزارت امور خارجه مخابره کرد: «ما هیچ توهمی نداریم که فقط تلاش های دولت ایالات متحده است که می تواند سمت و سوی دولت و کنگره جدید را شکل دهد، اما امیدواریم بتوانیم تأثیر خود را با کار همراه با اکوادوری ها و گروه هایی که هم نظر ما هستند، افزایش دهیم. عدم بررسی طرح های اصلاحات کورا و دیدگاه او نسبت به کنگره و احزاب سنتی سیاسی، می تواند دوره تعارض سیاسی و ناپایداری کنونی را افزایش دهد».

بدترین ترس سفارت به حقیقت پیوست. کورا اعلام کرد که پایگاه هوایی آمریکا در «مانتا» را می بندد، هزینه های اجتماعی را افزایش می دهد و در صدد تشکیل مجلس مؤسسان خواهد بود. در آوریل ۲۰۰۷، نزدیک به ۸۰ درصد رأی دهندگان اکوادوری طرح مجلس مؤسسان را تأیید کردند و در ۲۰۰۸، بالغ بر ۶۲ درصد به قانون جدید اساسی که مجموعه ای از قوانین مترقی از جمله حق حاکمیت غذا، حق مسکن، پوشش سلامت و کار و کنترل جامع بانک مرکزی (که این یکی در کتاب مقدس تنویرالها نه پذیرفتنی است) بود، رأی مثبت دادند. در اوایل سال ۲۰۰۹، کورا اعلام کرد که اکوادور از سهم بازپرداخت بدهی خارجی اکوادور می کاهد. سفارت در این مورد و سایر اقدام های اخیر دولت در آن زمان (مانند تصمیم کورا برای نزدیک شدن به «اتحاد بولیواری برای مردم آمریکای ما» (ALBA) که به وسیله ونزوئلا و کوبا در سال ۲۰۰۴ به عنوان نیرویی در برابر «منطقه آزاد تجاری قاره آمریکا» تشکیل شد و بعد از طرف دولت بوش تحت فشار قرار گرفت) بسیار خشمگین بود. اما سفیر آگاه بود که آمریکا قدرت نفوذ کمی روی کورا دارد:

«ما این پیام را به صورت خصوصی می فرستیم که اقدام های کورا، عواقبی برای روابط او با دولت جدید اوپاما دارد، درحالی که از اظهار نظر عمومی که اثر معکوس دارد، پرهیز می کنیم. ما پایان دادن به هیچ برنامه ای که تأمین کننده منافع ما باشد را توصیه نمی کنیم، زیرا این کار فقط انگیزه کورا برای بازگشت به راه و رسم عملکردیانه را تضعیف می کند». کاهش سهم بازپرداخت بدهی موفقیت آمیز بود و نزدیک به ۲ میلیارد دلار برای دولت اکوادور پس انداز کرد. در سال ۲۰۱۱، کورا همین پیشنهاد را به دولت های بدهکار اروپا، بخصوص یونان داد و به آنان توصیه کرد که سهم بازپرداخت خود را کم کنند و نظر صندوق بین المللی پول را نادیده بگیرند.

■ خیابان های داغ

در دوران جنگ سرد، خطری که به جهت گسترش کمونیسم کوبا و شوروی حس می شد، توجیه گر مداخلات بی شمار برای حذف دولت های متمایل به چپ و پشتیبانی از رژیم های نظامی راستگرا بود. اسناد ویکی لیکس نشان داد که چگونه در دهه اول قرن حاضر، به همین نحو شبح «بولیواریسم»^۸ و ونزوئلایی برای توجیه مداخله علیه دولت های ضد تنویرالها و چپگرای منطقه مانند بولیوی که به عنوان کشوری که «خود را به آغوش ونزوئلا انداخته» تصویر شده یا اکوادور که از او به عنوان «اسب سواری چاوز» یاد شده، به کار گرفته شده است.

روابط آمریکا و دولت چپگرای ونزوئلا از پای بست ویران بود. چاوز که نخستین بار در سال ۱۹۹۸ انتخاب شد، سیاست های اقتصادی تنویرالها را بشدت رد می کرد و با کوبای فیدل کاسترو روابط نزدیکی برقرار کرد و تجاوز دولت بوش به خاک افغانستان

«امنیت انرژی کارائیب» را برگزار کرد که پادزهری در برابر پتروکاریب به شمار می‌رفت. در مارس ۲۰۱۵، اوباما ونزوئلا را «خطر امنیتی فوق‌العاده‌ای» نامید و تحریم‌هایی علیه مقامات ونزوئلا برقرار کرد، اقدامی که سایر کشورهای منطقه به اتفاق آرا مورد انتقاد قرار دادند.

با وجود حملات پی‌درپی آمریکا، چپ به طور گسترده‌ای در آمریکای لاتین غالب است. به استثنای هندوراس و پاراگوئه که کودتای راستگرایان رهبران را سرنگون کرد، تقریباً هر جنبش چپ‌گرایی که در ۱۵ سال گذشته به قدرت رسید، همچنان بر سر کار است. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۳ و به خاطر وجود این دولت‌ها بود که نرخ فقر از ۴۴ به ۲۸ درصد کاهش یافت، در حالی که طی دو دهه قبل از آن اوضاع در منطقه بدتر شده بود. چنین موفقیت‌هایی و تمایل رهبران چپ برای خطر کردن به منظور راهی از اوامر نئولیبرالیستی باید الهام‌بخش چپ ضد ریاضت اروپای امروز باشد.

مطمئناً برخی از این دولت‌ها امروز با دشواری‌هایی روبه‌رو هستند. بخشی از این دشواری‌ها که ناشی از رکود اقتصادی است گریبان دولت‌های چپ و راست را یکسان گرفته است. اما اگر با دیدگاه جدیدی که این اسناد به ما داده‌اند به داستان بنگریم، دلایل خوبی در دست داریم که از خود بهر‌سیم آیا تمامی این دشواری‌ها از خود کشور برخاسته‌اند؟

به‌طور مثال در اکوادور -جایی که «کورا» از طرف راستگرایان و بخش‌هایی از چپ‌گرایان مورد حمله قرار دارد- همان اپوزیسیون قدیمی، متحد با رهبران سرمایه‌دار که دیپلمات‌های آمریکایی در اسناد مشغول ساماندهی آنان بودند، در حال تظاهرات علیه طرح مالیاتی مرفی جدید دولت هستند. در ونزوئلا، جایی که سیستم ناکارآمد کنترل ارز باعث تورم بسیار بالا شده، تظاهرات خشونت‌آمیز دانشجویان راستگرا کشور را با عدم ثبات جدی مواجه کرده است. احتمال دریافت کمک مالی یا آموزشی برخی از این تظاهرات‌کنندگان از سوی آژانس توسعه بین‌المللی آمریکایی با بنیاد ملی دموکراسی که از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ بودجه خود در مورد ونزوئلا را ۸۰ درصد افزایش داده‌اند، بسیار بالاست.

نکات بسیاری وجود دارد که همچنان باید از اسناد ویکی‌لیکس بیاموزیم. برای نوشتن فصل «آمریکای لاتین و کارائیب» کتاب پرورنده‌های ویکی‌لیکس، ما در دریایی از اسناد غوطه‌ور شدیم و توانستیم الگوهای مشخص دخالت آمریکا که در کتاب با تفصیل بیان شده و برخی از آنها را قبلاً افراد دیگر گزارش کرده‌اند، درک کنیم. نویسندگان دیگر هم در مورد سایر مناطق جهان چنین کردند، اما بیش از ۲۵۰ هزار سند وجود دارد که تقریباً ۳۵ سند از آنها مربوط به آمریکای لاتین است. همچنین، بدون شک جنبه‌های دیگری از دیپلماسی آمریکایی وجود دارد که هنوز بر ما آشکار نیست. متأسفانه، در پی شادمانی و هیجان اولیه پس از این که این اسناد اول‌بار منتشر شدند، متخصصان و گزارشگران اندکی به آنها علاقه نشان دادند. تا زمانی که روال چنین است، درک کامل این داستان که ایالات متحده خود را در جهان چگونه می‌بیند و بازوان دیپلماتیک‌اش چگونه در برابر مسائلی که اقتدارش را به چالش می‌کشند واکنش نشان می‌دهد، ممکن نخواهد شد ■

منبع

۲۹ سپتامبر ۲۰۱۵، منتشر شده در مجله ژاکوبین

منزوی کردن دولت ونزوئلا در سطح بین‌الملل و مقابله با تأثیرات این دولت در منطقه را آغاز کرد. اسناد نشان می‌دهند که چگونه سران هیأت‌های دیپلماتیک آمریکا استراتژی‌های هماهنگی برای مقابله با «خطر» منطقه‌ای ونزوئلا را پایه‌ریزی کردند.

همان‌طور که ویکی‌لیکس نخستین بار در دسامبر ۲۰۱۰ فاش کرد، سران هیأت آمریکایی و شش کشور آمریکای لاتین در ماه مه ۲۰۰۷ برای برنامه‌ریزی واکنشی هماهنگ به آنچه «طرح‌های تهاجمی رئیس‌جمهور چاوز... برای ایجاد جنبش متحد بولیواری در آمریکای لاتین» می‌خواندند، در برزیل ملاقات کردند. در میان مجموعه اقدام‌ها که سران هیأت بر آن توافق کردند، طرحی برای «ادامه تقویت رابطه با رهبران نظامی منطقه که دغدغه‌های مشترکی با ما درباره چاوز» دارند، وجود دارد. ملاقات مشابهی میان سران هیأت آمریکایی با برخی سران کشورهای آمریکای مرکزی نیز وجود دارد که بر خطر «فعالیت‌های پوپولیستی سیاسی در منطقه» تمرکز کرده و در سفارت آمریکا در السالوادور در مارس ۲۰۰۶ رخ داده است.

دیپلمات‌های آمریکایی تلاش بسیاری کردند تا مانع دولت‌های آمریکای مرکزی و کارائیب از پیوستن به «پتروکاریب»، موافقتنامه همکاری انرژی برای تهیه نفت توسط اعضا به حداکثر امتیاز ممکن شوند. اسناد درز کرده نشان می‌دهد در حالی که مقامات آمریکایی در خفا منافع اقتصادی این توافق برای اعضا را تأیید می‌کردند، در مورد این که این توافق منجر به افزایش نقش ونزوئلا در منطقه می‌شود، نگران بوده‌اند. در هائیتی، سفارت همکاری نزدیکی با کمپانی‌های بزرگ نفتی آغاز کرد تا مانع پیوستن دولت «رنه پروال» به پتروکاریب شود. در عین این که به گزارش دان کالین و کیم ایوز در مجله «تیشن» خودشان بر این امر صحنه می‌گذاشتند که این کار «۱۰۰ میلیون دلار پس‌انداز سالیانه» برای هائیتی به دنبال خواهد داشت. در آوریل ۲۰۰۶، سفارت تلگرامی از پورتو پرنس ارسال کرد: «نامه‌نگاری برای فشار به رئیس‌جمهور هائیتی [پروال جهت ممانعت از پیوستن به پترو کاریب ادامه خواهد یافت. سفیر امروز با باب مانوئل، مشاور ارشد پروال ملاقات خواهد کرد. در دیدارهای قبلی او نگرانی‌های ما را تصدیق کرد و از این امر آگاه شد که بستن قرارداد با چاوز منجر به بروز مشکلاتی با ما خواهد شد».

■ شرح حال چپ

باید در ذهن داشته باشید که اسناد ویکی‌لیکس دیدگاهی از فعالیت‌های مخفی آژانس‌های اطلاعاتی آمریکا ارائه نمی‌کند و وقتی در مورد مداخلات سیاسی واشنگتن در منطقه صحبت می‌کنیم، احتمالاً فقط بخشی از ماجرا را می‌بینیم. به هر حال همین اسناد مدارک مفصلی در مورد تلاش‌های مداوم و مشخص دیپلمات‌های آمریکایی برای مداخله علیه دولت‌های مستقل چپ‌گرا در آمریکای لاتین ارائه می‌دهند؛ تلاش‌هایی از قبیل استفاده از ابزار نفوذ مالی، ابزارهای متعدد موجود در جعبه ابزار برنامه «پیشبرد دموکراسی» و حتی گاهی ابزارهای غیرقانونی و خشونت‌آمیز.

با وجود ترمیم روابط دیپلماتیک با کوبا در دولت اوباما، هیچ نشانه‌ای از تغییر بنیادین رویکرد سیاسی نسبت به ونزوئلا و سایر دولت‌های چپ‌گرای آمریکای لاتین وجود ندارد. دشمنی حکومت آمریکا با دولت انتخابی ونزوئلا بی‌امان و سخت‌گیرانه است. در ژوئن ۲۰۱۴، جو بایدن، معاون اول رئیس‌جمهور آمریکا اجلاس

ارتباط بین پول و اخلاق، که نظام طبقه متوسط بدان وابسته است، در طول دهه گذشته به‌طور جدی وجه المصلحه قرار گرفته است. به این معنا که بورژوازی توده‌ای (عبارتی که مارکس و انگلس اگر بودند، آن را تناقض در الفاظ و اصطلاحات می‌دانستند) به‌تدریج این حس را پیدا کرده که پرولتاریایی جدید است

در پی وقایع ۱۱ سپتامبر را بی‌پروا نقد کرد. آمریکا سفیر خود از کاراکاس را خارج کرد، زمانی که چاوز اعلام کرد: «منی‌توانید با تروریسم به جنگ تروریسم بروید». چاوز بعد از آن کنترل دولت بر بخش نفت را بیشتر کرد، حق امتیازی که شرکت‌های خارجی می‌پرداختند را افزایش داد و از درآمد نفت برای سرمایه‌گذاری در بخش سلامت عمومی، آموزش و برنامه‌های غذایی برای فقرا استفاده کرد.

در آوریل ۲۰۰۲، دولت بوش به صورت عمومی کودتای نظامی کوتاه‌مدتی علیه دولت چاوز را تأیید کرد که او را برای ۴۸ ساعت از قدرت خلع کرد. اسناد «بنیاد ملی دموکراسی» که به موجب قانون آزادی اطلاعات به دست آمدند، نشان می‌دهد که آمریکا در سرمایه‌گذاری و آموزش برای «پیشبرد دموکراسی» به گروه‌هایی که حامی کودتا بودند و بعدها در تلاش برای خلع چاوز از طریق اعتصاب مدیران که صنعت نفت را در اواخر سال ۲۰۰۲ فلج کرد و کشور را به ورطه رکود کشاند، شریک بود.

اسناد ویکی‌لیکس نشان می‌دهند که به دنبال این تلاش‌های ناکام برای ساقط کردن دولت انتخابی ونزوئلا، آمریکا از طریق آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا و بنیاد ملی دموکراسی به پشتیبانی اپوزیسیون ونزوئلا ادامه داد. در سندی از نوامبر ۲۰۰۶، ویلیام براون فیلد، سفیر وقت در مورد استراتژی دفتر طرح‌های گذار سیاسی آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا برای سرنگونی دولت چاوز توضیح می‌دهد: سفیر در اوت ۲۰۰۴ استراتژی ۵ نقطه‌ای تیم کشور در دوره زمانی ۲۰۰۴-۲۰۰۶ را جهت اطلاع سفارت در ونزوئلا مشخص کرد... تمرکز این استراتژی بر این نقاط است: (۱) تقویت موسسات دموکراتیک (۲) نفوذ در پایه‌های سیاسی چاوز (۳) ایجاد شکاف در ایدئولوژی «چاویسمو» (۴) حفاظت از کسب و کارهای کلیدی آمریکا (۵) منزوی کردن چاوز در سطح بین‌الملل».

در اوت ۲۰۰۹، ونزوئلا با شورش‌های خشونت‌آمیز اپوزیسیون مواجه شد، همان‌طور که این اتفاق بارها هم در دوران چاوز و هم در دوران جانشین او نیکلاس مادورو رخ داد. سندی محرمانه به تاریخ ۲۷ اوت به نقل از شرکت جایگزین توسعه (DAI) که پیمانکار آژانس توسعه بین‌المللی آمریکاست وجود دارد که به تمام مردمی که علیه چاوز اعتراض کرده‌اند، با عنوان «کمک‌گیرندگان از ما» ارجاع می‌دهد:

کارمند شرکت جایگزین توسعه، ادواردو فرناندز گفت که «خیابان‌ها داغ شده‌اند» که به افزایش شورش‌ها علیه تلاش‌های چاوز برای تحکیم قدرت اشاره دارد و «تمام افرادی که این تظاهرات‌ها را سامان می‌دهند از ما کمک دریافت می‌کنند».

اسناد همچنین نشان می‌دهند وزارت امور خارجه آمریکا، آموزش و حمایت یکی از رهبران دانشجویی را برعهده داشته که جمعیت را برای «دار زدن» یکی از فرمانداران طرفدار چاوز هدایت می‌کرد: «در کودتای اوت ۲۰۰۲، نیکسون مورنو در تظاهرات‌ها در ایالت مریدا شرکت کرد و جمعیت گردآمده را در مرکز ایالت برای دار زدن فرماندار فلورنسیو پراس هدایت کرد». با این وجود، چند سال بعد، سند دیگری ذکر می‌کند که «مورنو در سال ۲۰۰۴ در برنامه تحصیلی بین‌المللی وزارت امور خارجه شرکت کرد». مورنو بعدها به اتهام اقدام به قتل، تهدید یکی از زنان پلیس و چند اتهام دیگر بازداشت شد.

علاوه بر این، همان‌طور که در استراتژی ۵ نقطه‌ای براون فیلد ذکر شد، وزارت امور خارجه تلاش برای

پی نوشت:

۷. نستور کریشر،

رئیس‌جمهور آرژانتین

در سال‌های ۲۰۰۳

تا ۲۰۰۷ و از اعضای

حزب پرونیست. پس

از او همسرش برای

ریاست‌جمهوری

آرژانتین انتخاب شد.

۸. برگرفته از نام

«سیمون بولیوار»

آزادی‌خواه بزرگ

ونزوئلایی و از

رهبران جنبش‌های

استقلال‌طلبانه آمریکای

جنوبی در قرن

نوزدهم. در سال‌های

اخیر بولیوارنیسم به

ایده‌های سیاسی هوگو

چاوز، رئیس‌جمهور

در گذشته ونزوئلا اشاره

دارد که درصدد برپایی

انقلابی بولیواری در

آمریکای جنوبی بود.

این دکترین سیاسی

چپ به نوعی معادل

آنچه که امروز با نام

ایدئولوژی «چاویسمو»

(منسوب به چاوز) نیز

شناخته می‌شود، است.

برای دموکراسی یا علیه تبعیض؟

بهار عربی: صف‌آرایی مردم در برابر «سیاست‌های تعدیل ساختاری»

▲ تظاهرات در بحرین

مردم را که همانا افزایش نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی است، به حاشیه روایت‌ها رانده و به خیزش مردمی رنگ دموکراسی‌خواهی صرف ببخشند. حال آنکه در این برهه حساس تاریخی، مطالبات اقتصادی و سیاسی درهم تنیده و جدایی‌ناپذیر بوده و می‌توان نشان داد که تلاش برای گنجانیدن خواست‌های مردم در قاب بازار آزاد - همان‌گونه که زولیک آشکارا در پی آن است - کوششی است برای جلوگیری از خروج خاورمیانه و شمال آفریقا از دستور کار نئولیبرالی.

روایت غالب از بهار عربی عموماً موج اعتراضات را در قالب «طغیان یکباره توده تازه متولد شده» و «خروش جوانان دموکراسی‌خواه در عصر شبکه‌های اجتماعی» تصویر می‌کند. این تصویر اگرچه بهره‌ای از واقعیت دارد، اما تمام ماجرا نیست. بی‌تردید در کشورهای عمدتاً تک‌حزبی منطقه، تحولات سیاسی و جنبش‌های اجتماعی فراگیر بیش از آنکه متکی به نیروهای سازمان‌یافته حزبی-سیاسی باشند، وابسته به خیزش مردمی هستند. اما این امر بدین معنا نیست که همین مردم در گذشته تجربه مقاومت و کنش سیاسی نداشته و اینک یکباره به عرصه اعتراضات وارد شده‌اند. به علاوه، اگرچه جوانان، کنشگران مهم این خیزش و شبکه‌های اجتماعی ابزار شاخص این قیام بوده است، اما نباید از یاد برد که تلاش‌های مردم، شکست‌ها و پیروزی‌هایشان، همه و همه نشان از مقاومت‌ها و ستیزهای پیشین دارد.

در اینجا، مسئله تنها غفلت از ریشه‌ها و زمینه پیدایی انقلاب نیست بلکه می‌توان استدلال کرد که روایت غالب در خدمت اراده‌ای است که می‌خواهد نقش اتحادیه‌ها و جنبش‌های کارگران، زنان و دانشجویان را به حاشیه رانده، فضایی از ابهام بیافریند که در آن گفتمان اصلاح سیاسی بر مرکزیت و اهمیت مطالبات تماماً رفاهی-اقتصادی این گروه‌ها تفوق یابد. بدین ترتیب، قیام علیه نظام‌های تک‌حزبی که سرکوبگری‌شان به همان اندازه که در ذات غیردموکراتیک‌شان ریشه دارد، برآمده از سیاست‌گذاری اجتماعی-اقتصادی آنها است به حرکتی صرفاً برای بازتوزیع قدرت سیاسی تغییر چهره می‌یابد.

قطعا تونس با سابقه طولانی جنبش کارگری و نقش پررنگ اتحادیه‌ها در ساماندهی به موج تظاهرات ۲۰۱۰ به بعد، آشکارترین مثال برای تأیید ادعای فوق است. البته مصر نیز در این زمینه شانه به شانه تونس مطرح است؛ مصری که بر حافظه‌اش رؤیای جمال عبدالناصر حک شده، از هر دولت دیگری در منطقه شتابان‌تر به سوی

چند خبر در خصوص بحران بحرین برخورد کرده است. آنچه درباره بحرین گفته شد را می‌توان به انحاء مختلف درباره بازنمایی اعتراضات در زمینه سایر کشورهای منطقه نیز نشان داد. لذا آنچه در قالب این مقاله می‌آید واکاوی روایت غالب از جریان بهار عربی است تا بر جنبه‌های تعمداً مغفول مانده در این روایت تأکید شود. به علاوه می‌کوشد تا اشارات هرچند گذرا به مکانیزم تغییر چهره بیرونی انقلاب‌های عربی و پیامدهای آن نیز داشته باشد. لازم به ذکر است متن حاضر بر پیچیدگی عوامل دخیل در مسیر انقلاب، در بستر هر یک از کشورهای مورد بحث، ادعان داشته و تصدیق می‌کند که روند حوادث و مجموعه انگیزش‌های مردمی تا حدی از خطاهای به خطاهای دیگر متفاوت بوده اما در پی آن است که فراغ از اختلاف‌های موجود، تصویری کلی از زمینه عمومی پیدایی این اعتراضات و ریشه‌دار بودن انقلاب‌ها در مطالبات رفاهی-اقتصادی به مخاطب ارائه دهد. بدین منظور، مقاله با تمرکز بر مثال‌هایی انضمامی از مصر پیش می‌رود.

■ بهار عربی: آغاز اصلاحات یا تداوم مقاومت‌های پیشین

«به خاطر داشته باشید که آقای البو عزیزی خود را به آتش کشاند چرا که از مقررات دست و پاگیر به ستوه آمده بود... نقطه شروع [اصلاحات] این است که دست از آزار مردم بردارد و بدانه‌ها اجازه دهد فرصتی برای شروع کسب و کارهای کوچک خود داشته باشند». این جملات بخشی از سخنرانی رابرت زولیک، رئیس وقت بانک جهانی، در نشست است که در ۱۴ آوریل ۲۰۱۱ پیرامون مسائل خاورمیانه منعقد شد. اظهارات وی به دنبال پیشنهاد کمک ۵۰۰ میلیون دلاری بانک جهانی به دولت‌های شمال آفریقا در قبال پذیرش دور جدید اصلاحات اقتصادی مطرح شد. وی افزود «نکته کلیدی که در این سخنرانی بدان تأکید کرده و می‌کنم این است که مسئله، پول نیست، بلکه مسئله سیاست‌گذاری است...». به واقع، زولیک تلاش دارد تا ریشه نارضایتی‌های مردم را ناتوانی حکومت‌ها در اعمال همه‌جانبه سیاست‌های تعدیل ساختاری - اصلاحات، به سبک بانک جهانی - معرفی کند.

این سخنان نمونه‌ای است از تلاش نهادهای حامی جریان اصلی اقتصاد و دولت‌های غربی پشتیبان آن برای تغییر سیمای بهار عربی. به عبارتی دیگر، روایت غالب از موج اعتراضات سال ۲۰۱۱ بر آن است تا کانون نارضایتی‌های

روایت غالب در خدمت اراده‌ای است که می‌خواهد نقش اتحادیه‌ها و جنبش‌های کارگران، زنان و دانشجویان را به حاشیه رانده، فضایی از ابهام بیافریند که در آن گفتمان اصلاح سیاسی بر مرکزیت و اهمیت مطالبات تماماً رفاهی-اقتصادی این گروه‌ها توفیق یابد

لادن احمدیان هروی
کارشناس ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران

در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱، اتحادیه کارگران بحرین اعلام اعتصاب عمومی کرد و ۶۰ درصد نیروی کار در پاسخ بدین فراخوان دست از کار کشیده و به موج خروشان تظاهرات پیوستند. اهمیت رقم ۶۰ درصدی اعتصاب‌کنندگان زمانی معلوم می‌شود که یادآور شویم بحرین کشوری با جمعیت ۷۰۰ هزار نفری است که از این میان حدود ۲۰۰ هزار نفر تابعیت بحرینی نداشته و عمدتاً به عنوان کارگر خارجی در این کشور اقامت دارند. بحرین همانند دیگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس با اتخاذ سیاست جذب کارگران غیربومی موقت و ایجاد شکاف‌های تعمدی بین کارگران از ملیت‌های مختلف همواره تلاش کرده تا از شکل‌گیری هرگونه انسجام اجتماعی و بسوز ناآرامی‌ها و اعتراضات کارگری متعاقب آن جلوگیری کند. اما به‌رغم تمامی این تدابیر، بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران به خیل عظیم معترضین بحرینی پیوستند تا بدین ترتیب، اعتراض نسبت به شرایط نامساعد کار، در کنار مسئله بیکاری و نبود خدمات رفاهی برای اقشار ضعیف جامعه بحرین در شعارها و سخنرانی‌های این دوران انعکاس یابد.

به‌رغم سرکوب تمام عیار رژیم، اعتصاب فراگیر ۱۴ فوریه به مدت یک ماه بلاانقطاع ادامه یافت و به اخراج بیش از ۳ هزار کارگر انجامید. ۳۰۰ تن از کارگران اخراجی از بخش نفت، این شریان اصلی حیات بحرین، بودند. فشار فزاینده ناشی از تعطیلی فعالیت‌های تولیدی، سقوط بازار سهام و تظاهرات گسترده نهایتاً رژیم آل خلیفه را مجبور کرد تا از همپیمانان خود در شورای همکاری خلیج فارس درخواست کمک کند. در ۱۴ مارس، سربازان عمدتاً سعودی و قطری به یاری حکومت مرکزی بحرین آمدند و موج مقاومت درهم شکسته شد.

این که عموم مخاطبین از وجود اتحادیه‌ها و اصناف در بحرین، مشارکت سازمان‌یافته کارگران در قیام بهار عربی و مرکزیت مطالبات رفاهی در زمینه این اعتراضات خبر نداشته و تنها تصویری که از ناآرامی‌های بحرین در سر دارند حرکت ضدبیکارتوری با انگیزه سهم‌خواهی در میدان سیاست است، بی‌شک تصادفی نبوده و جای تحلیل و بررسی دارد. اهمیت این نکته را زمانی بیشتر درمی‌یابیم که به یاد آوریم تحولات بهار عربی برای مدت‌ها در صدر اخبار بوده و هر کس که پیگیر مسائل روز بوده قطعاً به

اجرای سیاست‌های نئولیبرالی تاخته و از این‌رو، مصر دهه ۱۹۸۰ به بعد به بستر مساعدی برای رشد جنبش‌های عدالت‌خواهانه بدل شده است.

■ تیغ برنده خصوصی‌سازی

از دهه ۱۹۸۰ به بعد، تمامی مؤسسات مالی بین‌المللی از جمله، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، گزارش‌هایی منتشر کرده و خبر از بحران قریب‌الوقوع در کشورهای شمال آفریقا دادند. همه این گزارش‌ها پیش‌بینی می‌کردند که فرصت‌های شغلی نمی‌توانند همپای رشد بازار نیروی کار افزایش یابند. در نتیجه اگر دولت‌های مصر و تونس و مغرب نتوانند به روند توسعه اقتصادی خود شتاب دهند، بزودی با بحران بیکاری روبه‌رو خواهند شد و از آنجایی که در گفتمان بانک جهانی بخش خصوصی موتور محرک توسعه اقتصادی قلمداد می‌شود، مشکل بیکاری را در قالب معضل ریش‌ای‌تر یعنی «ترخ پایین سرمایه‌گذاری بخش خصوصی» صورت‌بندی کردند. در راستای این منطق، دولت‌ها برای اجتناب از بحران آتی چاره‌ای ندارند جز قدم نهادن در مسیر خصوصی‌سازی که لازمه آن فراهم آوردن زمینه مساعد برای جذب سرمایه است.

اما برای جذب سرمایه باید دورنمای سودآوری برای بخش خصوصی ترسیم کرد. لذا، بانک جهانی پیشنهاد کرد دولت‌ها پیش از ورود به فرایند خصوصی‌سازی دست به دو اقدام مهم بزنند: اولاً نیروی کار شرکت‌ها، کارخانه‌ها، سازمان‌ها و هر نهادی که قرار است خصوصی شود را به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش دهند. ثانیاً آن نهادها را از نظر تجهیزات، فناوری، و امکانات ارتقاء بخشند. دولت حسنی مبارک و به دنبال وی، دولت بن‌علی، مسیر پیشنهادی بانک جهانی را پذیرفته و به منظور ارتقای کیفی مؤسسات اعلام شده در لیست خصوصی‌سازی، به قرض روی آوردند تا بتوانند آن مؤسسات را تجهیز کنند؛ یعنی بر قروض دولت افزودند. به علاوه، موج تعدیل نیرو که نهادها و مؤسسات دولتی را یکی پس از دیگری درمی‌نوردید، بحران بیکاری و سرخوردگی اجتماعی را تشدید کرد.

■ مقررات‌زدایی از بازار کار

روند خصوصی‌سازی بیشترین حملات خود را معطوف به قوانین بازار کار کرده و سعی کرد تا حد امکان خود را از قید و بند مقررات آزاد سازد. توصیه‌های مشاورین بانک جهانی بر این منطق استوار بود که سودآوری بخش خصوصی می‌بایست تضمین شود. لذا، شرایط کار در بخش دولتی باید انقدر وخیم می‌شد که به‌رغم دستمزدهای بسیار پایین، بخش خصوصی همچنان قادر به جذب نیروی کار باشد. پس همزمان با تعدیل نیرو در بخش‌های دولتی، شرایط کار، خدمات رفاهی و دستمزدها در هر دو بخش دولتی و خصوصی بدتر شد. بدین‌ترتیب، بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ نه تنها بسیاری از کارگران شغل خود را از دست دادند بلکه آنهایی که از دام تعدیل نیرو رهیدند، اینک مجبور بودند تن به قراردادهای موقت، دستمزدهای پایین، فقدان خدمات رفاهی و کاهش مزایای دوران بازنشستگی بدهند.

اما این میزان کاهش دستمزد و مزایا مقبول طبع بخش خصوصی نیفتاد و بیشتر طلب می‌کرد. راه‌حل بانک جهانی برای افزایش سودآوری بخش خصوصی و به اصطلاح مساعد کردن زمینه‌های جذب سرمایه، باز کردن درهای بازار کار به روی زنان بود؛ زنانی که تا پیش از این جایگاه چندانی در بازار کار نداشتند، با دستمزدهایی به مراتب پایین‌تر و خدمات و مزایایی به شدت نازل‌تر حاضر به کار بودند. روند جذب نیروی کار از میان زنان با شدت هرچه تمام‌تر ادامه یافت به گونه‌ای که ظرف کمتر از یک دهه، سیمای نیروی کار

در مهمترین بخش اقتصادی شمال آفریقا، یعنی صنعت نساجی و پوشاک تماماً تغییر کرد.

طبق آمار رسمی در سال ۲۰۰۸ زنان ۶۵ درصد، ۷۰ درصد و ۱۵ درصد از نیروی کار صنعت نساجی و پوشاک را به ترتیب در کشورهای تونس، مغرب و مصر تشکیل می‌دادند (در مصر حضور پررنگ‌تر زنان را می‌توان در بخش رو به رشد کار غیررسمی رصد کرد). برای روشن کردن اهمیت این ارقام می‌بایست تأکید کنیم که در دهه آغازین قرن بیستم و یکم، صنعت پوشاک و نساجی مغرب و تونس بیشترین سهم از بازار نیروی کار آن کشورها (حدود ۳۷ درصد نیروی کار تونس) را به خود اختصاص داده بودند. در مصر نیز این صنعت از جایگاه مشابهی برخوردار بوده و بعد از بخش موادغذایی دومین حوزه جذب نیروی کار محسوب می‌شد. شتاب گرفتن موج خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی هرچه تمام‌تر از بازار کار به معنای اعلام جنگ علیه اقشار ضعیف جامعه بود. در واکنش به این اقدامات موج اعتصاب‌ها و اعتراضات، سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ را به دوران عقب‌نشینی‌های تدریجی دولت مبارک و مقاومت سرسختانه کارگران بدل کرد. به دنبال اعتصاب موفق کارگران غزل المحله در دسامبر ۲۰۰۶، اعتصابات چنان فراگیر شد که در برهه‌هایی اقتصاد مصر را تقریباً فلج کرد. در نتیجه همین مقاومت‌ها بود که سرانجام دولت مجبور شد در سال ۲۰۰۶ برای اولین بار اتحادیه مستقل کارگری را به رسمیت بشناسد. اتحادیه کارگری که از سال ۱۹۵۷ به عنوان بازوی دولت به نقش واسطه‌گری می‌پرداخت، مشروعیت خود را از دست داده و اتحادیه مستقل شکل گرفت که نخستین و مهمترین دستاورد اعتراضات کارگری این دوران به حساب می‌آید.

این اتحادیه مستقل کارگری نقش اساسی در جریان بهار عربی ایفا کرد. اولاً به روشنی می‌توان تداوم شعارها پیرامون مطالبات رفاهی-اقتصادی را در فاصله زمانی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ رصد کرد. از جمله مهمترین مطالبات مردمی در سال ۲۰۱۱، دوباره ملی کردن صنایع و سازمان‌هایی بود که در جریان اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری در دوران مبارک خصوصی شده بودند. اما مردم تنها به دوباره ملی شدن بسنده نکرد، بلکه در جریان اعتراضات مکرراً خواستار بهبود شرایط کار و بازگشت به شرایط پیش از تعدیل ساختاری بودند. ثانیاً، کارگرانی که یکبار دستاورد مقاومت خود را دیده بودند، در خیزش مردمی سال ۲۰۱۱ کنشگرانی کلیدی محسوب می‌شدند. به عنوان نمونه، اتحادیه کارگری با صدور بیانیه‌ای خواستار اعتصاب عمومی شد و در ۱۰ فوریه سال ۲۰۱۱، تنها از بخش نساجی ۱۸ هزار نفر دست از کار کشیده و به تظاهرات پیوستند. به علاوه، پس از سرنگونی دولت حسنی مبارک، اتحادیه‌ها و اصناف از جمله مهمترین گروه‌هایی بودند که پیگیر مطالبات رفاهی خصوصاً بهبود شرایط کار بوده و بارها با صدور بیانیه و سازماندهی تجمعات و اعتصاب‌ها اعتراض خود را نسبت به اهمال دولت در بخش خدمات رفاهی اعلام کردند.

■ مقاومت همچنان ادامه دارد

سرنگونی دولت‌های خودکامه حسنی مبارک و بن‌علی اولین حلقه از زنجیره تغییرات مطلوب برای دستیابی به اهداف مردم بود. بهار عربی که در بستر امیدهای فراوان و فضای خودباوری شکل گرفت و بالید، با گذر زمان بیش از پیش دریافت که برای دستیابی به اهدافش باید راهی بسیار طولانی را طی کند. امروز پس از گذشت بیش از چهار سال از عمر انقلاب‌های عربی منطقه، همچنان شاهد تکرار همان مطالبات رفاهی-اقتصادی از سوی مردم هستیم؛ همان مطالباتی که آتش اعتراضات ۲۰۱۱ را برافروخت.

به گزارش الجزیره، در ۹ ماه اول سال ۲۰۱۵ تعداد تظاهرات و اعتصاب‌ها در مصر به بیش از ۶۰۰ مورد رسید. در این اعتراضات حدود ۵۰ گروه کارگری و صنفی مشارکت داشته‌اند که اهم مطالباتشان به حوزه آموزش، سلامت و شرایط کار برمی‌گردد. از میان ناآرامی‌های ۲۰۱۵ اعتصاب نیروهای پلیس در چند شهر مصر - خبری که چندان مورد عنایت رسانه‌های غیرعربی قرار نگرفت - بیش از هر حرکت اعتراضی دیگر برای رژیم گران تمام شد. در حالی که دولت نظامی السیسی همواره از حربه متهم کردن معترضان به ارتباط با عوامل معارض خارجی استفاده کرده تا جنبش‌های مردمی را بی‌اعتبار کند، درباره نیروهای پلیس خودی چاره‌ای جز سکوت ندارد.

اما مطالبه اصلی که بخشی از نیروهای پلیس را به اعتراض و موضعگیری در برابر دولت کشاند، چه بود؟ اعتصاب کنندگان به اخراج ناعادلانه و بازنشستگی زودهنگام، حقوق پایین و نبود خدمات رفاهی معترض بودند. در واقع، مقررات‌زدایی از بازار نیروی کار تنها به صنعت نساجی و پوشاک منحصر نبوده و بخش نظامی را نیز بی‌نصيب نگذاشته و همانند تمامی سال‌های گذشته کانون نارضایتی‌های مردم است.

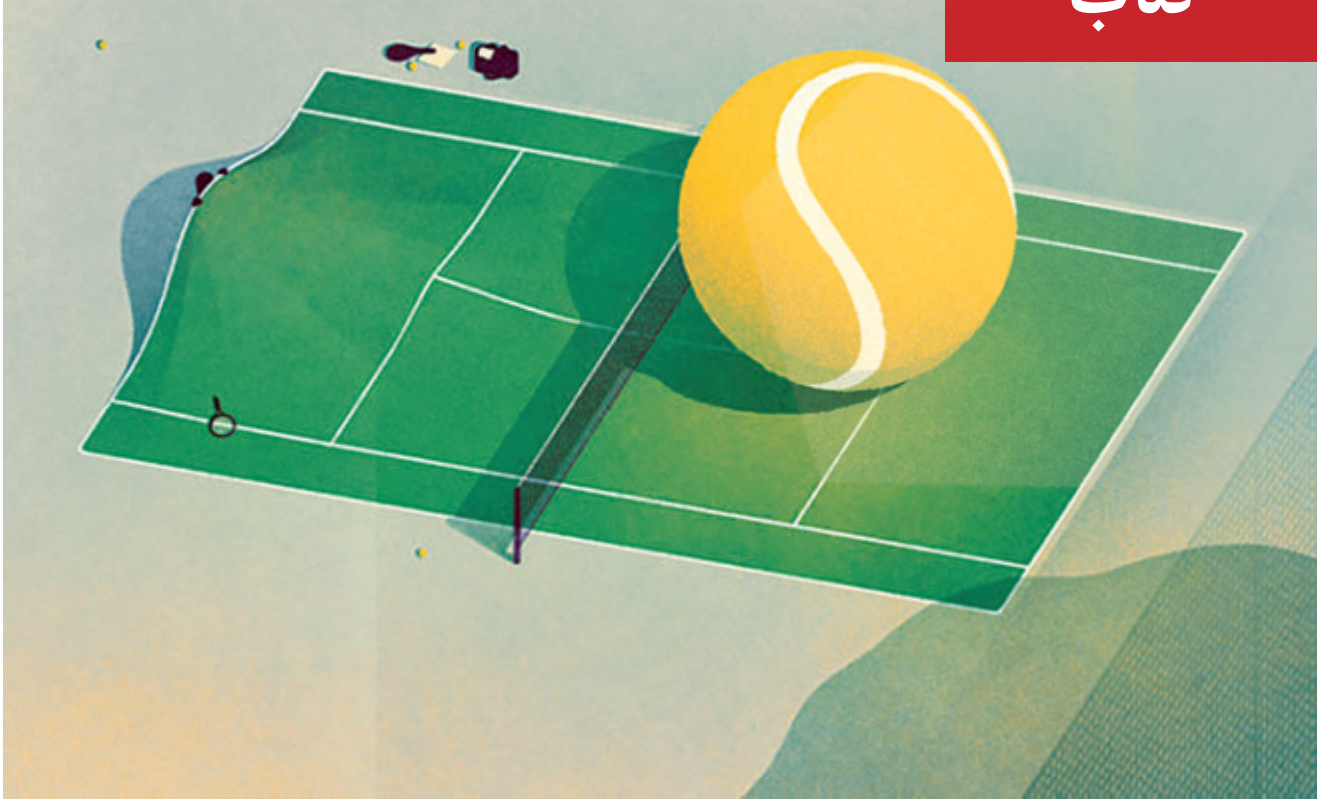
در اینجا نیز بار دیگر با همان داستانی روبه‌رو هستیم که درباره نوع بازنمایی و پوشش خبری بهار عربی بدان اشاره کردیم؛ اگر خبری از درگیری‌های دولت و مردم مصر به گوش می‌رسد عمدتاً به دوگانه دولت-آخوان المسلمین (منزاعه بر سر قدرت سیاسی) و یا نهایتاً به درگیری پلیس با «مردم» ختم می‌شود. حال آنکه آمار حاکی از طیف وسیعی از اعتراضات و اعتصاب‌ها است که عمدتاً بر مدار همان مطالباتی می‌گردد که تکرار اولیه بهار عربی بود یعنی مطالبات رفاهی-اقتصادی در بستری از استبداد ستیزی و استقلال طلبی.

■ جمع‌بندی

همان‌طور که ذکر شد در روایت غالب، پیوند بهار عربی با عقبه تاریخی‌اش - یعنی موج اعتراضات و ناآرامی‌های پیشین - قطع می‌شود. مهمترین کارکرد این انقطاع آن است که می‌توان به سادگی اذهان را از بررسی زمینه‌های پیدایی انقلاب‌ها دور کرده و تفسیری به دلخواه از انگیزه‌ها، تحولات و پیامدهای انقلاب ارائه داد. حال آنکه بررسی روند تاریخی می‌تواند به خوبی نشان دهد چگونه جهت‌گیری و سیاستگذاری‌های دولت بر مبنای توصیه‌های مؤسسات مالی بین‌المللی به بحران‌های اجتماعی ختم شد؛ بحران‌هایی که در نهایت راه به سوی انقلاب می‌برد.



کارگر مصری که در اعتراض به گرانی ارزاق، تکه‌های نان به سر خود بسته است



تصوری عملگر ایانه از جامعه‌ای برابر تر

تلاش اقتصاددانان بریتانیایی برای احیای
حیثیت مبارزه علیه نابرابری، ملموس و
نوآورانه است

توماس پیکتی

اقتصاددان و نویسنده کتاب سرمایه در قرن ۲۱
ترجمه: عاطفه احمدی



آنتونی اتکینسون در میان اقتصاددانان جایگاهی ویژه دارد. طی نیم‌قرن گذشته، برخلاف گرایش‌های غالب، او توانسته مسئله‌ای نابرابری را در مرکز کارش قرار دهد و ثابت کند که اقتصاد بیش از همه و در درجه نخست یک علم اخلاقی و اجتماعی است. او در کتاب تازه‌اش، «نابرابری: چه می‌توان کرد؟» - که شخصی‌تر از دیگر آثارش است و به‌طور کامل بر برنامه‌ای از اقدامات تمرکز دارد - طرح گسترده‌ای از یک اصلاح‌طلبی رادیکال تازه را به ما ارائه می‌دهد.

■ به سوی یک اصلاح‌طلبی رادیکال تازه

اصلاح‌طلبی اتکینسون یادآور اصلاح‌طلب اجتماعی و پیشروی بریتانیایی ویلیام بورجیس است^۱ و خواننده بی‌شک از روش او در ارائه ایده‌هایش لذت خواهد برد. محقق انگلیسی که به محتاط بودن شهره است، این‌بار سویه انسانی‌تری از خود نشان می‌دهد و به دل مجادلات می‌زند و فهرستی پیش می‌گذارد از پیشنهاداتی ملموس، نوآورانه و ترغیب‌کننده که

پی‌نوشت:
۱. ویلیام بورجیس (۱۸۷۹-۱۹۶۳) شهرت او به خاطر گزارش‌هایش است که در سال ۱۹۴۲ با نام «بیمه اجتماعی و خدمات وابسته به آن» نوشت. این گزارش بنیان دولت رفاه بعد از جنگ جهانی دوم شد که توسط دولت کارگری - منتخب سال ۱۹۴۵ - به اجرا گذاشته شد. (اوپراستارا)

۲. سایمون کورنتس (۱۸۸۵-۱۹۹۰) اقتصاددان، آماردان و جمعیت‌شناس آمریکایی و برنده جایز نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۱ به خاطر تلاش برای فهم تجربی رشد اقتصادی که منجر به فهم عمیق‌تر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی دخیل در توسعه شد. (اوپراستارا)

قرار است نشان‌مان دهند هنوز راه‌های دیگری وجود دارد، که جنگ برای رشد اجتماعی و برابری باید بار دیگر حقانیتش را در زمان حاضر به دست بیاورد. پیشنهاد او مقرری فراگیر خانوادگی است که با بازگشت به وضع مالیات تصاعدی تأمین می‌شود؛ اینها بناسد در کنار هم نابرابری بریتانیایی را کاهش دهند و فقر را از سطح آمریکایی‌اش به سطح اروپایی برسانند.

مشاغل دولتی تضمین‌شده برای بیکاران با حداقل حقوق و همگانی کردن دسترسی به مالکیت دارایی از طریق یک سیستم نوآورانه پس‌انداز ملی با تضمین بازگشت سرمایه پس‌انداز کنندگان، مواردی هستند که او از آنها طرفداری می‌کند. برای همه سهم‌الارثی وجود خواهد داشت، به‌دست‌آمده از اعطای سرمایه‌ای در سن ۱۸ سالگی که از طریق یک سیستم مستحکم‌تر مالیات بر ارث تأمین می‌شود، پایانی بر «مالیات بر رأی» انگلیسی - مالیاتی با نرخ یکسان برای فرد که این نرخ توسط دولت محلی تعیین می‌شود - و دست‌کشیدنی کارآمد و واقعی از تاج‌پرسم. نتیجه مسرورکننده است. کتابی شوخ‌طبع، دقیق و بنیادی که باید خوانده شود؛ آموزه‌ای بی‌نظیر از آنچه اقتصاد سیاسی و ترقی‌خواهی بریتانیایی برای ارائه دارند.

برای درک درست کتاب و پیشنهاداتش، باید پیش از همه آن را در زمینه کاری گسترده خود اتکینسون دید، چرا که آثار او اغلب پژوهش‌هایی محتاطانه و موشکافانه بوده‌اند. بین سال‌های ۱۹۶۶ تا ۲۰۱۵، اتکینسون حدود ۵۰ کتاب و بیش از ۳۵۰ مقاله پژوهشی منتشر کرده است. این آثار باعث تغییرات بنیادینی در حوزه گسترده‌تر مطالعات بین‌المللی توزیع ثروت، نابرابری و فقر شده‌اند. او همچنین از دهه ۷۰ مقالات نظری مهمی را نیز مشخصاً به نظریه مالیات بهینه اختصاص داده است و همین فعالیت‌ها به تنهایی می‌تواند سزاوار چندین جایزه نوبل باشد. اما مهمترین و بنیادی‌ترین کار

اتکینسون به تحلیل تاریخی و تجربی نابرابری برمی‌گردد، با توجه به الگوهای نظری‌ای که با چیره‌دستی تمام و با احتیاط و میانه‌روی به کار می‌گیرد. اتکینسون، با رویکرد منحصر به فردش که همزمان تاریخی، تجربی و نظری است، با جدیت و دقت موشکافانه و با صداقت انکارناپذیرش، با آشتی اخلاقی‌ای که میان نقش‌اش به‌عنوان یک پژوهشگر علوم اجتماعی و شهروند به‌ترتیب انگلستان، اروپا و جهان به‌وجود می‌آورد، برای دهه‌ها الگویی برای دانشجویان و پژوهشگران جوان بوده است.

اتکینسون به همراه سایمون کورنتس^۲، کم‌وبیش به‌تنهایی باعث ایجاد رشته تازه‌ای در علوم اجتماعی و اقتصاد سیاسی شده است: مطالعه روند تاریخی در توزیع درآمد و دارایی. البته که مسئله توزیع و روند بلندمدتش از پیش در قلب اقتصاد سیاسی قرن نوزدهم وجود داشته است، مشخصاً در آثار توماس مالتوس، دیوید ریکاردو، و کارل مارکس، اما این نویسندگان بر اطلاعات محدودی تکیه داشتند و اغلب مجبور می‌شدند به گمانه‌زنی‌های تماماً نظری بسنده کنند. تازه در نیمه دوم قرن بیستم و بعد از پژوهش کورنتس و اتکینسون بود که تحلیل‌ها درباره توزیع درآمد و دارایی می‌توانست براساس منابع تاریخی صورت گیرد. کورنتس در اثر برجسته‌اش، «سهم گروه‌های بالای درآمدی در درآمد و پس‌انداز» (۱۹۵۳) اولین مدارک ثبت‌شده از درآمد و دارایی ملی آمریکایی‌ها را (که خودش به جمع‌آوری‌شان کمک کرده بود) با اطلاعات مالیات بر درآمد فدرال (تأسیس‌شده در سال ۱۹۱۲ در پی یک جدل دور و دراز سیاسی) ترکیب می‌کند و اولین گزارش تاریخی از توزیع درآمد سالانه را بنا می‌گذارد. او در حین این کار، خبر خوبی هم به ما داد؛ این که نابرابری سیر نزولی داشته است.

اتکینسون در سال ۱۹۷۸، در کتاب بنیادی «توزیع ثروت شخصی در بریتانیا» (که آن را به‌طور مشترک با آلن هریسون نوشته است)، از

اروپایی و سازمان همکاری اقتصاد و توسعه نزدیک خواهد شد. این هدف اصلی اولین مجموعه برنامه‌های اتکینسون است؛ نمی‌شود از بازتوزیع مالیاتی انتظار داشت همه‌چیز را درست کند، اما کار را باید از جایی آغاز کرد.

■ اصلاحات رادیکال: فلسفه جدید حقوق

اما طرح اقدامات اتکینسون در همین‌جا متوقف نمی‌شود. در هسته مرکزی برنامه‌های او مجموعه‌ای از پیشنهادها وجود دارد که قرار است عملکرد خود بازار را در رابطه با کار و سرمایه تغییر دهد و حقوق تازه‌ای برای کسانی که در حال حاضر از کمترین حقوق برخوردارند ارائه کند. پیشنهادات او مشاغل تضمین‌شده دولتی با حداقل حقوق برای بیکاران، حقوق تازه برای اتحادیه‌های کارگری، مقررات دولتی برای تغییرات تکنولوژیک و همگانی‌سازی دسترسی به سرمایه را شامل می‌شود. این تنها چند نمونه از اصلاحات بی‌شماری است که او پیش می‌گذارد.

در عوض جزیی‌تر شدن در این طرح‌های پیشنهادی، مایلم به‌طور مشخص بر مسئله دسترسی گسترده‌تر به سرمایه و مالکیت تمرکز کنم. اتکینسون در اینجا دو پیشنهاد فوق‌العاده نوآورانه دارد. او از یک سو خواستار برقراری برنامه پس‌انداز ملی است که به هر پس‌اندازکننده اجازه می‌دهد سرمایه‌اش به‌طور تضمین شده بازگشت داشته باشد (پایین‌تر از حد مشخصی از سرمایه شخصی). با در نظر گرفتن نابرابری شدید در دسترسی به متوسط سود مالی، که مشخصاً به‌خاطر میزان سرمایه‌ای است که اشخاص با آن آغاز به کار می‌کنند (وضعیتی که به احتمال زیاد با مقررات‌دایی چند دهه اخیر شدت هم گرفته است)، این پیشنهاد به‌نظر من کاملاً منطقی به‌نظر می‌رسد. از نگاه اتکینسون، این موضوع با مسئله بزرگ‌تر رویکرد تازه به مایملک عمومی و توسعه احتمالی شکل تازه‌ای از صندوق‌های مالی دولتی پیوند نزدیک دارد. مؤسسات دولتی نمی‌توانند عقب بنشینند و تنها قرض روی قرض بالا بیاورند و همه‌چیز را هم در این مسیر خصوصی‌سازی کنند.

از سوی دیگر، او هم‌زمان با برنامه پس‌انداز تضمین و بیمه‌شده ملی، برقراری یک برنامه «سهام‌الارث برای همه» را پیشنهاد می‌دهد. این به شکل یک اعطای سرمایه خواهد بود که به هر جوان ۱۸ ساله واگذار می‌شود. کل این سرمایه از طریق مالیات بر دارایی و ساختار تصاعدی‌تر مالیاتی تأمین می‌شود. به بیان ملموس‌تر، اتکینسون برآورد می‌کند که با درآمد کنونی به‌دست‌آمده از مالیات بر دارایی، می‌توان برای هر جوان ۱۸ ساله سرمایه‌ای حدود ۵ هزار پوند تأمین کرد. او خواستار اصلاحات گسترده‌تری در سیستم مالیات بر ارث است، بخصوص تصاعدی‌تر شدن برای دارایی‌های بزرگ‌تر (او نرخ بالای ۶۵ را پیشنهاد می‌دهد؛ همین‌طور برای مالیات بر درآمد). این اصلاحات به ما اجازه می‌دهند که سرمایه‌ای حدود ۱۰ هزار پوند برای هر جوان تأمین کنیم.

باید عنوان کنم که خود من به‌شخصه همیشه در مورد ایده اعطای سرمایه فردی تردیدهایی داشته‌ام و به‌طور کلی تمرکز بر دسترسی تضمین‌شده به کالاهای اساسی - از جمله تحصیلات، سلامت و فرهنگ - را ترجیح می‌دهم. اما رویکردتان هر چه که باشد، ایده پیوند مستقیم میان مالیات بر دارایی و تخصیص حقوقی که چنین مالیاتی

که کاملاً سزاوار نیش و کنایه‌های تند اتکینسون است. این شکست در سیاست نیم‌قرنی مالیات تصاعدی در انگلستان یکی از دستاوردهای مشخص تاجریم بود (درست همان‌طور که قانون اصلاحات مالیاتی سال ۱۹۸۶، که نرخ مالیات را به ۲۸ درصد رساند، یکی از دستاوردهای مشخص ریگانیم بود). این مسئله طی سال‌های نخست‌وزیری تونی بلر از سوی حزب «کارگر نو» مورد تردید واقع نشد (که اتکینسون به این موضوع علاقه و توجه خاصی نشان نمی‌دهد) همان‌طور که دموکرات‌ها در دوره کلینتون با او، اما، تخفیف‌های مالیاتی ریگان را زیر سؤال نبردند. انتظار این را هم نمی‌شود داشت که این نرخ در دولت محافظه‌کار تازه‌منتخب مورد تردید جدی قرار گیرد.

اتکینسون داستان دیگری هم تعریف می‌کند که شاید بسیاری از شاگردان و همکارانش را غافلگیر کند: در زمان رأی‌گیری تاریخی سال ۱۹۸۸، خود اتکینسون در مجلس عوام بوده و در اتاق دولت سایه، سخت مشغول کار با کامپیوتر شخصی و شبیه‌ساز کوچک مالیاتی‌اش بوده است. او به کمک همکارش هالی سوترلند، در واقع توانسته پیش از پایان سخنرانی وزیر خزانه‌داری، بودجه پیشنهادی را محاسبه کند؛ گواهی کنایه‌آمیزی بر این که پژوهش‌های علمی و کدهای کامپیوتری واقعا می‌توانند موجب پیدایش شکل تازه‌ای از دموکراسی مشارکتی شوند.

■ جنگ بر سر تصاعد مالیاتی و بیمه ملی

ایده بازگشت به یک ساختار تصاعدی‌تر مالیاتی، به روشنی یکی از بخش‌های مهم اقداماتی است که اتکینسون پیشنهاد می‌دهد. این اقتصاددان بریتانیایی هیچ شکی در این مورد باقی نمی‌گذارد؛ کاهش غیرعادی نرخ مالیاتی درآمدهای بالا از دهه هشتاد بشدت به افزایش نابرابری کمک رسانده است، بدون آن‌که به همان میزان نفع چندانی به جامعه برساند. بنابراین باید بدون اتلاف وقت، این تابو را که می‌گوید نرخ مالیات نهایی نباید هرگز از ۵۰ درصد بالاتر برود، رد کرد. پیشنهاد اتکینسون اصلاحات در مالیات بر درآمد بریتانیاست، نرخ مالیات برای درآمدهای سالانه‌ی بالای ۱۰۰ هزار پوند تا ۵۵ درصد و برای درآمدهای سالانه‌ی بالای ۲۰۰ هزار پوند، تا ۶۵ درصد باید افزایش پیدا کند.

کمک‌های مالی به بیمه ملی نیز باید افزایش یابد. همه اینها اجازه می‌دهد که امنیت اجتماعی بریتانیا و سیستم بازتوزیع درآمدی، پیشرفت قابل‌توجهی پیدا کند، به‌طور مشخص با افزایش سریع مقرری خانوار (دو برابر یا حتی در یکی از بدیل‌های پیشنهادی چهار برابر کردنشان)، و بالا بردن مقرری بازنشستگی و بیکاری برای کسانی که وسع مالی

کمتری دارند^۴. اتکینسون سناریوهای مختلفی برای این تدبیرها و برنامه‌های اصلاحات ارائه می‌دهد، با این حال نه از اختصاص مشروط منابع^۵، بلکه از برنامه‌هایی دفاع می‌کند که بازگشت به سیاست تورهای ایمنی اجتماعی فرارگیر را ممکن می‌کنند (که برای همه قابل‌دسترس خواهند بود). اگر این پیشنهادها، که محاسبه آماري شده‌اند و به‌طور کامل از مالیات تأمین می‌شوند، اتخاذ می‌شدند، کاهش قابل‌توجهی در میزان نابرابری و فقر بریتانیا به‌وجود می‌آمد. طبق شبیه‌سازی‌های انجام گرفته از سوی اتکینسون و سوترلند، میزان فقر و نابرابری از وضعیت کنونی شبه‌آمریکایی‌اش به متوسط‌های

پی‌نوشت:

۳. نرخ مالیات حاشیه‌ای (یا نهایی) مالیاتی که افراد باید به خاطر درآمدهایی که بالاتر از استاندارد است، بپردازند. به طور مثال در آمریکا بیشترین نرخ مالیات حاشیه‌ای ۳۹/۶ درصد است که شامل درآمدهای بالاتر از ۴۰۰ هزار دلار در سال می‌شود. لوپر استرا

۴. به این ترتیب با هر فرزند مقرری خانوار از ۲۰ پوند در هفته به ۴۰ پوند در هفته و حتی در یکی از بدیل‌ها به ۹۰ پوند در هفته افزایش می‌یابد. در عین حال این بهره‌ها مشمول مالیات خواهند شد.

۵. اختصاص مشروط منابع یا پول Conditional cash transfer نام برنامه‌هایی برای کاهش فقرات که در شان اختصاص پول یا منابع توسط دولت‌ها یا خیریه‌ها مشروط به انجام اقداماتی از طرف گیرنده است، مثل ثبت‌نام کودکان در مدرسه یا واکسیناسیون آنها.

کوزنتس پیشی گرفت؛ او گواهی‌های انحصار وراثت ثبت‌شده انگلیس از دهه ۱۹۱۰ تا ۱۹۷۰ را به‌طور سیستماتیک به‌کار برد تا معلوم‌وار تحلیل کند که نیروهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مختلف تا چه حد می‌توانند به ما برای درک پیشرفت‌های ایجادشده در توزیع درآمد کمک کنند، توزیعی که مشخصاً طی این دوره بی‌نهایت آشفته، تحت بررسی و موشکافی دقیق او قرار گرفته است.

همه آثاری که درباره روند تاریخی نابرابری درآمد و دارایی از پی این آمده‌اند، تا حدی دنباله‌روی مطالعات پیشگامانه کوزنتس و اتکینسون‌اند. جدای از نوشته‌های نوآورانه و تاریخی، اتکینسون برای دهه‌ها یکی از متخصصان بانفوذ بین‌المللی در حوزه بررسی تطبیقی میزان نابرابری و فقر در جوامع معاصر و همچنین معمار خستگی‌ناپذیر برنامه‌هایی برای همکاری بین‌المللی بر سر این مسائل بوده است.

■ کتابی متعدد و تند و تیز

در «نابرابری: چه می‌توان کرد»، اتکینسون مسیر بررسی‌های پژوهشی را رها می‌کند و وارد حوزه عمل و مداخله عمومی می‌شود. او با این کار به نقش روشنفکر عرصه عمومی برمی‌گردد، نقشی که البته از زمان آغاز کارش هرگز از آن فاصله نگرفته است. او پیش از کار تاریخی‌اش در سال ۱۹۷۸ درمورد توزیع ثروت در بریتانیا، چندین کتاب دیگر نوشته بود که به‌طریقی مداخله‌هایی عمومی بودند. مشخصاً می‌توان از «فقر در بریتانیا و اصلاحات تأمین اجتماعی» (۱۹۶۹) و «سهام‌های نابرابر، ثروت در بریتانیا» (۱۹۷۲) نام برد. برای اتکینسون مرزهای جدانکننده تاریخ، اقتصاد و سیاست هرگز آنقدرها پررنگ نبوده است. او همیشه تلاش داشته که پژوهشگران را با شهروندان آشتی بدهد، اغلب قدم‌هایش با احتیاط بوده و هرازگاهی هم مستقیم عمل کرده است.

با این حال، «نابرابری: چه می‌توان کرد؟» بیش از دیگر کتاب‌هایش در این مسیر پیش می‌رود. اتکینسون خطر می‌کند و برنامه‌ای از اقدامات را پیش می‌گذارد. در کتاب با همان نثر زیبایی همیشگی روبرویم و روش منحصربه‌فرد او در فرصت دادن به همه استدلال‌ها و نویسنده‌ها و توضیح ساده و روشن‌شان به بهترین نحو. اما در اینجا اتکینسون راه متفاوتی در پیش می‌گیرد و افراط‌گراییانه‌تر از آنچه از احتیاط همیشگی‌اش برمی‌آید، موضعگیری می‌کند. با این‌که کتاب بدله‌گویانه نیست، اما طنز تندوتیزی در آن می‌بینیم که برای شاگردان و همکاران او ناآشنا نیست، طنزی که در نوشته‌های آکادمیک‌ترش همیشه به این وضوح حضور ندارد.

یکی از این موارد، جایی است که در آن به اتفاقات تاریخی سال ۱۹۸۸ اشاره می‌کند، وقتی که نایجل لاوسون، وزیر خزانه‌داری ماگارت تاجر پارلمان بریتانیا را به سمتی سوق داد که به نفع کاهش ۴۰ درصدی نرخ مالیات نهایی درآمدهای بالا^۶ رأی بدهند (وقتی بانوی آهنین برای اولین‌بار در سال ۱۹۷۹ به قدرت رسید، این عدد ۸۳ درصد بود). یکی از اعضای محافظه‌کار پارلمان، چنان از خود بی‌خود شده بود که آن‌طور که می‌گویند، گفته بوده: «ماشین حسابش آنقدری صفر ندارد» که بتواند تخفیف مالیاتی‌ای را که همین حالا به کمک خودش تصویب شده، حساب کند. لحظه‌ای تلخ



آنتونی اتکینسون
نویسنده کتاب
«نابرابری: چه
می‌توان کرد»

تضمین‌کننده‌اش است، کاملاً بجاست. یکی از مزایای مهم راه‌حلی که اتکینسون پیش می‌گذارد، این است که اجازه می‌دهد این نظریه به روشنی بیان شود که هدف این مالیات بر درآمدها تضمین کردن «سهم‌الارثی برای همه» است. با ایجاد پیوند مستقیم میان مبلغ داده‌شده به هر شخص و نرخ مالیات بر درآمد، شاید بتوانیم امیدوار باشیم که مناسبات مناقشه‌های دموکراتیک بر سر این موضوع را تغییر دهیم.

■ بازگشت مالیات بر رأی و مسئله مالیات بر ثروت یکی از جذاب‌ترین بخش‌های کتاب بر جدل‌های بریتانیایی بر سر مالیات بر رأی متمرکز شده است. مالیاتی بدنام که اقتصاددانان آن را مالیات جرمه‌ای، یا مالیات یک‌جا می‌خوانند و در آن همه صرف‌نظر از فقیر یا پولدار بودن به یک میزان مالیات می‌دهند. مارگارت تاچسر آن را در سال ۹۰ - ۱۹۸۹ به جای نرخ مالیاتی پیشین وضع کرد که مالیاتی تناسبی بود که بر [مبنای میزان] ملک وصول می‌شد، با مبلغی که با ارزش ملک به نسبت کمی افزایش می‌یافت. در نتیجه، مالیات بر رأی، مبلغ مالیات را برای فقیرترین مالیات‌دهندگان شدیداً بیشتر کرد و آن را برای پولدارها به‌طور قابل‌توجهی کاهش داد. این که بگوییم این اصلاحات مغفوق واقع شد، کوچک نشان دادن ماجراست؛ شورش‌های خیابانی و اعتراض‌های پارلمانی به دنبالش از راه رسیدند، اما بانسوی آهتین پایش را داخل یک کفش کرد تا این که دست آخر اعضای محافظه‌کار پارلمان در نوامبر ۱۹۹۰ به برکناری‌اش رأی دادند و بلافاصله جان میجر را جایگزین کردند، که بدون معطلی مالیات بر رأی را ملغی کرد. شکی نیست که این اصلاحات غیرقابل قبول بوده است.

آنچه اغلب از آن بی‌خبرند این است که «مالیات شورا» شهری که در سال ۱۹۹۳ جایگزین مالیات بر رأی شد و تا امروز هنوز اجرا می‌شود، در واقع به همان اندازه نزولی است. اطلاعاتی که اتکینسون در این رابطه جمع‌آوری کرده بسیار جالب توجه‌اند. افرادی که املاکشان حدود ۱۰۰ هزار پوند ارزش دارد، به‌طور متوسط مالیاتی به مبلغ هزار پوند می‌پردازند، در حالی که کسانی که ملکشان یک میلیون دلار ارزش دارد، حدود ۲ هزار یا ۲ هزار و ۵۰۰ پوند می‌پردازند. اگرچه این برنامه بسیار کمتر از طرح تاچسر نزولی است، اما همچنان روندی نزولی دارد. در واقع نرخ مالیات یک‌درصدی برای مالیات‌دهندگان فقیر، برای ثروتمندترین مالیات‌دهندگان تا ۰/۲۵ - ۰/۲ درصد کاهش پیدا می‌کند،

در حالی که متوسط نرخ مالیاتی انگلستان به‌طور کلی در سال‌های ۲۰۱۵ - ۲۰۱۴ معادل ۰/۵۴ درصد بوده است. در بیشتر کشورهای اروپایی، همین‌طور در ایالات متحده، مالیات‌های محلی اغلب متناسب با ارزش ملک‌اند.

اتکینسون به شکل کاملاً منطقی پیشنهاد می‌دهد که همین شیوه در انگلستان نیز اجرا شود. چنین اصلاحاتی اگر ثابت‌قدم اجرا شود، شاید بتواند اولین قدم باشد به سوی برقراری یک مالیات تصاعدی بر املاک و یا حتی در نهایت یک مالیات تصاعدی بر ثروت خالص (شامل دارایی‌های مالی و بدهی‌ها). از این نظر، بد نیست اشاره کنیم که مالیات بر

همین‌طور نقشه جهانی پناهگاه‌های مالیاتی، شاید پیشنهادات درخور توجه‌تری برای استقرار بهره و مالیات عمومی یا ایجاد فهرست جهانی - یا دست‌کم اروپایی آمریکایی - از امنیت مالی انتظار می‌رفت. اتکینسون به روشنی به این مسائل، و همین‌طور یک «مرجع مالیات جهانی» و امکان افزایش کمک بین‌المللی به یک درصد از تولید ناخالص ملی، گریزهایی می‌زند اما به نسبت طرح‌های پیشنهادی انگلستان توجه کمتری به آنها نشان می‌دهد؛ اگرچه همین نقد باعث ساخته شدن نقطه قوت کتاب هم شده است. در واقع اتکینسون دارد به ما می‌گوید دولت‌های بیش از حد محتاط هیچ بهانه‌ای برای انفعال‌شان ندارند، چرا که هنوز می‌توان در سطح ملی اقداماتی انجام داد. جوهره طرح اقداماتی اتکینسون را می‌توان بدون ذره‌ای تعلل و انتظار برای چشم‌انداز نامشخص همکاری‌های بین‌المللی به اجرا گذاشت. همچنین این برنامه‌ها می‌توانند در دیگر کشورها هم به کار گرفته و اجرا شوند.

بدون شک، در لابه‌لای خطوط کتاب می‌توانیم ردپای نارضایتی اتکینسون از اتحادیه اروپا را نیز پیدا کنیم؛ اگرچه او به ما یادآور می‌شود که خودش برای مدت‌ها یکی از حامیان این نهاد بوده است، بخصوص زمانی که انگلستان در سال ۱۹۷۳ به آن پیوست. او یادآوری می‌کند که در آن دوران بسیاری از کشورهای عضو، تأمین رفاه عمومی (بخصوص نظام خدمات سلامت همگانی) انگلستان از طریق مالیات را زیر سؤال بردند. این از سوی کشورهایی که در آنها هزینه رفاه عمومی بر دوش کارفرما بود، شکل غیرقابل‌قبولی از رقابت به حساب می‌آمد. بخش قابل توجهی از چپ‌های بریتانیایی در آن زمان اروپا و حساسیتش بر رقابت «سالم و بی‌نقص» را نیرویی در تضاد با عدالت اجتماعی و سیاست‌های برابرخواهانه می‌دیدند. اتکینسون به ما می‌گوید: «در آن زمان این تردیدها توجیهی نداشت». او به نظر مایل است اضافه کند که امروزه ممکن است تردید بی‌جا نباشد، اما تا آن‌جا پیش نمی‌رود، چرا که می‌خواهد امید به اتحادیه اروپا را همچنان زنده نگه دارد. این کتاب با نگاه خوشبینانه یک شهروند انگلستان، اروپا و جهان نوشته شده است؛ معنای گسترده‌ای که از اقتصاد برابرخواهانه‌تر ارائه می‌دهد، یکی از ویژگی‌های مثبت کتاب است. این کتاب می‌تواند یک الگو باشد ■

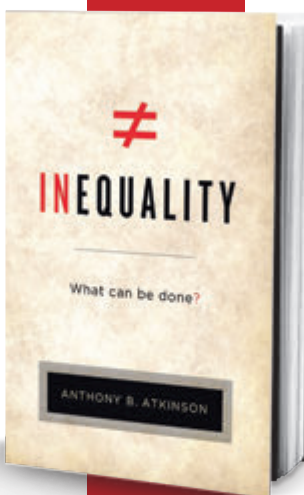
منبع:

مرور کتاب نیویورک

معاملات ملکی در انگلستان (تمبر مالیاتی) همین حالا هم تا حد زیادی تصاعدی است و در چند سال گذشته این بیشتر هم شده است. در حال حاضر اگر ملک‌تان ارزشی کمتر از ۱۲۵ هزار پوند داشته باشد، نرخ پرداختی برای معامله صفر درصد است و اگر ارزش آن بین ۱۲۵ هزار تا ۲۵۰ هزار پوند باشد، یک درصد، و بعد از آن همین‌طور بالاتر می‌رود، سه درصد برای ارزش بین ۲۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار پوند، چهار درصد برای ۵۰۰ هزار تا یک میلیون پوند، پنج درصد برای ارزشی معادل یک تا دو میلیون پوند (نرخ تازه‌ای که در سال ۲۰۱۱ طرح شد) و هفت درصد برای املاکی که بیش از دو میلیون پوند ارزش دارند (که در سال ۲۰۱۲ ایجاد شد). مهم نیست که نرخ پنج درصدی طرح‌شده از سوی دولت حزب کارگر در ابتدا قویاً از سوی محافظه‌کارها نقد شد. به هر حال همین که آنها خودشان به قدرت رسیدند، نرخ هفت درصدی را مطرح کردند. این به‌خوبی نشان می‌دهد که موقعیت کلان ملی که شاهد افزایش نابرابری است و به خصوص تمرکز قدرت در بالا و چالش‌های شدیدی که نسل جوان‌تر برای دسترسی به دارایی با آن مواجه‌اند، باعث شده نیاز به سیستم تصاعدی‌تر مالیات بر ثروت، وروی وابستگی‌های حزبی و سیاسی از سوی همه احساس شود. اتکینسون به همین‌طریق از نیاز به بازنگری در کلیت سیستم کنونی مالیات بر ملک سخن می‌گوید؛ درک این نکته سخت است که چرا وقتی مالیات بر معامله تا این حد تصاعدی است، مالیات بر دارایی سالانه باید نزولی باشد.

■ انگلستان، اروپا، جهان

تنها نقدی که می‌توان بر طرح اقداماتی اتکینسون وارد کرد، تمرکز بیش از اندازه‌اش بر بریتانیایی کبیر است. تمام پیشنهادات اجتماعی، اقتصادی و بودجه‌ای او برای یک دولت بریتانیایی طرح‌ریزی شده و بخش‌های به نسبت کمی به مسائل بین‌المللی اختصاص داده شده‌اند. برای مثال، او خیلی کوتاه به ایده مالیات حداقلی برای شرکت‌های بزرگ چندملیتی اشاره می‌کند، اما بعد امکان چنین مالیاتی به دسته «ایده‌های قابل‌پیگیری» فرستاده می‌شود، نه پیشنهادات قطعی. با توجه به نقش مرکزی انگلستان در رقابت‌های مالیاتی اروپا و



نام کتاب:

«نابرابری: چه می‌توان کرد؟»

نوشته:

آنتونی بی. اتکینسون،

ناشر:

انتشارات دانشگاه هاروارد،

تعداد صفحه:

۲۸۴ صفحه

tamin 24 .ir



رسانه قلمرو رفاه و بیمه های اجتماعی

تلفن تحریریه: ۸۸۵۱۷۰۸۸-۹

تلفن آگهی ها: ۸۸۵۱۷۰۹۱

فخستین جشنواره تأمین اجتماعی و رسانه

اهدای جوایز ویژه به برگزیدگان

آخرین مهلت ارسال آثار: پایان آذر ماه ۱۳۹۴

مراسم اختتامیه: بهمن ماه ۱۳۹۴

الف) مطبوعات و خبرگزاری ها

- یادداشت
- مقاله
- گفت و گو
- گزارش (خبری و تحلیلی)
- عکس
- طرح و کاریکاتور
- طنز مکتوب



ب) رادیو و تلویزیون (مراکز استانی و ملی)

- گزارش (خبری، ویژه خبری و...)
- مستند (خبری و غیر خبری)
- گفت و گو (زنده و ضبطی)



محورهای موضوعی جشنواره

تمامی موضوعات مرتبط با حوزه کالای رفاه بیمه ها و تأمین اجتماعی مائنه

- تبیین مفهوم تأمین اجتماعی به عنوان حق شهروندی
- الزامات فعالیت های اقتصادی و سرمایه گذاری در نظام بیمه های اجتماعی و بازنشستگی
- معرفی و نقد خدمات متنوع بیمه ای و درمانی سازمان تأمین اجتماعی
- چالش های اساسی نظام بیمه های اجتماعی و بازنشستگی کشور
- چرایی و ابعاد بدهی های بیمه ای نهاد دولت و راه حل های ممکن برای بازپرداخت آن
- مقایسه خدمات نظام رفاه و تأمین اجتماعی کشور با شرایط کشورهای دیگر و ...

نشانی پستی: تهران - خیابان احمد قصیر (بخارست) - خیابان دوازدهم - پلاک ۲۲

مؤسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه - دبیر خانه جشنواره

صندوق پستی: تهران، ۱۴۸۹-۱۵۸۷۵ تلفن: ۹۰-۸۸۵۱۷۰۸۷ نمابر: ۸۸۵۱۷۰۸۷

پایگاه اطلاع رسانی جشنواره: www.tamin.ir